

انتشارات انصار امام مہدی علیہ السلام

گوسالہ

(جلد ۲)

سید احمد الحسن علیہ السلام

مترجم

گروہ مترجمان انتشارات انصار امام مہدی علیہ السلام

گوساله (جلد ۲)	نام کتاب
احمد الحسن <small>رحمته</small>	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>رحمته</small>	مترجم
دوم	نوبت انتشار
1395	تاریخ انتشار
۱۰۴/۲/2	کد کتاب
دوم	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن رحمته به
تارخاهای زیر مراجعه نماید.

www.almahdyoon.co/ir

www.almahdyoon.co

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۷	پیش‌گفتار انصار امام مهدی (علیه السلام).....
۱۱	این ویرایش.....
۱۳	تقدیم.....
۱۵	مقدمه.....
۲۳	انحراف در امت اسلامی از راه راست.....
۲۵	اول: تحریف در قرآن.....
۴۰	دوم: تشریح (قانون‌گذاری) با برهان عقلی.....
۵۴	سوم: عقاید.....
۶۳	چهارم: روی گردانیدن از اوصیای پیامبر (صلی الله علیه و آله).....
۶۴	پنجم: روی گردانیدن از قرآن و سنت.....
۶۹	تحریف کنندگان.....
۷۳	مصلح منتظر (علیه السلام).....
۷۵	مهدی (علیه السلام) در ادیان الهی.....
۷۹	غیبت.....
۸۰	علل و اسباب غیبت.....
۹۱	عمل برای تعجیل فرج امام مهدی (علیه السلام).....
۹۵	مهم‌ترین اعمال برای تعجیل فرج امام (علیه السلام).....
۹۵	۱ - تفقه در دین:.....
۹۵	الف - خواندن و تفسیر قرآن:.....
۹۹	ب - تعلیم و تعلّم عقاید صحیح اسلامی:.....
۹۹	ج - احکام شرعی:.....
۱۰۰	۲ - عمل به شریعت مقدّس اسلامی:.....
۱۰۶	تقیّه.....
۱۱۳	۳ - شناخت امام مهدی (علیه السلام).....

الف - علامت‌های ظهور و قیام ایشان علیه السلام ۱۱۵

ب - کارهای حضرت علیه السلام پس از ظهور و قیامش: ۱۲۳

پیش‌گفتار انصار امام مهدی علیه السلام

دعوت الهی لاجرم با فریادی بلند و رسا قرین می‌باشد: صدای ویران ساختن و از نو بنا کردن، گفتار و عمل. ناگزیر دعوت‌کننده‌ای باید به آن اقدام کند؛ اقدام به نابود کردن و علیه نیروهای گمراهی، باید گوساله را از بُن برکند. از همین رو از دعوت پنهانی جنبش انصار امام مهدی علیه السلام - یعنی جنبش یاریگر آل محمد و یمانی آنها سید احمد الحسن علیه السلام - انتظاری جز حرکت در جهت نابود کردن گوساله نمی‌رود؛ تا پس از آن، جامعه به جاده‌ی حق و ثواب بازگردد.

خداوند متعال می‌فرماید: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ» (پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدای ایمان آورد).

به این جهت سید علیه السلام اقدام به نوشتن کتاب «گوساله» نمود و از همین رو، از اولین انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام محسوب می‌گردد؛ این فراخوانی به سوی این جامعه‌ای است که به طور کامل از محمد و آل محمد علیهم السلام روی‌گردان شده‌اند؛ مردی که شب و روز آنها را دعوت می‌کند، آشکارا و پنهان تا عذر و بهانه‌ای برایشان باقی نماند.

این کتاب را سید علیه السلام در دوران پنهانی دعوت با دست‌خط شریفشان بین طلاب نجف اشرف منتشر نمودند؛ چرا که ناشران از منتشر کردن آن سرباز زدند؛ چرا که شاخصه‌ی آن از بُن برکندن گوساله بود، به هر شکل و در هر کجا؛ چه در بین حکام فرعون‌ی فاجر و گناهکار و یا فقه‌های خائن دین.

خواننده می‌تواند رخداد بزرگی را در این کتاب درک کند - یعنی اینکه سید از سوی امام مهدی علیه السلام ارسال شده است - آنجا که سید در پایان مقدمه نشانه‌ای را به میان می‌کشد؛ آنجا که تحصن و سپس آیه‌ای از قرآن کریم را یادآور می‌شود و می‌فرماید:

«تَحَصَّنَتْ بَدَى الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ، وَاعْتَصَمَتْ بَدَى الْقَدْرَةِ وَالْجَبْرُوتِ، وَاسْتَعْنَتْ بَدَى الْعِزَّةِ وَالْاِلهُوتِ، مِنْ كُلِّ مَا اخَافَ وَاحْذَرُ، وَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ وَ مُحَمَّدٌ وَ جَعْفَرٌ وَ مُوسَى وَ

علی و محمد و علی و الحسن و محمد علیه السلام، والحمد لله وحده» (به صاحب ملک و ملکوت پناه می‌جویم و به دامان صاحب قدرت و جبروت چنگ می‌زنم و از صاحب عزت و لاهوت یاری می‌جویم، از هرآنچه از آن می‌ترسم و دوری می‌جویم، و یاری می‌جویم از محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و محمد علیه السلام و حمد و ستایش تنها از آن خداوند یگانه است).

بسم الله الرحمن الرحيم «وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلا يَتَّقُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ * وَيَضِقُّ صَدْرِي وَلا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ * وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ * قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ»^۱ (و آنگاه که پروردگارت موسی را ندا داد: ای موسی، به سوی آن مردم ستمکار برو * قوم فرعون. آیا نمی‌خواهند پرهیزگار شوند؟ * گفت: ای پروردگار من، می‌ترسم دروغ‌گویم خوانند * و دل من تنگ گردد و زبانم گشاده نشود. هارون را پیام بفرست * و بر من به گناهی ادعایی دارند، می‌ترسم که مرا بکشند * گفت: هرگز. آیات مرا هر دو نزد آنها ببرید، ما نیز با شما هستیم و گوش فرامی‌دهیم).

ای کسانی که به ولایت علی بن ابی طالب و فرزندانش علیهم السلام فرامی‌خوانید، حق علی بن ابی طالب را با چه چیزی شناختید؟!

به خویشان تان رجوع کنید و به دلایلی که با آنها بر اهل سنت احتجاج می‌کنید، بنگرید. آیا اینها دقیقاً همان مواردی نیست که احمد الحسن علیه السلام برافراشته است؟! این مرد حقیقی بس سترگ دارد، به احادیثی که در این خصوص صحبت می‌کنند بنگرید؛ از جمله حدیث اصبع بن نباته در گفت و گویش با امیرالمؤمنین علیه السلام که در حال صحبت درباره‌ی این شخصیت می‌باشند تا او جان مطلب را می‌گیرد و آن را در ذهنش می‌سپارد؛ در برابر حدیث سکوت پیشه می‌کنم تا در آن نیکه اندیشه کنید که شما روز قیامت در برابر آن پرسیده خواهید شد.

از اصبع بن نباته روایت شده است: خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمدم، دیدم ایشان چوبی در دست گرفته است و متفکرانه به زمین می‌زند. به ایشان عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! چه شده که شما را می‌بینم متفکرانه سر چوب را بر زمین می‌زنید؟ آیا به این زمین علاقه‌ای دارید؟ حضرت فرمود: «خیر، به خدا قسم هیچ وقت رغبتی به زمین و دنیا نداشته‌ام، لکن در مورد

مولودی فکر می‌کنم که از نسل فرزند یازدهم از فرزندانم می‌باشد، او همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنان که از ظلم و جور پر شده است. حیرت و غیبتی برای او پیش می‌آید که در آن بعضی اقوام گمراه و بعضی دیگر هدایت می‌شوند». عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! حیرت و غیبت چه مدت خواهد بود؟ حضرت فرمود: «شش روز یا شش ماه یا شش سال». عرض کردم: آیا واقعاً این واقعه صورت می‌گیرد؟ فرمود: «آری، گویی او خلق شده است». عرض کردم: آیا من آن زمان را درک خواهم کرد؟ فرمود: «ای اصیخ! تو را با این امر چه کار؟ آنها نیکان این امتند همراه با نیکان این عترت». عرض کردم: بعد از آن چه می‌شود؟ فرمود: «پس از آن، هر چه خدا خواهد می‌شود؛ زیرا خدا بدهاءها، اراده‌ها و غایات و پایان‌هایی دارد (هر طور که خدای تعالی بخواهد عمل می‌کند)».

پس به رشد و هدایت خویش بازگردید و اندیشه کنید که ساعتی تفکر، برتر از هزار سال عبادت است.

در چه اندیشه‌ای هستید و به کجا رهسپار؟ فردا در قیامت صغرا در میدان عرضه بر امام مهدی علیه السلام چگونه خواهید بود و چه پاسخی برایش خواهید داشت؟ هنگام حضور در برابر حسابرس مراقب در معرکه‌ی قیامت کبری، چگونه خواهد بود و چه دلیلی خواهید داشت؟! آیا خواهید گفت، سخن اهل بیت در مورد او به شما نرسیده بود؟! یا خواهید گفت ایشان علیهم السلام او را توصیف نکرده و یا به اسم نخوانده بودند؟! یا اینکه او به سوی کتاب خداوند و سنت پاکان از اهل بیت علیهم السلام فرانخوانده بود؟! یا خواهید گفت او رسالت را به تمامی ابلاغ نکرده و شما را از وجود خودش باخبر نساخته بود؟!

پس از این سخن امروز ایشان، به چه چیز عذرتراشی می‌کنید: «به خدا سوگند اگر نبود که خداوند بر مؤمنان انکار منکر را نوشته است و اگر نبود که من بر بسیاری حقایق که جگرم را به درد می‌آورد آگاه شده‌ام، چه در مورد حاکمان مفسد یا علمای فاسد بی‌عمل - «تَوَاطَعَتْ عَلَيْهِمْ عَلَيُّهُمْ تَوَلَّيْتُ مِنْهُمْ فَرَارًا وَكَلَمْتُ مِنْهُمْ رُعبًا»^۲ (اگر از حال ایشان آگاه می‌شدی گریزان بازمی‌گشتی و از آنها سخت می‌ترسیدی) - افسارش را بر پشتش می‌افکندم. من این رویارویی دایمی را برگزیدم، با هزاران ترکیب تسلیحاتی شامل تمام انواع اسلحه‌های مادی، نظامی و

۱- کافی: ج ۱ ص ۳۳۸.

۲- کشف: ۱۸.

تبلیغاتی».

آری، رسول خدا ﷺ اوصیایش را تا بر پا شدن ساعت به ما معرفی کرد ولی گریزی از آزمون و ابتلا نیست؛ همان طور که سرور و مولایم در این کتاب می‌فرماید: «این پیامبر گرامی ﷺ، بدون اینکه مسلمانان را متوجه رهبران پس از خودش کند، این دنیا را ترک نمود؛ به اوصیای پس از خودش از فرزندانش ﷺ آن گونه که خداوند سبحان او را امر فرموده بود. اما از آزمون و ابتلا گریزی نیست، و همین طور از سامری و گوساله».

در پایان می‌گوییم: این کتاب فریادی است بر امت تا به رشد و هدایتش بازگردد و از امرش آگاه گردد، به کتاب خدا و سنت فرستاده‌اش رجوع کند تا آن گونه که رسول خدا ﷺ برای ما تضمین فرموده است، از زندگی سعادت‌مندان و مردن شهدا بهره‌مند گردد و فرعون‌های زمان را رها کند، چه حاکمان خائن و چه فقهای فاسق؛ که با کمال تأسف بسیاری از ایشان خود را عالم می‌پندارند در حالی که از تفسیر دو سوره از قرآن کریم آن گونه که از آل محمد ﷺ روایت شده است، عاجزند. آنها جز اندکی از روایات معصومین ﷺ آن هم در اغلب موارد فقط در خصوص برخی روایات فقهی، چیزی نمی‌خوانند. بر چه اساسی خود را عالم می‌پندارند؟! آیا براساس منطقی که ارسطو هزاران سال پیش پایه‌ریزی نمود؟! و چه بسا دیده می‌شود ملحدان و بی‌خدایانی هستند که در این زمینه از ما عالم‌ترند! یا براساس مجادلات و اشکال تراشی‌های منطقی که از هیچ بهره‌ی علمی یا عملی برخوردار نیستند و چیزی جز بحث‌های بی‌فایده‌ی علمی و اتلاف وقت نمی‌باشند؟! آیا از رسول خدا ﷺ به این معنا روایت نمی‌کنیم: «انسان از عمرش در آنچه آن را سپری کرده است، بازخواست می‌شود»؟!!

و حمد و سپاس تنها از آن خداوندی است که اول است، آخر است، ظاهر است و باطن

خادم کوچک انصار

ضیاء زیدی

این ویرایش

به لطف و عنایت خداوند که بر سرور و مولایم سید احمد الحسن وصی و فرستاده‌ی امام مهدی (علیه السلام) عنایت فرمود و کرامتی بر من که به عمل مهم تصحیح کتاب گوساله مبادرت ورزیدم؛ چرا که چاپ اولیه‌ی این کتاب شامل خطاهای چاپی بسیاری بود که عمدتاً این خطاها بر معنی تأثیری نداشت؛ و حتی در مواردی حذف‌هایی از آیات قرآن یا روایات صورت گرفته بود و با مقابله‌ی نسخه‌ی چاپی با نسخه‌ی خطی، این خطاها گاهی به یک یا چند سطر نیز بالغ می‌شد.

و به حمد خداوند تا جایی که امکان‌پذیر بود اصلاح گردید با این امید از خداوند که این چاپ و ویرایش از خطاهایی اندک برخوردار باشد. ترکیب کتاب نیز تغییر یافت به این صورت که در قالب یک مجلد که هر دو جلد کتاب چاپ نخستین را دربرمی‌گیرد، تغییر یافت. از خداوند بلندمرتبه‌ی عالی‌قدر درخواست دارم که این عمل اندک را از ما پذیرا باشد و از او سبحان و متعال می‌خواهم که ما را در همراهی با فرستاده‌ی امام مهدی و وصی و جانشین و فرزند او (علیه السلام) ثبات قدم عنایت فرماید و این ثبات را تا رسیدن به پیشگاه امام (علیه السلام) حفظ فرماید.

«الهم عرفنی نفسک إن لم تعرفنی نفسک لم اعرف رسولک، الهم عرفنی رسولک فإنک إن لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک، الهم عرفنی حجتک فإنک إن لم تعرفنی حجتک ظللت عنی دینی»
(بارخدا! خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من نشناسانی، فرستاده‌ات را نخواهم شناخت. بارالها! فرستاده‌ات را به من بشناسان که اگر او را به من نشناسانی حجتت را نخواهم شناخت. بارخدا! حجتت را به من بشناسان که اگر حجتت را به من نشناسانی، دینم تباه خواهد شد).

«رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»^۱ (ای پروردگار ما، به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم و از فرستاده پیروی کردیم، پس ما را در شمار گواهی‌دهندگان بنویس).

سید صالح موسوی

تقدیر

به حاملان کلمه‌ی لا اله الا الله... .

به آنان که کفن پوش به دیدار پروردگار خویش شتافتند... .

به پیامبران، فرستادگان و ائمه‌السلام... .

ای سروران و گرامی!

این مسکین به پیشگاهتان سلام تقدیم می‌کند و این بضاعت اندک را اهدا می‌نماید

و با قلبی آکنده از توحید خداوند و تسلیم در برابر شاهی گوید:

بر ما و خاندان ما، رنج و سختی رسید، صدقه‌ای دهید و از ما دستگیری کنید که خداوند صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد

احمد الحسن

۲۷ سوال ۱۴۳۱ هـ. ق^۱

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و ستایش تنها از آن خداوند، پروردگار جهانیان است؛ که می‌فرماید: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمَعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ * ان أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ * إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ * وَإِن يَكذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزَّبْرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ»^۱ (و زندگان و مردگان یکسان نیستند. خدا هر که را خواهد شنوا سازد، و تو نمی‌توانی شنوا کننده‌ی آن کس باشی که در گور فرو رفته * تو بیم‌دهنده‌ای بیش نیستی * ما تو را به حق، مزده دهنده و بیم‌دهنده‌ای فرستادیم، و هیچ امتی نبوده مگر آنکه در میانشان بیم‌دهنده‌ای بوده است * اگر تو را تکذیب می‌کنند، کسانی هم که پیش از اینان بوده‌اند نیز تکذیب کردند؛ فرستادگان‌شان دلایل آشکار، نوشته‌ها و کتابی روشنایی‌بخش برایشان آورده بودند).

و صلوات خداوند بر انبیا و فرستادگان و بر آخرین‌شان، آن برانگیخته شده، رحمتی بر عالمیان؛ و بر اهل بیت او، آن سپید رویان با برکت، و بر آخرین‌شان که عنقمت و عذابی است بر کافران- و برانگیخته خواهد شد.

در جلد اول گفتم که این کتاب: نگاهی از میان داستان‌های پیامبران، فرستادگان و امت‌های پیشین تا وضعیت مسلمانان در حال حاضر و آینده‌ای که انتظار ظهور امام مهدی (علیه السلام) در آن وجود دارد، می‌باشد. این کتاب فراخوانی جهت اصلاح و بازگشت به مسیر می‌باشد؛ به خصوص برای آنان که ادعای نمایندگی امام مهدی را دارند. فراخوانی است جهت آمادگی برای یاری دادن امام مهدی (علیه السلام) و پرهیز از جبهه‌گیری علیه ایشان، چه به همراه طاغوت‌هایی نظیر سفیانی و چه همراه علمای بد نهادی چون سامری‌ها! و در این فراخوان، در پی استوار ساختن جانب رفق و مدارا و رحمت می‌باشم؛ که حق تعالی می‌فرماید: «فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَوَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^۲ (به سبب رحمتی از

۱ - فاطر: ۲۲ تا ۲۵.

۲ - آل عمران: ۱۵۹.

جانب خدا است که تو با آنها اینچنین نرم‌خوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی قطعاً از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس بر آنها ببخشی و برایشان آموزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن، که خداوند توکل‌کنندگان را دوست دارد).

اسلام امروز در وضعیتی شرم‌آور، تلخ و تأسف‌بار به سر می‌برد و از اصلاح‌گریزی نیست؛ از اینکه مؤمنانی به این اصلاح‌گری اقدام کنند، گریزی نیست، و طبیعی است که در صف‌های سپرکنندگان بر این طریق و آیین شریف، قربانیانی وجود خواهد داشت؛ طریقی که همچون رفتن بر روی اخگر گذاخته است!

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «روزی رسول خدا ﷺ در حالی که اصحابش نزدش بودند، دو بار فرمود: خداوند! مرا به ملاقات برادرانم نایل گردان! اصحاب که اطراف ایشان بودند پرسیدند: یا رسول الله! آیا ما برادران شما نیستیم؟! حضرت فرمود: خیر، شما اصحاب من هستید. برادران من گروهی در آخرالزمان اند که بدون اینکه مرا دیده باشند به من ایمان می‌آورند. خداوند اسم خودشان و پدرانشان را به من معرفی کرده است، پیش از آنکه آنها را از اصحاب پدران و ارحام مادرانشان بیرون آورد. هر یک از ایشان بیش از (کسی که بر زجر) پوست‌کنند درخت خار^۱ با دست خالی در شب تاریک یا نگه‌داری آتش سوزان چوب درخت تاغ^۲ در کف دست (صبر می‌کند) در دین‌داری خود استقامت می‌ورزد. به راستی که آنها چراغ‌های هدایت‌اند و خدا ایشان را از هر فتنه‌ی سخت‌تیره و تاریک نجات می‌بخشد»^۳.

کاری است بس دشوار که در مقابل طاغوتیان و علمای بد نهاد سامری بایستی و در حالی که دست خالی از قطعه سنگی باشد تا از خود دفاع کنی و هیچ یار و یابوری نداشته باشی، با آنها مبارزه و پیکار نمایی؛ و در مقابل، آنها انواع سلاح، تانک، موشک و بنگاه‌های عظیم تبلیغاتی و آوازه‌هایی بلند در حاله‌ای از قداست‌های دروغین که ثروت‌های فراوان برای به دست آوردنشان هزینه شده و همچنین عطایای بسیاری که به کسانی که آنها را به جای خداوند عبادت می‌کنند، برایشان مدیحه‌سرایی می‌کنند و آنها را بزرگان و علمای دین نام

۱- «خرط القتاد» یا «خرط الشوک»: پوست‌کنند درخت خار.

۲- اصل عبارت: «کالقبض علی جمر الغضا» (مترجم). الغضا: درخت تنومندی است که آتش آن دیرزمانی بماند و خاموش نگردد.

۳- بصائر الدرجات: ص ۱۰۴؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۲۳؛ مکمال المکارم: ج ۱ ص ۳۴۶

می‌نهد، صرف می‌شود را در اختیار داشته باشد.

اما برای من و برادران مؤمنم، اسوه‌ای همچون موسی و هارون وجود دارد، که با فرعون، هامان، قارون، سامری و بلعم بن باعورا - که لعنت خدا بر او باد- در پوشش عالمِ عابدِ زاهد بود به مبارزه برخاستند.

همچنین اسوه‌ای چون عیسی (علیه السلام) وجود دارد که با قیصر، پیلطس، سپاهیان رومی و علمای گمراه بنی اسرائیل جنگید؛ و اسوه و الگویی چون محمد (صلی الله علیه و آله) که با طاغوت‌ها و علمای بد نهاد به مبارزه برخاست؛ و همچنین الگویی همچون آل محمد (علیهم السلام) که با طاغوت‌های بنی امیه و بنی عباس و علمای بد نهاد سامری، بیکار کردن.

به خدا سوگند اگر نبود که خداوند بر مؤمنان انکار منکر را نوشته است و اگر نبود که من بر بسیاری حقایق که جگرم را به درد می‌آورد آگاه بودم، چه در مورد حاکمان مفسد یا علمای فاسد شرور و بی‌عمل - «لَوْ اَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَكَلَمْتٌ مِنْهُمْ رُغْبًا»^۱ (اگر حال ایشان آگاه می‌شدی گریزان بازمی‌گشتی و از آنها سخت می‌ترسیدی)- افسارش را بر پشتش می‌افکندم. من این رویارویی دایمی با هزاران ترکیب تسلیحاتی شامل تمام انواع اسلحه‌های مادی، نظامی و تبلیغاتی را برگزیدم، در حالی که هیچ چیزی ندارم جز اینکه بگویم: «اِنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ»^۲ (من مغلوب شده‌ام؛ پس یاری‌ام کن).

ای عزیزان! هنگامی که در وصیت امیر المؤمنین (علیه السلام) بسیار اندیشیدم، دریافتم که ایشان می‌فرماید: «وَ اللهُ مَا فَجَأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ وَ لَا طَالِعٍ اُنْكُرْتُهُ وَ مَا كُنْتُ اِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدٍّ وَ طَابَ وَجَدٌ، وَ مَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ لِلْاِبْرَارِ»^۳ (به خدا سوگند مرگ ناگهانی بر من روی نیاورده است که از آن خوشنود نباشم، و نشانه‌ای نیست که آن را زشت بدانم، بلکه من چونان جوینده‌ی آب در شب هستم که ناگهان بر آن وارد شود، یا کسی که گمشده‌اش را بیاید، و آنچه نزد خدا است برای نیکان بهتر است).

و دریافتم که مرگ برای انسانِ عاقلِ فهیمِ مطیعِ خداوند، دوست داشتنی‌تر از زندگانی است، و آنچه نزد خداوند است برای ابرار و نیکوکاران، بهتر است. خداوند من حقیر مسکین را

۱ - کهف: ۱۸.

۲ - قمر: ۱۰.

۳ - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۳ ص ۲۶.

از کسانی قرار داد که از خاک پای اهل بیت علیهم السلام پاک می‌جوید، و از کسانی که آن راه مستقیمی که آنها پیمودند را می‌پیماید. وقتی به وضعیت پیامبران، اوصیا و بندگان مخلص خداوند در قرآن، و راه و روش آنها بسیار اندیشیدم، آنان را افرادی غیرتمند، با حمیت و با تعصبی گران‌قدر یافتم، که از پذیرفتن اطاعت طاغوت و کُرنش در برابر آنها، سر باز زدند؛ و حتی آنها را چنین دیدم که کشته می‌شوند، قطعه قطعه می‌گردند و با عزّت و کرامت به صلیب کشیده می‌شوند بدون لحظه‌ای خضوع، سازش یا متمایل شدن به سوی ظالم.

ابراهیم علیه السلام را اینگونه یافتم که تبری در دست می‌گیرد و بتها را درهم می‌شکند و از اینکه طاغوتیان و علمای بد نهاد چه بر سرش خواهند آورد، هیچ واهمه‌ای ندارد؛ حتی اگر او را در آتش بیفکنند!

یحیی علیه السلام را چنین دیدم که رو در روی هی‌رودس فریاد برمی‌آورد: تو پست و خبیث هستی؛ تا اینکه او سر از بدنش جدا می‌کند.

و حسین علیه السلام را چنین یافتم که رویارو با یزید - که خداوند لعنتش کند - بانگ برمی‌آورد: تو کافرِی! تا اینکه یاران، پسرعموها، برادران و فرزندان‌ش به قتل رسیدند؛ بی آنکه تسلیم شود یا در برابر ظالم سر خم کند؛ تا آنجا که خود نیز کُشته شد، سرش بر نیزه رفت و اهل بیتش به اسارت؛ و هنگامی که او دین خدا را در زمینش یاری نمود، خداوند نیز او را یاری فرمود.

و موسی بن جعفر علیه السلام را دیدم که در برابر طاغوت‌های گمراه بنی عباس، مهدی، هادی و رشید فریاد می‌زند: شماها کافرید؛ تا آنجا که آنها او را از زندانی به زندان دیگر و از سلولی به سلولی دیگر منتقل می‌کنند، بدون اینکه کُرنش کند و یا تسلیم شود؛ تا اینکه رشید لعنت الله او را در زندان به وسیله‌ی سم به قتل می‌رساند.

موسی بن عمران علیه السلام را دیدم که با فرعون - که خداوند لعنتش کند - و نیروهایش که به انواع سلاح‌های آن روزگار مجهز بودند، به مبارزه برمی‌خیزد؛ در حالی که به همراهش چیزی جز یک عصا نبود؛ که خداوند چنین اراده فرمود آن عصا را آیه و نشانه‌ای از نشانه‌هایش قرار دهد.

و امیر المؤمنین علیه السلام را چنین یافتم که زخم‌ها و جراحت‌ها در احد، او را ضعیف و ناتوان می‌کند، اما چیزی جز یقین و استواری در دین خداوند بر وی نمی‌افزاید، و آنچنان نیرو و

توانی در بدنش افزون می‌کند، که بزرگان و قهرمانان قریش را بر زمین می‌افکند. و حبیب خدا حضرت محمد ﷺ را دیدم، پس از آن جراحاتی که در معرکه‌ی احد دید و دندان‌های رباعی‌اش شکست، بازمی‌گردد و با جمعی از یارانش بر مشرکان یورش می‌برد؛ یارانی که عمدتاً به قدری جراحت دیده بودند که بر غلاف شمشیرها و نیزه‌هایشان تکیه کرده بودند، و خداوند سبحان بر آنها رحم آورد و ترس و وحشت را در صفوف مشرکان افکند، و مشرکان پس از آنکه مصمم به ریشه‌کن کردن پیامبر ﷺ و یارانش شده بودند، پشت کرده، فرار کردند؛ خداوند آنها را پیروز گرداند، بی‌آنکه نبردی کنند.

سپس به وضعیت امروزمان نگریستم. طاغوت‌های مسلط و خودکامه‌ای را بر این امت دیدم، که از دین جز اسمش، و از قرآن جز خطش را باقی نگذاشته‌اند و ای کاش آن را به حال خودش رها می‌کردند، بلکه قصدش نمودند، به آن اهانت کردند و برای نزدیک شدن به شیطان رانده شده، با گردن نهادن با دستورات ساحران و کاهنان - که خداوند لعنتشان کند و خوارشان گرداند - آن را نجس نمودند؛ در حالی که مسلمانان و عالمان، ساکت و بی‌صدا ماندند؛ آنچنان که گویی بر سرشان پرنده‌ای نشسته، و گویی قرآن هیچ چیزی را برایشان تداعی نمی‌کند!

وای بر شما ای سکوت‌پیشگان! این کتابی است که جز پاکان بر آن دست نیازند، یکی از

۱ - ایشان (علیهم‌السلام) به آنچه صدام حسین حاکم عراق که خداوند لعنتش کند و خوارش گرداند، انجام داد، اشاره می‌فرماید؛ هنگامی که قرآن کریم را نجس نمود؛ و این واقعه هنگامی بود که قرآن را با خون نجس کثیفش به نگارش درآورد، و مسلمانان از حریم قرآن دفاع نکردند، همان طور که علما از حریم قرآن کریمی که خداوند متعال آن را هدایت‌گری برا امت قرار داد و هویت اسلامی آنها را به تصویر می‌کشد، به دفاع برخواستند. از مسؤولیت‌شان به خاطر ترس از شوکت طاغوت ملعون شانه خالی کردند - چه علمای سنی و چه علمای شیعه - و نه تنها هیچ یک از آنها بر این جنایت عظیمی که در حق قرآن روا شد، اعتراضی نکرد، بلکه بر کسی که اعتراض نمود نیز متعرض شدند!! هیچ کس هیچ موضع‌گیری در دفاع از قرآن نکرد مگر سید احمد الحسن (علیه‌السلام).... و ایشان بیانیه‌ای در این خصوص صادر فرمود، بیانیه‌ای در تاریخ ۲۰ جمادی الاول ۱۴۲۵ هـ -ق (معادل ۱۸ تیر ۱۳۸۳ هـ ش - مترجم)؛ که این بیانیه علمای بد نهادی که پشت سر این دنیا له می‌زند تا آن حدی که خداوند آنها را از رضوان خودش دور می‌کند، از وی دوری جستندو حتی برخی از آنها وی را طرد نمودند؛ همان طور که ایشان (علیهم‌السلام) این واقعه را در کتاب پاسخ روشنگر جلد دوم در پاسخ پرسش بیست و سوم بخش پرسش‌های عقایدی مطرح می‌فرمایند.

دو ثقل است! رسول خدا شما را چگونه در خصوص آن سفارش فرمود؟ چگونه در برابر کسی که آن را با خون کثیفش نجس می‌کند، سکوت پیشه می‌کنید؟ آیا به خاطر ترس از مرگ یا کشته شدن؟! که در این صورت، بهره‌ای نخواهید برد، جز اندکی!

و یا شاید بگویید از روی تقیه؛ این در حالی است که یحیی بن زکریا علیه السلام به خاطر چیزی بسیار کمتر از این، به قتل رسید و سر از بدنش جدا گردید؛ به خاطر زنا با محرم!

شما ای علمای اسلام! شمای که ادعای نمایندگی پیامبران را دارید! پس از این خوار و خفیف کردن کتاب خدا و نجس کردنش، دیگر چه باقی می‌ماند؟! «لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تظَلْمُونَ فَتِيلًا * أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا»^۲ (آیا ندیدی کسانی را که به آنها گفته شد اکنون از جنگ بازایستید و نماز را بر پا دارید و زکات بدهید. ولی چون جنگیدن بر آنان مقرر شد، به ناگاه گروهی از آنان چنان از مردم ترسیدند که باید از خدا می‌ترسیدند، حتی ترسی بیش‌تر از آن، و گفتند: ای پروردگار ما! چرا جنگ را بر ما مقرر نمودی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟ بگو: متاع این دنیا اندک است و آخرت برای آنکه پرهیزگاری پیشه کند برتر است و به شما حتی به قدر رشته‌ای در میان هسته‌ی خرما، ستم روا نمی‌شود * هر کجا که باشید، مرگ شما را درمی‌یابد؛ حتی اگر در برج‌های استوار باشید؛ و اگر خیری به آنها رسد، گویند: این از جانب خداوند است، و اگر شری به آنها رسد، گویند: این از

۱ - این شهر اشوب در کتاب مناقب روایت می‌کند: از مقاتل از زین العابدین علیه السلام از پدرش امام حسین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «همسر پادشاه بنی اسرائیل به کهن‌سالی رسید و خواست دخترش را به عقد پادشاه درآورد. از یحیی بن زکریا مشورت خواست و او آن زن را از این کار بازداشت. آن زن که این را فهمید، دخترش را آرایش نمود و او را نزد پادشاه فرستاد و شروع به طنز برای پادشاه نمود. پادشان به او گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: سر یحیی پسر زکریا را. پادشاه گفت: ای دختر، چیز دیگری جز این بخواه! در پاسخ گفت: چیزی جز این نمی‌خواهم. در آن روزگار چنین رسم بود که اگر پادشاه دروغ می‌گفت، از سلطنت خلع می‌شد. پس پادشاه بین سلطنتش و کشتن زکریا قرار گرفت. او یحیی را به قتل رسانید. سپس سر او را در طشتی از طلا نزد آن دختر فرستاد. آنگاه زمین مأمور شد و دختر را در خود فروگرفت. خداوند بخت النصر را بر آنها مسلط نمود و او هم منجنیق‌ها را به سوی آنها روانه کرد ولی چیزی عایدش نشد. پیر زنی از شهر بر او وارد شد و به او گفت: ای پادشاه! اینجا شهر پیامبران است و با آنچه تو علیه آن استفاده کردی فتح نمی‌شود. به او گفت: هر چه بخوای به تو می‌دهم. پیر زن گفت: کنافات و نجاست را بر آن بریز. پادشاه چنین کرد، شهر فرو ریخت و پادشاه به آن وارد شد. پیر زن را خواست و به او گفت: حاجت تو چیست؟ پیر زن گفت: در این شهر خونی است که می‌جوشد، آن قدر بکشی تا این جوشش آرام گیرد. بخت النصر هفتاد هزار نفر را کشت تا آن جوشش آرام گرفت. (امام حسین رو به فرزندش فرمود) پس ای فرزندم، ای علی! خون من آرام نمی‌گیرد تا خداوند مهدی را مبعوث فرماید و او به خون خواهی من هفتاد هزار نفر از منافقان کافر فاسق را خواهد کشت». مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۲۲۷.

جانب تو بود. بگو: همه از جانب خداوند است. چه بر سر این قوم آمده است که نمی‌خواهند هیچ سخنی را دریابند؟).

عیسی علیه السلام می‌فرماید: «شما ای علمای بی‌عمل! مزد را می‌گیرید و عمل را ضایع می‌کنید؟ نزدیک است صاحب عمل، عملش را مطالبه کند و نزدیک است شما از دنیای فراخ به ظلمت قبر تاریک خارج شوید»^۱.

حاملان کتاب به کناری نهاده شدند و حافظانش فراموشش کردند و به آن کفر ورزیدند؛ پس به زودی خواهند فهمید! یادگیری علم منطق و علم نحو و تدریس آن، آنها را از یادگیری و تدریس کتاب خدا بازداشت؛ و مقدّس شمردن علم منطق، آنها را از کتب خدا و مقدّس شمردنش، بازداشت: «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»^۲ (فرستاده گفت: ای پروردگار من! قوم من این قرآن را ترک گفتند).

فردا با کدام بهانه در برابر خداوند برای یاری نکردن کتاب خدا عذر خواهید آورد؟ با تقیه؟! بنابراین اگر در کربلا می‌بودید قطعاً با سپاه عمر بن سعد (لعنت الله) همراه می‌شدید، امام حسین علیه السلام را به قتل می‌رسانید و با تقیه عذر می‌آوردید! و یا حداقل به کناری می‌ایستادید و پیکار را ترک می‌گفتید و با این عمل قبیله، عذر می‌آوردید! آری، قاتلان حسین ادعا می‌کردند شیعه هستند، برای امام حسین علیه السلام نامه می‌نوشتند و ادعا می‌کردند که آنها او را یاری خواهند نمود؛ ولی به محض اینکه دانستند یاری دادن حسین علیه السلام زندگی مادی آنها را از آنها می‌گیرد، او را به قتل رسانیدند و زنا زادگان را یاری نمودند، و از سر پستی و ترس و خباتی که جان‌هایشان در بر گرفته بود، فرزند فاطمه علیها السلام را وا نهادند. شما نیز چنین خواهید بود؛ اگر امروز کتاب خدا را یاری نکردید، به طور حتم فردا فرزند حسین علیه السلام امام مهدی علیه السلام را تنها خواهید گذاشت.

بسم الله الرحمن الرحيم، «المر تلك آيات الكتاب والذی انزل لیلیک من ربک الحق ولكن اکثر الناس لا یؤمنون»^۳ به نام خداوند بخشنده‌ی بخشایش‌گر، (الف، لام، میم، را؛ اینها آیات این کتاب است و آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است حق است؛ ولی بیش‌تر مردم ایمان نمی‌آورند). به حق ایمان

۱ - بحار الانوار: ج ۲ ص ۳۹ ؛ منیة المرید: ص ۱۴۱ ؛ سنن دارمی: ج ۱ ص ۱۰۳ ؛ دار المثنون: ج ۲ ص ۲۹.

۲ - فرقان: ۳۰.

۳ - رعد: ۱.

نمی‌آورند؛ چرا که تلخ است. و مسیر حق را نمی‌پیمایند؛ چرا که به خاطر اندک بودن پیمایندگانش به وحشت می‌افتند، و خبیث و ناپاک به خاطر کثرت و فراوانی‌شان آنها را به شگفت وامی‌دارد؛ گویی این سخن حق تعالی را نشنیده‌اند که می‌فرماید: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۱ (بگو: ناپاک و پاک با هم برابر نیستند؛ هر چند فراوانی ناپاک تو را به شگفت وادارد. پس ای خردمندان! از خدای بترسید، باشد که رستگار گردید).

آری، آن را شنیدند و درک کردند؛ ولی آنها همان‌طور که امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «دنيا در برابر دیدگان‌شان زيبا جلوه کرد و زينت‌ش آنها را فریفت»^۲. بر لاشه‌ی مرداری جمع و باخوردن آن رسوا شدند، و هر کس که چیزی در دیدگان‌شان زيبا جلوه کند، پرده‌ای روی دیدگان‌شان کشیده و آن را نابینا ساخته است.^۳

حق تعالی می‌فرماید: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يَبْصُرُونَ»^۴ (مثل آنان، مثل آن کسی است که آتشی برافروخت، چون پیرامونش را روشن ساخت، خداوند روشنایی‌شان را بازگرفت و در حالی که نمی‌بینند، در تاریکی رهایشان نمود).

آری، مثل آنان همچون منافقین صدر اسلام است؛ همراه با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شعله‌ی اسلام را برافروختند و آنگاه که مردم اسلام آوردند، آنها نفاق پیشه کردند و دنیا را درخواست نمودند؛ پس خداوند نیز پوسته‌های دینی‌شان را که باطن‌های سیاهشان را پوشانیده بود، زدود.

۱ - مائده: ۱۰۰.

۲ - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۱ ص ۳۶.

۳ - امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌فرماید: «أَقْبَلُوا عَلَى حَيْفَةٍ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا وَ اضْلَعُوا عَلَى حُبِّهَا وَ مِنْ عَشَقٍ شَبَّهَا أَسْهَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرَ صَاحِبَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأَذُنٍ غَيْرَ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَلِهَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَتْ عَلَيْهَا لَا يَنْجِرُ مِنَ اللَّهِ بَرَّاجِرٌ وَ لَا يَنْتَعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ» (روی نهاده‌ها به سوی مرداری که با خوردنش رسوا شدند، و بر عشق آن هم‌داستان شدند، و هر کس عاشق چیزی شد دیدگان‌شان را پوشاند، و قلبش را بیمار کرد، پس او با چشمی ناسالم می‌نگردد و با گوش‌های ناشنوا می‌شنود. به راستی که خواست‌ها و شهوات، عقلش را تباه نمود و دنیا قلبش را میراند، و حرص و ولعش او را دربر گرفت، پس او بنده‌ای برای دنیا و برای هر کس که بهره‌ای از آن داشت، گردید؛ به هر طرف که بگردد، او هم می‌گردد و به هر طرف رو کند، او نیز رو می‌کند، و با بنده‌های بازدارنده از جانب خدا بازمی‌ایستد و از موعظه‌ها پند نمی‌پذیرد). نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۱ ص ۲۱۱.

۴ - بقره: ۱۷.

انحراف

در امت اسلامی از راه راست

حق تعالی می‌فرماید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، (ام) * أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * ولقد فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِينَ * أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ * مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ^۱ به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، (الف، لام، میم، * آیا مردم پنداشته‌اند که چون گویند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آزموده نمی‌گردند؟ * به یقین کسانی را که پیش از آنها بودند آزمودیم، تا خداوند کسانی را که راه راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را معلوم بدارد * آیا آنان که مرتکب کارهای ناپسند می‌شوند پنداشته‌اند بر ما پیشی می‌گیرند؟ چه بد داوری می‌کنند! * هر کس به دیدار خدا امید می‌دارد بداند که وعده‌ی خدا آمدنی است، و او شنوای دانا است * هر کس که جهاد کند، قطعاً به سود خود کرده، زیرا خدا از همه‌ی جهانیان بی‌نیاز است).

انحراف از راه راست (صراط مستقیم) به طور حتم در امت اسلامی چه در عقاید و چه در احکام- صورت گرفته: «سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»^۲ (این سنت خداوند است که از پیش چنین بوده، و در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت) و «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»^۳ (که قطعاً به حالی پس از حالی دیگر، برخواید نشست).

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «والذی نفسی بیده لتركبن سنن من كان قبلکم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة حتى لاتخطئون طریقهم ولا یخطئکم سنة بنی اسرائیل» (قسم به آنکه جانم در دست او است، دنباله‌روی سنت‌هایی پیش از خود خواهید بود؛ قدم به قدم و بدون هیچ انحرافی از راه و روش آنها جدا نمی‌شوید و سنت‌های بنی‌اسرائیل نیز از شما جدا نمی‌گردد).

از این روایات چنین برداشت می‌شود، اولین کاری که امام مهدی (علیه السلام) هنگام ظهور و اقدام به انجامش می‌رساند، اصلاح این انحراف، بازگردانیدن امت به «صراط المستقیم» (راه

۱ - عنکبوت: ۱ تا ۶.

۲ - فتح: ۲۳.

۳ - انشقاق: ۱۹.

۴ - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۳۰۴ ؛ تفسیر صافی: ج ۲ ص ۲۶ ؛ بحار الانوار: ج ۱۳ ص ۱۸۰.

راست) و بازگرداندن اسلام به همان شکل تر و تازه‌ی نخستین همان گونه که در زمان رسول خدا ﷺ بود می‌باشد؛ آن هم پس از آنکه پیشوایان و سامری‌های گمراه آن را منحرف کرده‌اند.

از ابو بصیر روایت شده است: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «اسلام غریبانه آغاز شد و همان گونه که آغاز شد، غریبانه باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان». به او گفتیم: خدا تو را به صلاح برساند، این را برای من تشریح فرما! پس امام (علیه السلام) فرمود: «دعوت‌کننده‌ای از ما، دعوتی جدید می‌نماید همان گونه که رسول الله ﷺ دعوتی جدید نمود»^۱.

از امام صادق روایت شده است (علیه السلام) که فرمود: «او -یعنی قائم- همان می‌کند که رسول خدا انجام داد؛ همانند رسول خدا ﷺ آنچه پیش از خودش بوده را ویران، و اسلامی جدید را پایه‌گذاری می‌کند»^۲.

از ابن عطا روایت شده است: از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم: هنگامی که قائم قیام کند به کدامین سیره و روش در بین مردم حکم می‌راند؟ فرمود: «همانند رسول خدا ﷺ آنچه پیش از خودش بوده را ویران، و اسلامی جدید را پایه‌گذاری می‌کند»^۳.

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند، به امری جدید فرامی‌خواند، همان طور که رسول خدا ﷺ چنین کرد؛ و اینکه اسلام، غریبانه آغاز شد و همان طور که آغاز شده بود، غریبانه باز خواهد گشت؛ پس خوشا بر غریبان»^۴.

شاید چنین برداشت شود که انحراف فقط بر اهل سنت جاری شده است؛ چرا که آنها به دلیل ترک گفتن تمسک به آل پیامبر، امامان دوازده‌گانه (علیهم السلام)، در نهایت به انحراف کشیده شدند، چه در عقاید و چه در احکام؛ اما حقیقت آن است که احادیث وارد شده از اهل بیت نبوت که سلام و صلوات خدا بر ایشان باد، چنین دلالت دارند که پیش از قیام مهدی (علیه السلام) این انحراف بر همه عارض و به درازا کشیده شده است؛ همان طور که (هم‌اکنون) اختلافات در عقاید و احکام شرعی و در راه و روش‌های استنباط احکام شرعی بین علمای مسلمین،

۱- تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۳۰۳ ؛ غیبت نعمانی: ص ۷۳۶ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۶.

۲- غیبت نعمانی: ص ۶۳۸، و با اختلاف بسیار کمی: بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۵۳.

۳- غیبت نعمانی: ص ۲۳۸ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۵۴.

۴- غیبت نعمانی: ص ۳۳۶ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۶.

چه شیعه و چه سنی، یا بین علمای هر فرقه و گروه، گواه چنین مطلبی می‌باشد. از همین رو، ضروری است مواردی که در آنها بین علمای مسلمین اختلافی واقع شده است را - هر چند به طور خلاصه و مختصر - بشناسیم تا هنگام ظهور امام مهدی علیه السلام شکاری سهل و آسان برای یکی از سامری‌های پیشوای گمراهی نشویم، که در نهایت به علت جهل و نادانی ما از حقایق، این موضوع ما را به دشمنی با امام مهدی علیه السلام نکشاند، در حالی که خود بر این گمان باشیم که بر صراط مستقیم و جاده‌ی صواب هستیم و جانب حق را اختیار کرده‌ایم. به همین جهت، سعی خواهیم نمود برخی از این امور را به شکلی موجز و مختصر و در پاره‌ای موارد، کلی، بیان کنم. ومن الله التوفیق.

اول: تحریف در قرآن

روایات بسیاری از اهل بیت پیامبر علیه السلام دالّ بر تحریف قرآن وارد شده است؛ همان طور که از صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق اهل سنت روایاتی در کتاب‌های‌شان مبنی بر واقع شدن تحریف روایت شده است.^۱

و منظور از تحریف: اینکه قرآنی که هم‌اکنون در دستان ما است کامل نیست، و اینکه برخی از کلمات آن تغییر یافته و یا به عمد تغییر داده شده‌اند. برخی از علمای مسلمین واقع شدن تحریف را تأیید و برخی دیگر، رد کرده‌اند.

کسانی که معتقد به عدم تحریف می‌باشند، به مواردی استدلال می‌کنند، از جمله:

۱ - آیه‌ی حفظ: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۲ (بی‌تردید ما قرآن را نازل کرده‌ایم، و قطعاً خود نگهبانش هستیم).

۱ - می‌توانید به منابع زیر مراجعه نمایید: مسند احمد: ج ۱ ص ۴۷ و ۵۵، و ج ۶ ص ۶۷؛ صحیح بخاری: ج ۸ ص ۱۱۳، ۲۶ و ۲۵؛ صحیح مسلم: ج ۵ ص ۱۱۶؛ سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۸۵۳؛ سنن ابی داوود: ج ۲ ص ۳۴۳؛ عمدة القاری عینی: ج ۲۴ ص ۲۴۷؛ برهان زرکشی: ج ۲ ص ۳۶؛ الإیتقان فی علوم القرآن - سیوطی: ج ۲ ص ۶۹؛ سنن دارمی: ج ۱ ص ۳۱۸؛ و از منابع شیعه: کافی: ج ۲ ص ۶۳۴؛ مختصر بصائر: ص ۲۱۳ و ۲۷۵؛ غیبت نعمانی: ص ۳۳۳؛ دلائل الامامه: ص ۱۰۶؛ المسائل السرویة: ص ۷۹؛ بحار الانوار: ج ۲۳ ص ۲۰۰، و سایر منابع..

این آیه می‌تواند به حفظ شدن قرآن از تحریف تفسیر شود و اینکه قرآن از کم و زیاد شدن و تغییر، نزد امت محفوظ و سالم مانده است و اینکه دستان پلید اهل باطل و پیشوایان گمراه به آن نمی‌رسد.

۲ - حق تعالی می‌فرماید: « لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ »^۱ (نه از پیش روی، باطل به سویش راه یابد و نه از پشت سرش. نازل شده‌ای است از حکیمی ستوده).

این آیه می‌تواند اینچنین تفسیر شود که قرآن حفظ شده از نفوذ باطل در زوایای درونی آن می‌باشد؛ چه این باطل با تبدیل برخی کلمات باشد و چه با افزودن یا با کاستن برخی سوره‌ها و آیات.

۳ - می‌توان از برخی روایاتی که بر تحریف دلالت می‌کنند چنین برداشت نمود که منظور، تحریف معنوی می‌باشد؛ یعنی تحریف در تأویل و نه در تنزیل؛ و این نکته‌ای است که اتفاق افتاده است و همه‌ی مسلمانان به آن معترف می‌باشند.

۴ - سند برخی از روایاتی که بر تحریف دلالت دارند ضعیف می‌باشد.

۵ - روایاتی که تأویل را بیان نمی‌کنند و بر تحریف لفظی یا بر وجود نقصانی دلالت می‌نمایند، ارزشی ندارند و اصلاً آنها را باید به دیوار کوبید! چرا که در تضاد با قرآن می‌باشند و از معصومین علیهم‌السلام چنین معنایی روایت شده است: هر چه از ما به شما رسید که مغایر با کتاب خدا باشد، رهاش کنید.^۲

۶ - قرآن گردآوری شده در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همانی است که هم‌اکنون در دستان ما است؛

۱ - فصلت: ۴۲.

۲ - احمد ابن خالد روایت کرد: از ایوب بن حر: از ابا عبد الله علیه‌السلام شنیدم که می‌فرماید: «همه چیز به کتاب خدا و سنت بازگردانیده می‌شود، و هر حدیثی که با کتاب خدا موافق و هم‌خوان نباشد، بیهوده و باطل است» و از کلب بن معاویه اسدی از ابو عبد الله علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «هر حدیثی که از ما به شما رسید و کتاب خدا تصدیقش نمی‌کند، باطل است» و از ابو بصیر از از جمعی هاشمیان و کسان دیگر روایت شده است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطبه‌ای خواند و فرمود: «ای مردم! آنچه از من به شما برسد که موافق با کتاب خدا باشد، من گفته‌ام و آنچه مخالف قرآن به شما رسد، من نگفته‌ام» و از ایوب از ابو عبد الله علیه‌السلام روایت شده است: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «اگر از من برایتان حدیث روایت شد، گواراترین، آسان‌ترین و کامل‌ترین را به من نسبت دهید، اگر موافق با کتاب خدا بود من گفته‌ام و اگر موافق با کتاب خدا نبود، من نگفته‌ام». محاسن احمد بن محمد بن خالد برقی: ج ۱ ص ۲۲۰.

چرا که به دور از عقل است که رسول خدا ﷺ در زمان حیاتش به نوشتن و جمع آوری قرآن اهتمام نورزیده باشد!

اما این در حالی است که پس از ایشان ﷺ ابوبکر، عمر و زید بن ثابت آمدند تا قرآن را گردآوری کنند و پس از آنها عثمان آمد تا مردم را بر مصحفی یکسان متحد نماید و بقیه‌ی قرآن‌ها که به هر شکل یا صورتی با آن مصحف تفاوت داشت را آتش زد یا نابود کرد، که در نتیجه، قرآنی که اکنون در اختیار ما است، همان طور که عامه و خاصه روایت می‌کنند، مصحف عثمانی می‌باشد.

۷ - امروزه لازمه‌ی سخن گفتن درباره‌ی تحریف قرآن ویران کردن اثبات نبوت محمد ﷺ می‌باشد؛ چرا که قرآن، همان معجزه‌ی است که پیامبر ﷺ به ارمغان آورد.

۸ - با معتقد شدن به تحریف، دیگر این قرآنی که در اختیار ما قرار دارد هیچ فایده‌ای نخواهد داشت و نمی‌توان در عقاید به آن تکیه نمود، چه رسد به احکام شرعی و سایر موارد.

اما دلایل معتقدین به تحریف قرآن، عبارت‌اند از:

۱ - روایاتی که از طریق شیعه و سنی بر تحریف دلالت می‌کنند بسیار زیاد می‌باشند. به عنوان مثالی از آنچه از طریق اهل سنت نقل شده است: رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَقْرَأَ الْقُرْآنَ رَطْبًا كَمَا أَنْزَلَ فَلْيَقْرَأْ قِرَاءَةَ ابْنِ أُمِّ عَبْدِ» (هر کس دوست دارد قرآن را تر و تازه، همان طور که نازل شده است قرائت کند، آن را مطابق قرائت ابن ام عبد (عبد الله بن مسعود) بخواند).^۱

و بر این اساس ابن مسعود در جایگاه برترین صحابه‌هایی که قرآن را حفظ کرده‌اند، قرار می‌گیرد.

به علاوه آنها از ابن مالک روایت می‌کنند که گفت: «دستور داده شد قرآن‌ها تغییر داده شوند. وی گفت: ابن مسعود گفت: هر کس از شما که می‌تواند قرآنش را مخفی دارد، چنین کند زیرا هر کس چیزی را پنهان دارد، آن را روز قیامت با خود خواهد آورد. سپس ابن مسعود گفت: از دهان رسول خدا ﷺ هفتاد سوره قرائت کرده‌ام، آیا آنچه را که از دهان رسول

۱ - مسند احمد: جلد ۱ صفحه ۷ ؛ سنن ابن ماجه: جلد ۱ صفحه ۴۹ ؛ مستدرک حاکم: ج ۲ ص ۲۲۷ ؛ سنن کبری: ج ۱ ص ۴۵۲ ؛ مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۲۸۷ و سایر منابع.

خدا ﷺ گرفته‌ام، ترک گویم؟»^۱ و همان طور که احمد محمد، شارح مسند احمد گفته است، سند این روایت نزد آنها صحیح می‌باشد.

ابو داوود و ابن کثیر در کتاب تفسیر، و همچنین چنین معنایی را ابن سعد در طبقات روایت نموده‌اند.^۲

معنای حدیث روشن است؛ ابن مسعود معتقد بود قرآنی که عثمان نوشته ناقص یا حداقل در آن برخی تغییرات روی داده است. این سخن او «آیا آنچه را که از دهان رسول خدا ﷺ گرفته‌ام، ترک گویم؟» به این معنی است که آنچه او فرا گرفته به نحوی از انحا با آنچه عثمان به نگارش درآورده، متفاوت می‌باشد؛ در حالی که ابن مسعود ﷺ بر رأی و نظرش مُصِرّ بود و آنچه عثمان نگاشته بود را نپذیرفت تا آن هنگام که عثمان مصحفها و مصحف او را به آتش کشید، او را نیز به قتل رسانید؛ او را آنقدر تازیانه زد تا مُرد.

روایاتی که در کتاب‌های اهل سنت وارد شده مبنی بر نقص در قرآن بسیارند، و حتی براساس آن روایات، اسم نسخه‌های تلاوتِ سوره‌ها و آیات را نیز انتخاب کرده‌اند، ولی در مصحف امروزی نوشته نشده است.^۳

۱ - مسند احمد: جلد ۶ ص ۴۱۴؛ فتح الباری: ج ۹ ص ۴۴؛ تاریخ دمشق: ج ۳۳ ص ۱۳۸؛ سیر أعلام النبلاء: ج ۱ ص ۴۸۶.

مسأله‌ی به کنایه سخن گفتن ابن مسعود به قرائت قابل اعتماد در جمع قاریان، حتی در صحیح بخاری نیز روایت شده است: شقیق بن سلمه می‌گوید: «عبد الله بن مسعود ما را مخاطب قرار داد و گفت: به خدا سوگند از دهان رسول خدا ﷺ هفتاد و اندی سوره شنیدم. به خدا سوگند اصحاب رسول خدا ﷺ می‌دانند که من یکی از عالمان‌شان به کتاب خدا هستم و از نیکان آنها می‌باشم». شقیق گفت: «من در آن گروه نشستم و گوش فرا دادم که چه می‌گویند. نشنیدم کسی چیزی خلاف سخن او بگوید». صحیح بخاری: ج ۶ ص ۱۰۲ باب قاریان....

۲ - مسند ابو داوود طیالسی: ص ۵۴؛ صحیح بخاری: ج ۱ ص ۴۳۳؛ طبقات کبری: ج ۲ ص ۳۴۲.

۳ - بخاری و مسلم با سندهایشان از ابن عباس نقل کرده‌اند: پس از بازگشتن عمر بن خطاب از آخرین حجی که به جا آورد، خطبه‌ای خواند و در آن گفت: «خداوند محمد ﷺ را به حق مبعوث گرداند و بر او کتاب را نازل نمود و از جمله‌ی آنچه بر او نازل نمود آیه‌ی رجم (سنگسار) می‌باشد؛ آن را خواندیم و تدبر کردیم و نسب العلیل خود نمودیم. از این رو، رسول خدا ﷺ رجم نمود و ما نیز پس از او چنین کردیم. از این می‌ترسم که زمان بر مردم طولانی گردد و کسی بگوید: به خدا سوگند ما آیه‌ی رجم را در کتاب خدا نیافتیم؛ و با ترک گفتن واجبی که خداوند نازل فرموده است، گمراه شوند». مسند احمد: ج ۱ ص ۵۵؛ صحیح بخاری: ج ۸

ص ۲۵ ؛ صحیح مسلم: ج ۵ ص ۱۱۶ ؛ سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۸۵۳ ؛ سنن ابی داوود: ج ۲ ص ۳۴۳،
و سایر منابع.

صناعتی در مصنف به نقل از ابن عباس می‌گوید: عمر منادی را امر نمود ؛ پس ندا درداد: وقت نماز جماعت است. سپس از منبر بالا رفت، خدا را حمد گفت و او را ستایش نمود. سپس گفت: «ای مردم! از آیهی رجم شیکوه نکنید چرا که آیه‌ای است که در کتاب خدا نازل شد و ما آن را خواندیم؛ اما بسیاری از مطالب در قرآن به همراه رفتن محمد، رفتند...». منصف: ج ۷ ص ۳۳ ؛ کنز العمال: ج ۵ ص ۴۳۱ ؛ در المنثور: ج ۵ ص ۱۷۹. بخاری از عمر نقل می‌کند: «اگر مردم نمی‌گفتند عمر به کتاب خدا (چیزی) اضافه کرد، آیهی رجم را با دستانم می‌نوشتم». صحیح بخاری: ج ۸ ص ۱۱۳ و عمدة القاری عینی: ج ۲۴ ص ۲۴۷؛ و این، یعنی عمر به ناقص بودن قرآن اعتراف می‌نماید چرا که آیهی رجم در آن نیست، و نمی‌توان گفت که کلام او در خصوص نسخ تلاوت می‌باشد؛ چرا که او می‌خواست شخصاً آن را با بنویسد ولی از حرف مردم هراس داشت! به همین جهت زرکشی در کتابش «برهان» گفته است که براساس ظاهر سخن او «اگر اینگونه نبود که مردم بگویند... نوشتنش جایز می‌باشد و فقط سخن مردم او را از این کار باز داشته است. پس از نظر او جایز بود و آنچه مانعش شد در خارج از او بود. جایز بودن، لزوم ثابت شدن را به دنبال دارد؛ یعنی این همان شأن و جایگاه نوشته شده می‌باشد». برهان زرکشی: ج ۲ ص ۳۶، اتقان در علوم قرآن سیوطی: ج ۲ ص ۶۹. همچنین احمد و بخاری از عمر نقل می‌کنند: یکی از آیاتی که در قرآن می‌خواندیم این آیه بود: «ان لا ترغبوا عن آباءکم فانه کفر بکم ان ترغبوا عن آباءکم او ان کفراً بکم ان ترغبوا عن آباءکم...» (مبادا از پدران خود روی بگردانید، زیرا این کفر است که از پدران خود روی بگردانید...). مسند احمد: ج ۱ ص ۴۷ ؛ صحیح بخاری: ج ۸ ص ۲۶.

و این، یعنی عمر به ناقص بودن آیات قرآنی که بر حبیب حضرت محمد ﷺ نازل شده است، معتقد بود.
در صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۰۰ باب «تخوف ما یخرج من زهرة الدنيا...» از سوید بن سعید روایت می‌کند: علی بن مسهر، از داوود، از ابی حرب بن ابی اسود، از پدرش برای ما روایت کرد: «بوموسی اشعری به سمت قاریان بصره فرستاده شد. او قاریان بصره را که حدود سیصد مرد بودند گرد آورد و به آنان گفت: شما برگزیدگان و قاریان اهل بصره هستید. قرآن را تلاوت کنید. مبادا زمان بر شما به درازا کشد و قلب‌هایتان را قساوت فراگیرد، همان‌طور که قلب‌های کسانی که پیش از شما بودند را قساوت فراگرفت. ما همواره سوره‌ای را که در طولانی بودن و شدت داشتن به سوره‌ی برائت شبیه می‌دانستیم قرائت می‌کردیم ولی شما آن را به فراموشی سپردید، و تنها از آن سوره این آیه را به یاد دارم: «لو کان لابن آدم وادیان من مال لا بتغی وادیاً ثالثاً و لا یملأ ابن آدم الا تراب» (اگر آدمی را دو دشت پر از مال بود، در پی دشت سوم می‌رفت؛ و درون آدمی را تنها خاک پر می‌کند). ما سوره‌ای را قرائت می‌کردیم که آن را شبیه یکی از مسبحات می‌دانستیم و شما آن را فراموش کرده‌اید، و تنها از آن سوره این آیه را به خاطر دارم: «یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتکتب شهادة فی اعناقکم فتسألون عنها یوم القیامة» (ای ایمان‌آوردگان! چرا آنچه را که به کار نمی‌بندید بر زبان می‌آورید تا بر گردن‌تان گواهی نوشته شود و به روز قیامت درباره‌ی آن مورد بازخواست قرار گیرید)».

اما روایات وارد شده در این زمینه از اهل بیت بسیار می‌باشند؛ ولی در عین حال آنها علیهم‌السلام به ما امر فرموده‌اند قرآن را همان طور که مردمان می‌خوانند بخوانیم تا آن هنگام که قائم آنها که صلوات خداوند بر او باد، قیام کند.^۱

و صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۱۲ باب «دلیل کسی که بگوید نماز وسط همان نماز عصر است»: از زید بن اسلم از قعقاع بن حکیم از ابو یونس غلام عایشه، روایت می‌کند: «عایشه مرا امر کرد مصحفی برایش بنویسم و گفت: اگر به این آیه رسیدی «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ» (نمازها و نماز میانه را پاس بدارید) مرا خبر ده. وقتی به آن آیه رسیدم، آگاهش نمودم و او به من چنین املا کرد: «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَ صَلَاةِ الْعَصْرِ وَ قَوْمًا لِلَّهِ قَانِتِينَ». عایشه ادامه داد: من اینگونه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم»..

و در صحیح ابن حبان: ج ۱۰ ص ۲۷۴ و مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۲ ص ۴۱۲ آمده است:.... از ابی بن کعب رضی‌الله‌عنه روایت شده است: «سوره‌ی احزاب به اندازه‌ی سوره‌ی بقره بود و «الشیخ و الشیخة اذا زنيا فارجموهما البتة بما قضيا من اللذة» (اگر پیرمرد و پیرزن زنا کردند، حتماً سنگسارشان کنید چرا که این دو (به حرام) لذت برده‌اند) در آن بود». حاکم می‌گوید: سند این حدیث صحیح صحیح است؛ و آن را حذف نکرده است.

و در صحیح ابن حبان: ج ۱۰ ص ۲۷۴ از زر بن حبیش روایت شده است: «ابی کعب را دیدم و به او گفتم: ابن مسعود معوذتین را از مصحف‌ها پاک می‌نمود و می‌گفت اینها از قرآن نیست؛ پس آنچه را که از آن نیست در آن جا ندهید. گفت: چنین از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ابی گفته شد. پس به ما گفت: ما می‌گوییم سوره‌ی احزاب را بر چند آیه می‌خوانید؟ گفت: گفتم: هفتاد و سه. ابی گفت: به آن کس سوگند که شایسته‌ی سوگند خوردن است، این سوره معادل سوره‌ی بقره است و در آن آیه‌ی «الشیخ و الشیخة اذا زنيا فارجموهما البتة بما قضيا من اللذة نکالاً من الله و الله عزیز حکیم» (اگر پیرمرد و پیرزن زنا کردند، حتماً سنگسارشان کنید چرا که این دو (به حرام) لذت برده‌اند، عبرتی است از سوی خداوند که خداوند عزتمند حکیم است) در آن بود».

در مجمع الزوائد هیثمی: ج ۷ ص ۲۸، سوره‌ی برائت: از حذیفه روایت شده است: «آنچه سوره‌ی توبه می‌نامیدش، سوره‌ی عذاب است و آنچه شما از آن قرائت می‌کنید، یک چهارم آن چیزی است که ما می‌خواندیم». این حدیث را طبرانی در اوسط روایت کرده و رجالش ثقه (مورد اعتماد) هستند.

در مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۲ ص ۳۳۰ و ۳۳۱ از حذیفه رضی‌الله‌عنه نقل شده است: «آنچه شما از آن یعنی از سوره‌ی برائت می‌خوانید، یک چهارم آن است و شما آن را سوره‌ی توبه می‌خوانید در حالی که نامش سوره‌ی عذاب است». سند این حدیث صحیح است؛ و آن را حذف ننموده است.

احادیث فراوانی در این زمینه وجود دارد که در این بحث نمی‌گنجد.

۱ - صفار در بصائر الدرجات از سالم بن ابی سلمه روایت می‌کند: کسی خدمت امام صادق علیه‌السلام قرآن تلاوت نمود و من حرفی از قرآن را برخلاف آنچه عموم مردم می‌خواندند، شنیدم. امام صادق علیه‌السلام به وی فرمود:

شیخ مفید رحمته الله علیه در «مسائل سروریه» سؤالی را مطرح نموده است: معنی این سخن او (که خداوند حفظش نماید) مبنی بر حراست و حفاظت کردن او از قرآن، چیست؟ آیا منظور همین قرآنی است که میان دو جلد قرار دارد و در بین مردم رایج است، یا بخشی از آنچه خداوند متعال بر پیامبرش نازل فرموده است، از بین رفته، و یا چیزی دیگری است؟ و یا آن قرآنی است که امیر المؤمنین علیه السلام گردآوری فرمود، یا همان طور که مخالفان می‌گویند، قرآنی است که عثمان گرد آورد؟

به این پرسش‌ها اینگونه پاسخ داده است: «تردید در این نیست که تمامی مطالب همین قرآن مکتوب، کلام خداوند متعال و نازل شده از جانب او است و در آن هیچ گونه کلام بشری وجود ندارد و مجموعه‌ای نازل شده می‌باشد. باقی آنچه خداوند متعال (از قرآن) نازل فرموده است نزد حافظ شریعت و به ودیعه نهاده شده برای احکام - یعنی امام مهدی علیه السلام - می‌باشد و چیزی از آن گم نشده است. این قرآنی که هم‌اکنون در اختیار ما قرار دارد به دلایلی، همه‌ی آن چیزی نیست که گردآوری شد؛ از جمله: کوتاهی از شناخت برخی از آن، آنچه در آن تردید داشتند، آنچه به عمد صورت پذیرفت و آنچه به عمد از آن حذف گردید.

امیر المؤمنین علیه السلام قرآن نازل شده را از ابتدا تا انتهایش گردآوری نمود و آن را آنچنان که باید، تألیف فرمود: مکی را بر مدنی مقدم داشت، همچنین منسوخ را بر ناسخ و همه چیز را در جایگاه واقعی‌اش قرار داد.

از همین رو جعفر بن محمد صادق علیه السلام فرموده است: «به خدا سوگند اگر قرآن همان طور که نازل شده است خوانده شود ما را در آن به نام می‌یافتید همان طور که پیشینیان ما در آن نام

«باز ایست! باز ایست! از این قرائت دست بردار. آن گونه بخوان که مردم قرائت می‌کنند تا آنکه قائم بیاید. وقتی او قیام کند کتاب را به صورت واقعی‌اش خواهد خواند و مصحفی را که امام علی علیه السلام نوشت بیرون خواهد آورد. سپس فرمود: علی علیه السلام قرآن را برای مردم بیرون آورد پس از آنکه از آن فارغ شد و آن را کتابت فرمود - و به مردم فرمود: این کتاب خدا است آن گونه که خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله نازل فرمود و من آن را بین دو جلد جمع کرده‌ام. گفتند: ما مصحفی داریم که جامع قرآن است؛ ما به آن (مصحف تو) نیاز نداریم. حضرت علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند دیگر پس از امروز هیچ گاه آن را نخواهید دید. وظیفه‌ی من آن بود که وقتی قرآن را به طور کامل جمع کردم، به شما خبر دهم تا آن را بخوانید». - بصائر الدرجات: ص

۲۱۳ ؛ مستدرک الوسائل: ج ۴ ص ۲۲۶ ؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۸۸

۱ - این کلمه در برخی نسخه‌های مسایل سروریه آمده است.

برده شده‌اند»^۱.

همچنین ایشان علیه السلام فرموده‌اند: «قرآن بر چهار قسمت نازل شد؛ یک چهارم آن درباره‌ی ما، یک چهارم درباره‌ی دشمنان ما، یک چهارم داستان‌ها و امثال، و یک چهارم آن قضایا و احکام می‌باشد، و فضیلت‌های قرآن به ما اهل بیت تعلق دارد»^۲.

مجلسی رحمته الله علیه گفته است: «به جز آنکه خبر صحیح آن است که ائمه علیهم السلام به خواندن همین قرآنی که در اختیار ما است، ما را امر فرموده‌اند، بدون هیچ زیادت یا فروکاستنی از آن؛ تا قائم علیه السلام به پا خیزد، در این هنگام مردم قرآن را همان گونه که خداوند متعال نازل فرمود و امیر المؤمنین علیه السلام گردآوری نمود، خواهند خواند»^۳.

۲ - اقدام عثمان به آتش کشیدن مصحف‌ها پس از اینکه یکی از آنها را برمی‌گزیند، با وجود اختلافاتی که بین آنها وجود داشت و حتی مصحف ابن مسعود را نیز آتش زد و قرائت او را نپذیرفت و او را آن قدر تازیانه زد تا مرد؛ با وجود اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی او فرموده بود: «هر کس دوست دارد قرآن را تر و تازه، همان طور که نازل شده است قرائت کند، آن را

۱ - به این صورت در مسایل سرویه ص ۷۹ آمده است، و در بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۴۷ و تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۳ از داوود بن فرقد از کسی که به او خبر داد از ابا عبد الله علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر قرآن آن گونه که نازل شده است خوانده شود ما را در آن به اسم می‌یابند» - سپس حدیثی ذکر می‌کند و می‌گوید: سعید بن حسن کندی از ابا جعفر پس از «به اسم» روایت می‌کند که فرمود: «همان طور که پیشینیان ما در آن نام برده شده‌اند» و بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۵۵.

۲ - در مسایل سروریه: ص ۷۹ اینچنین روایت شده است. در تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۹؛ از ابو جارود: شنیدم ابا جعفر علیه السلام می‌فرماید: «قرآن بر چهار قسمت نازل شد؛ یک چهارم آن درباره‌ی ما، یک چهارم درباره‌ی دشمنان ما، یک چهارم داستان‌ها و امثال، و یک چهارم آن واجبات و احکام می‌باشد، و کرامت‌های قرآن به ما اهل بیت تعلق دارد». فرات ابراهیم از اصبح بن نباته از امیر المؤمنین علیه السلام با این لفظ روایت کرده است: «قرآن بر چهار قسمت نازل شد؛ یک چهارم آن درباره‌ی ما، یک چهارم درباره‌ی دشمنان ما، یک چهارم آن واجبات و احکام می‌باشد، یک چهارم آن درباره‌ی حلال و حرام است، و کرامت‌های قرآن مخصوص ما است» تفسیر فرات کوفی: ص ۴۶. قاضی نعمان مغربی از امیر المؤمنین علیه السلام با چنین لفظی روایت کرده است: «قرآن بر چهار قسمت نازل شد؛ یک چهارم آن درباره‌ی ما، یک چهارم درباره‌ی دشمنان ما، یک چهارم سیره و امثال، و یک چهارم آن واجبات و احکام می‌باشد، و عزایم قرآن به ما اهل بیت تعلق دارد». شرح الاخبار: ج ۳ ص ۱۱.

۳ - بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۷۴.

مطابق قرائت ابن ام عبد (عبد الله بن مسعود) بخواند»^۱.

۳ - پیروی از سنت‌های گذشتگان: یهود، تورات را و مسیح، انجیل را تحریف کردند. حق تعالی می‌فرماید: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»^۲ (که قطعاً به حالی پس از حالی دیگر، برخواید نشست). حدیث دنباله‌روی از سنت‌های گذشتگان از پیامبر ﷺ و اهل بیت معصوم علیهم‌السلام روایت شده، و حدیث، صحیح است و روایت از آن برگرفته می‌گردد.^۳

معنای پیروی و دنباله‌روی سنت‌های گذشتگان به واقع اتفاق افتاده است و هر کس حتی اگر به صورتی اجمالی تاریخ را و روق بزند، می‌تواند نتایجش را ملاحظه نماید.^۴

۴ - آیه‌ی حفظ از آیات متشابه است و وجوه تفسیر و تأویل متعددی را در بر دارد؛ از جمله اینکه قرآن نزد معصوم علیه‌السلام محفوظ است، و روایاتی از معصومین علیهم‌السلام بر این تفسیر دلالت دارد.^۵

۱ - مسند احمد: ج ۱ ص ۷ ؛ سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۴۹ ؛ فضایل صحابه: ص ۴۶ ؛ مستدرک حاکم: ج ۲ ص ۲۲۷ ؛ سنن کبری: ج ۱ ص ۴۵۲ ؛ مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۲۸۷ و سایر منابع.
۲ - انشقاق: ۱۹.

۳ - مسند احمد: ج ۵ ص ۳۴۰ ؛ سنن ترمذی: ج ۳ ص ۳۲۱ ؛ مستدرک حاکم: ج ۴ ص ۴۴۵ ؛ مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۲۶۱ ؛ تحفة الاحوذی: ج ۶ ص ۳۳۹ و سایر منابع. اما آنچه راویان خاص (شیعه) روایت نموده‌اند، می‌توانید مراجعه کنید به: یقین ابن طاووس: ص ۳۳۹ ؛ علل الشرایع: ج ۱ ص ۲۴۵ ؛ کمال الدین: ص ۴۸۱ ؛ احتجاج: ج ۱ ص ۱۵۱ ؛ غایت المرام: ج ۲ ص ۱۲۰ و ج ۶ ص ۱۷۹ ؛ بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۳۸۷ و سایر منابع.

۴ - شیخ کلینی از زراره از ابو جعفر علیه‌السلام در مورد آیه‌ی «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» (که قطعاً به حالی پس از حالی دیگر، برخواید نشست) روایت می‌کند که فرمود: «ای زراره! آیا این امت پس از پیامبر خود از حالی به حالی دیگر برنشستند؟ در کار فلانی، فلانی و فلانی؟» کافی: ج ۱ ص ۴۱۵.

۵ - کلینی و صفار از ابو بصیر از ابو جعفر علیه‌السلام نقل می‌کنند که این آیه را «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (بلکه قرآن، آیاتی است روشن که در سینه‌ی اهل دانش جای دارد) قرائت و سپس فرمود: «ای ابا محمد! به خدا قسم درباره‌ی همین قرآن مکتوب که بین دو جلد است نمی‌فرماید». عرض کردم: فدایتان شوم! آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: «به غیر از ما چه کسانی می‌توانند باشند؟!» کافی ج ۱ ص ۲۱۴، بصائر الدرجات ص ۲۲۵، وسایل الشیعه آل البيت علیهم‌السلام: ج ۲۷ ص ۱۸۰، بحار الانوار: ج ۲۳ ص ۲۰۱. از جابر روایت شده است: شنیدم ابا جعفر علیه‌السلام می‌فرماید: «کسی از مردم نیست که بگوید او همه‌ی قرآن را هان گونه که نازل شده است، گردآورده مگر علی بن ابی طالب و ائمه‌ی پس از او». بصائر الدرجات: ص ۲۱۳ ؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۸۸.

وضعیت آیه‌ی دیگر نیز به همین صورت است « لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ » (نه از پیش روی، باطل به او راه یابد و نه از پشت سر. نازل شده‌ای از جانب خداوندی حکیم و ستوده است)؛ متشابه است و صورت‌های متعددی دارد.

و عجیب اینجا است که برخی از آنها این روایات صحیح‌السند محکم‌الدلاله‌ای که از اهل بیت عصمت روایت شده است را به متشابه برمی‌گردانند، و در عین حال ادعای فقه در قرآن و سنت را دارند! ای کاش می‌فهمیدم که محکم به متشابه برگردانیده می‌شود یا متشابه به محکم؟!

۵ - راهی رد کردن روایات صحیح وجود ندارد؛ چرا که برخی از آنها که بر تحریف و وجود نقصان در قرآن دلالت می‌کنند، بسیار محکم هستند و آیاتی که پیش‌تر ارایه شد، متشابه می‌باشند، و این متشابه است که به محکم برگردانیده می‌شود تا معنایش فهمیده گردد و نه برعکس؛ همان طوری که اگر حرف یا کلمه‌ای در آیه تغییر کند به حساب نمی‌آورند و در قرائت‌های هفت‌گانه اختلافی وجود دارد.

بنابراین پذیرفتن قرائت معصوم برتر و بالاتر از پذیرفتن قرائت غیر از آنها می‌باشد، و حداقل باید این قرائت همانند سایر قرائت‌ها پذیرفته شود و دلیلی برای محدود کردن قرائت‌ها به قرائت‌های هفت‌گانه وجود ندارد؛ با وجود اینکه قرائت‌های غیر از آنها نیز روایت شده است.

۶ - قرآنی که امروزه در اختیار ما است در زمان ابوبکر و عمر جمع آوری شده است و روایاتی از اهل سنت و شیعه بر چنین مطلبی دلالت دارند؛ حتی این موضوع، واقعه‌ای است که به تواتر در تاریخ موجود است و اینکه چندین مصحف وجود داشت که عثمان همگی آنها را سوزانید و مردم را بر یک مصحف گرد آورد.^۲

۱- فصلت: ۴۲

۲- سیوطی در کتاب خویش اتقان در علوم قرآن می‌گوید: از دیر عاقولی در فوئادش: ابراهیم بن یسار برای ما روایت کرد، سفیان بن عیینه از زهری از عبید از زید بن ثابت برای ما روایت کرد: پیامبر ﷺ رحلت فرمودند و قرآن در یک جا جمع نگشته بود. خطیبی گفت: از آن جهت که رسول خدا ﷺ منتظر ورود ناسخی برای بعضی احکام یا تلاوت قرآن بود، پیامبر ﷺ قرآن را در یک مصحف گرد نیاورد. هنگامی که نازل شدنش با وفات پیامبر ﷺ پایان یافت، خداوند به خلفای راشدین در جهت به انجام رسانیدن وعده‌اش بر حفظ قرآن

اما قرآنی که پیامبر ﷺ جمع کرد نزد علی علیه السلام بود که او آن را بر قوم عرضه داشت، ولی آنان نپذیرفتند و هم‌اکنون نزد امام دوازدهم علیه السلام می‌باشد. روایات بسیاری از اهل بیت علیهم السلام بر این مطلب دلالت می‌نمایند.

از سالم بن ابی سلمه نقل شده: «کسی خدمت امام صادق علیه السلام قرآن تلاوت نمود و من حروفی از قرآن را برخلاف آنچه عموم مردم می‌خواندند، شنیدم. امام صادق علیه السلام به وی

برای این اَمّت الهام فرمود که شروع آن به دست صدیق (ابوبکر) با مشورت عمر بود». ج ۱ ص ۱۶۰. همچنین در این کتاب (اتقان) از ابن اشته در مصاحف از لیث بن سعد نقل کرده است: اولین کسی که قرآن را جمع کرد ابوبکر بود و زید آن را نوشت - مردم نزد زید بن ثابت می‌رفتند - و آیه‌ای را نمی‌نوشت مگر با وجود دو شاهد عادل؛ و برای آیات پایانی سوره‌ی براءت کسی نبود مگر خزیمه بن ثابت که گفت: آن را بنویسید؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله گواهی دادن او را معادل شهادت دادن دو نفر بیان فرموده بود؛ پس آن را نوشتند، عمر آیه‌ی رجم (سنگ‌سار) را آورد اما آن را نوشت چرا که عمر تنها بود. ج ۱ ص ۱۶۳.

بخاری روایت می‌کند: از زید بن ثابت رضی الله عنه که گفت: ابوبکر مقتل اهل یمامه را نزد من ارسال نمود؛ در حالی که عمر بن خطاب نزدش بود. ابوبکر رضی الله عنه گفت: عمر نزد من آمد و گفت: قتل در روز یمامه با قرائت قرآن فریاد می‌زند و من می‌ترسم بین قاریان در بسیاری جاها چنین گردد و بیشتر قرآن از بین برود. صلاح می‌بینم به جمع‌آوری قرآن فرمان دهی. به عمر گفتم: چگونه کاری را انجام می‌دهی که رسول خدا آن را انجام نداده است؟! عمر گفت: به خدا سوگند که این کار، خیر است. با عمر در حال صحبت در این خصوص بودم تا اینکه خداوند سینه‌ام را بر این موضوع گشود و با عمر در این عمل، هم‌نظر شدم. زید گفت: ابوبکر گفت: تو جوان عاقلی هستی که وحی را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نگاشتی، پس همین کار را ادامه بده و قرآن را جمع کن؛ به خدا سوگند اگر مرا تکلیف می‌کردند که کوهی از کوه‌ها جابه‌جا کنم برایم سنگین‌تر از تحمل کردن فرمان به جمع‌آوری قرآن نبود. گفتم: چگونه کاری را انجام می‌دهید که سول خدا صلی الله علیه و آله به انجامش نرسانیده است؟! گفت: به خدا قسم که خیر است. ابوبکر پیوسته به من مراجعه می‌نمود تا اینکه خداوند سینه‌ی مرا بر آنچه سینه‌ی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را گشوده بود، گشود. پس به دنبال قرآن رفتم و آن را از سینه‌ی مردان گرد آوردم تا آخر سوره‌ی براءت را نزد ابو خزیمه‌ی انصاری یافتم و کسی دیگر غیر از او بر آن گواهی نداد «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم...» تا انتهای سوره‌ی براءت. این مصحف نزد ابوبکر بود تا او مرد، سپس نزد عمر و پس از او نزد حفصه دختر عمر رضی الله عنہما. صحیح بخاری: ج ۶ ص ۹۸. همچنین مراجعه کنید به: فتح الباری ابن حجر: ج ۹ ص ۱۳۱، باب جمع‌آوری قرآن، بیان در تفسیر قرآن خوبی، قرآن در اسلام و تفسیر المیزان: ج ۱۲ طباطبایی، تحقیق‌هایی در تاریخ قرآن و علومش - میر محمد زرنندی، تدوین قرآن کورانی و سایر منابع.

فرمود: باز ایست! باز ایست! از این قرائت دست بردار. آن گونه بخوان که مردم قرائت می کنند تا آنکه قائم بیاید. وقتی او قیام کند کتاب را به صورت واقعی اشی خواهد خواند و مصحفی را که امام علی علیه السلام نوشت بیرون خواهد آورد». سپس فرمود: «علی علیه السلام قرآن را برای مردم بیرون آورد - پس از آنکه از آن فارغ شد و آن را کتابت فرمود- و به مردم فرمود: این کتاب خدا است آن گونه که خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله نازل فرمود و من آن را بین دو جلد جمع کرده‌ام. گفتند: ما مصحفی داریم که جامع قرآن است؛ ما به آن (مصحف تو) نیاز نداریم. حضرت علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند دیگر بعد از امروز هیچ گاه آن را نخواهید دید. وظیفه‌ی من آن بود که وقتی قرآن را به طور کامل جمع کردم، به شما خبر دهم تا آن را بخوانید!». در روایتی دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از وفاتش روایت شده است که ورقه‌هایی که قرآن را در آن نوشته بود را به علی علیه السلام بخشید و او را به جمع‌آوری و حفظ آنها دستور فرمود.

اما این ادعا که قرآنی که هم‌اکنون در اختیار ما است، همان قرآنی است که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله جمع‌آوری شده است، ادعایی است گزاف و بیهوده که هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد و حتی طبق آنچه پیش‌تر ارایه گردید، مردود می‌باشد.

7 - اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله با اخلاق، امانت‌داری، راستگویی و سیره و رفتارش پیش از بعثت و معجزات بسیاری که یکی از آنها قرآن است، صورت می‌پذیرد. بسیاری از این معجزات به تواتر سینه به سینه و در کتب تاریخ نقل شده است.

از جمله‌ی آنها می‌توان به شکافته شدن ایوان کسری، ویران شدن چهارده گنگره از گنگره‌هایش، و خاموش شدن آتشکده‌ی فارس که بیش از هزار سال خاموش نشده بود، شور شدن دریای ساوه، فوران صحرای سماوه، حمله بردن ستارگان بر شیاطین با شهاب‌ها و منع کردن آنها از دزدیده گوش کردن آنها، اشاره نمود.^۱

۱ - بصائر الدرجات: صفحه ۲۱۳ ؛ مستدرک الوسائل: ج ۴ ص ۲۲۶ ؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۸۸ ؛ اصول کافی: ج ۲ ص ۶۳۳

۲- شیخ صدوق در کتاب امالی از ابا عبد الله امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «ابلیس - که لعنت خدا بر او باد- در آسمان‌های هفت‌گانه رفت و آمد می‌کرد. چون عیسی علیه السلام به دنیا آمد از سه آسمان منع شد و فقط در چهار آسمان گردش می‌کرد. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ولادت یافت از تمام آسمان‌ها منع شد و شیاطین به وسیله‌ی ستارگان شهاب‌باران شدند. قریش گفتند: این همان برابری ساعتی است که از زبان اهل کتاب می‌شنیدیم. عمرو بن امیه که یکی از بزرگ‌ترین پیش‌گویان جاهلیت بود، گفت: این ستارگانی را که از آنها راهنمایی گرفته می‌شود و اوقات زمستان و تابستان از آنها شناخته می‌شود، بنگرید؛ اگر آنها پرتاب شدند نابودی و هلاکت همه چیز خواهد بود، و اگر دیگر ستارگان پرتاب

از جمله‌ی مواردی که مقارن با ادعای نبوت و تحدّی بود عبارتند از: شکافتن ماه، کُرنش درختان، تسبیح گفتن سنگ‌ریزه‌ها در دست ایشان، جاری شدن آب از انگشتان دستش، به سخن درآمدن جمادات و حیوانات به خاطر او، تسلیم شدن آهو در برابر او، به سخن آمدن گوشت مسموم در پیشگاهش، به حرف آمدن گرگ بیابان به خاطر ایشان، شیر دادن گوسفند امّ معبد، برق زدن سنگ در روز خندق، و خوردن مردم بسیار با غذای اندک^۱.

گردیدند و آنها ثابت ماندند دلیل بر اتفاق افتادن حادثه‌ای است. در روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دنیا آمد تمام بت‌ها با صورت بر زمین افتادند، ایوان کسری در آن شب به لرزه درآمد و چهارده کنگره‌ی آن فرو ریخت، دریاچه‌ی ساوه خشک و در بیابان سماوه سیل جاری شد. آتشکده‌ی فارس که هزار سال بود خاموش نشده بود، به خاموشی گرایید. موبد موبدان در آن شب در خواب شتران سرکشی را دید که اسبان عربی عالی نژادی را به دنبال داشتند؛ آنها از دجله گذشته و به سرزمین آنها وارد شدند. طاق کسری از میان شکافته شد و آب رودخانه‌ی دجله در آن کاخ نفوذ نمود. در همان شب نوری از حجاز تابید و تا مشرق ادامه پیدا کرد. تخت‌های پادشاهان جهان همگی در آن شب سرنگون شدند. آن روز همه‌ی پادشاهان خاموش بودند و صحبتی نمی‌کردند. علم کاهنان از آنان گرفته شد و جادوی جادوگران باطل گردید. هیچ پیش‌گویی در عرب نماند مگر اینکه از یار و صاحبش بریده شد. قریشیان نزد اعراب عظمت یافتند و به نام «خاندان خداوند» (آل الله) خوانده شدند^۲.

امام صادق علیه السلام ادامه داد: «آنها به این دلیل آل الله نامیده شدند که در بیت الله الحرام به سر می‌بردند. آمنه گفت: به خدا سوگند فرزندم در حالی که با دست خویش از زمین خوردن خود جلوگیری می‌کرد، به دنیا آمد، سپس سر خود را به سوی آسمان بلند کرد و به آن نگر بست. آنگاه نوری از من خارج شد که همه چیز را برایش روشن کرد. در آن روشنائی سخن کسی را شنیدم که می‌گفت: تو سرور آدمیان را به دنیا آوردی؛ او را محمد بنام. عبدالمطلب که سخنان آمنه به او رسیده بود برای دیدن نوزاد آمد. او را در بر گرفت و در دامان خود قرار داد و گفت:

پس ستار آن خدای است که بر من بخشد
این کوکب کاک پرکرت را

که در گاهواره سرور جوانان شد

آنگاه او را با ارکان کعبه تعویض کرد (به آنها مالید) و در حق او اشعاری سرود^۳.

امام صادق علیه السلام اضافه فرمود: «ابلیس - که لعنت خدا بر او باد- در جمع شیاطینش فریاد برآورد. آنها گردش جمع شدند و گفتند: ای پیشوای ما، تو را چه شده است؟ گفت: وای بر شما! بدانید که از امشب زمین و آسمان دگرگون شده و حادثه و رویداد عظیمی بر روی زمین اتفاق افتاده که نظیر آن از زمانی که عیسی بن مریم به آسمان برده شد روی نداده است. بروید و ببینید این واقعه‌ای که روی داده است چیست؟ شیاطین متفرق شدند و سپس بازگشته، گفتند: چیزی نیافتیم! ابلیس - که لعنت خدا بر او باد- گفت: این کار خود من می‌باشد. سپس جهان را پویید تا به حرم رسید. آنجا را ملو از فرشتگان دید. خواست وارد شود؛ فرشتگان بر او بانگ زدند، و او بازگشت و خود را به گنجشکی مانند کرد و از جانب کوه حرا وارد شد. جبرئیل علیه السلام به او گفت: لعنت خدا بر تو باد! بازگرد! گفت: ای جبرئیل، پرسشی دارم؛ این اتفاق چیست که در این شب بر زمین روی داده است؟ جبرئیل گفت: محمد صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. گفت: آیا مرا در او بهره‌ای هست؟ گفت: خیر. گفت: در امت او چطور؟ گفت: آری. گفت: راضی شدم». امالی شیخ صدوق: ص ۳۶۰.

۱ - مراجعه نمایید به: کافی حلی: ص ۷۶ ؛ اقتصاد شیخ طوسی: ص ۱۷۹ ؛ بحار الانوار: ج ۱۷ ص ۳۶۳

کسانی که به تحریف شدن قرآن معتقد می‌باشند چنین اعتقاد دارند که قرآنی که هم‌اکنون وجود دارد از جانب خداوند متعال است، اما تمام آن نیست، و به همین جهت بر اعجاز خود باقی است و می‌توان در عقاید، احکام و سایر موارد به آن اعتماد نمود؛ با اینکه در اصل چگونگی معجزه بودن قرآن اختلاف وجود دارد؛ اینکه بلاغتش می‌باشد، یا در اسلوب یا در حکمت و موعظه‌ها یا اخبار غیبی یا سالم بودن آن از تناقض‌گویی و یا تشریح آن در عدالت؟

شاید گفته شود تمام این موارد، اعجاز قرآن می‌باشد، و چه بسا گفته شود اعجاز قرآن نفسانی و باطنی است و این گفتار حق تعالی آن را تائید می‌کند: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلْ لَلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا»^۱ (و اگر قرآنی بود که کوه‌ها با آن به جنبش درآیند یا زمین پاره‌پاره شود یا مردگان را به سخن آورد، جز این قرآن نمی‌بود، که همه‌ی کارها از آن خدا است). آرامش درونی مؤمن هنگام خواندن قرآن این موضوع را تأیید می‌کند؛ اینکه قرآن شفای سینه‌ها است و همچنین اینکه اگر بعضی از آیات آن خوانده شوند بر موجودات ملکوتی و لطیف، همانند جن، و حتی موجود مادی همانند جسم انسان، تأثیر می‌گذارد، این نظر را تأیید می‌نماید.

از معصومین علیهم‌السلام به این مضمون روایت شده است که: «اگر سوره‌ی فاتحه هفتاد بار بر مرده‌ای خوانده شود، اگر زنده شد تعجب نکنید»؛^۲ و «أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ» (مردگان با آن به سخن درآیند).

چه بسا این اعجاز به شکلی واضح برای همگان آشکار نگردد، مگر در زمان ظهور قائم علیه‌السلام؛ آنجا که روایت شده است یارانش بر روی آب حرکت می‌کنند^۳ و اگر در تحدی و

باب معجزات نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ صحیح بخاری: ج ۴ ص ۱۸۶.

۱ - رعد: ۳۱.

۲ - شیخ کلینی از معاویه بن عمار از ابا عبد الله علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر حمد را هفتاد بار بر مرده‌ای بخوانی و سپس روح با آن بازگردد، عجیب نیست». کافی: ج ۲ ص ۶۲۳؛ دعوات قطب الدین راوندی: ص ۱۸۸.

۳ - شیخ نعمانی در غیبت روایت می‌کند: از عبد الله بن حماد انصاری از محمد بن جعفر بن محمد از پدرش علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «هنگامی که قائم به پا خیزد، برای هر منطقه‌ای از زمین کسی را ارسال می‌کند و می‌گوید: عهد تو در دستت است؛ پس اگر موضوعی بر تو ارایه شد که آن را نفهمیدی و قضاوت در مورد آن را ندانستی به کف دستت نگاه کن و به آن عمل نما» فرمود: «سپاهی را به قسطنطنیه می‌فرستد. هنگامی که به خلیج می‌رسند چیزی بر

مبارزه طلبی قرآن نیک بنگریم، خواهیم دید که شامل همگان می‌باشد؛ چه عرب و چه غیر عرب، انسان و جن: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»^۱ (بگو: اگر جن و انس گرد آیند تا همانند این قرآن را بیاورند نمی‌توانند همانند آن را بیاورند، هر چند برخی باری‌گر برخی دیگر باشند). اگر اعجاز در ترکیب الفاظ، یا بلاغت، یا اسلوب و یا موارد دیگر باشد تحدی برای مردم غیر عرب -با توجه به اینکه آیه آنها را هم شامل می‌شود- معنایی نداشت. اگر موضوع اینچنین باشد، یعنی اعجاز قرآن باطنی و نفسانی باشد، باقی ماندن یک آیه از قرآن برای برقرار بودن اعجازش کافی می‌باشد و حتی قسمتی از یک آیه؛ مانند: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»^۲ (الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست) یا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و یا حتی «ب» در بسمله برای اثبات معجزه بودنش کفایت می‌نمود.

روایت شده است که امیر المؤمنین (علیه السلام) درباره‌ی اسرار «باء» در بسمله یک شب کامل سخن گفت.^۳

حق تعالی می‌فرماید: «وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ * وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»^۴ (و مهربان‌ترین کسان نسبت به آنان که ایمان آورده‌اند کسانی را می‌یابی که می‌گویند: ما نصرانی هستیم؛ زیرا بعضی از ایشان کشیشان و راهبانی هستند که تکبر نمی‌ورزند * چون آنچه را که بر پیامبر نازل کرده‌ایم بشنوند، از آنچه از حق شناخته‌اند چشمانشان اشک‌بار می‌شود. می‌گویند: ای پروردگار ما، ایمان آوردیم، ما را نیز در

پاهایشان می‌نویسد و آنها بر روی آب راه می‌روند. هنگامی که رومیان آنها را می‌بینند که بر روی آب راه می‌روند، خواهند گفت: اگر این بارانش باشند که بر آب راه می‌روند، پس خودش چگونه است؟ در آن هنگام درهای شهر را به رویشان می‌گشایند. آنان داخل می‌شوند و در آنچه می‌خواهند حکم می‌رانند». غیبت نعمانی: ص ۳۳۴ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۵ ؛ الزام الناصب در اثبات حجت غایب: ج ۲ ص ۲۵۱ ؛ مکیال المکارم: ج ۱ ص ۱۳۰.

۱ - إسرائ: ۸۸.

۲ - بقره: ۲۵۵.

۳ - در صراط مستقیم این مطلب گفته شده است: ابن شهر آشوب می‌گوید: سخنان ایشان (علیه السلام) با ابن عباس را درباره‌ی «باء» بسمله تا نزدیک صبح شنیدم و فرمود: «اگر شب طولانی تر بود، ادامه می‌دادم». صراط مستقیم - علی بن یونس عاملی: ج ۱ ص ۲۱۹.

۴ - مائده: ۸۲ و ۸۳.

زمره‌ی شاهدان بنویس).

چنین مپندارید که علت ایمان آوردن این علمای کشیش و راهبان ربانی، بلاغت یا اسلوب قرآن بوده است؛ بلکه حقایقی بود که ورای این الفاظ نهفته است که باعث شد چشم‌های آنان پر از اشک شود. این افراد و امثال آنها دلیلی بر آشکار شدن اعجاز قرآن برای بنی آدم هستند؛ نه آن کسی که علمش را فقط بر پوسته‌ها و الفاظ محدود کرده است.

حق تعالی می‌فرماید: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ»^۱ (و زندگان و مردگان یکسان نیستند. خدا هر که را خواهد شنوا سازد، و تو نمی‌توانی شنوا کننده‌ی آن کسانی باشی که در گور فرو رفته‌اند).

چه کسی معجزه‌ی موسی (علیه السلام) را برای بنی آدم آشکار نمود؟! آنها همان ساحران و جادوگرانی بودند که وقتی دانستند آن معجزه، توهّم و خیال نبوده، بلکه حقیقتی از جانب پروردگار جهانیان بوده است، تکبر نورزیدند و به سجده درافتادند.

خلاصه: بحث و گفت‌وگو درباره‌ی تحریف، از وجود نقصان و یا تغییر برخی از کلمات آن هم با توجه به روایاتی که از معصومین (علیهم السلام) و برخی صحابه وارد شده است، فراتر نمی‌رود. هر دوی این موارد وجود نقصان یا تغییر برخی کلمات- در اعتبار قرآنی که هم‌اکنون در اختیار ما است خللی ایجاد نمی‌کند؛ چرا که معتقد بودن به وجود نقصان یعنی قرآنی که در اختیار ما است، قسمتی از قرآن است و اشکالی در اینکه از سوی خداوند سبحان است، وارد نمی‌کند.

اما صحبت در خصوص تغییر برخی از کلمات همانند «امه» به جای «ائمة» و «اجعلنا» به جای «اجعل لنا» و «طلح» به «طلع»، شبیه به پایبند بودن به قرائت‌های هفت‌گانه و یا ده‌گانه‌ای است که مورد قبول همه‌ی مسلمانان امروزی است، و هر کسی که به یکی از این قرائت‌ها بخواند را -با اینکه برخی کلمات در یک قرائت نسبت به دیگری متفاوت می‌باشد، چه در لفظ و چه در معنی- خطا محسوب نمی‌کنند.

حمد و سپاس تنها از آن خداوندی است که ذکرش را روزی ما فرمود و با کتاب کریم و قرآن عظیم بر ما منت نهاد. والحمد لله وحده.

دوم: تشریح (قانون‌گذاری) با برهان عقلی

پس از رحلت پیامبر ﷺ بر مسلمین واجب بود برای فهمیدن احکام شرعی که بر آنها مستحب می‌شود یا آنهایی که به مرور زمان ایجاد می‌گردد، به اوصیای آن حضرت ﷺ مراجعه نمایند؛ اما از آنجا که جماعتی از مسلمانان از اوصیای ﷺ منحرف شدند و برگرفتن علم از آنها را به کناری نهادند - یعنی همان اهل سنت - گذر زمان آنها را وادار به تألیف قواعد عقلی مستند به قواعد منطقی نمود که در صادر کردن برخی احکام شرعی بر آنها تکیه نوایند و این قواعد را «اصول فقه» نامیدند. برخی از علمای‌شان از آن روی برگردانیدند و به قرآن و آنچه نزد آنها به عنوان سنت صحیح از پیامبر ﷺ صادر شده است، پایبند شدند.

اما شیعه همواره پس از پیامبر ﷺ به امام معصوم ﷺ، و هنگامی که غیبت صغری اتفاق افتاد، به سفیر امام ﷺ مراجعه می‌کردند و هنگامی که غیبت تامه واقع شد نیز به فقهایی که احادیث را از معصومین ﷺ را روایت می‌کردند رجوع می‌نمودند. با گذشت زمان برخی علمای شیعه به قواعد عقلی که علمای اهل سنت پایه‌گذارشان بودند، رجوع نمودند. گفته می‌شود اولین کسی از شیعیان که در باب قواعد عقلی مطلب نگاشت، علامه حلی رحمته الله بود؛ هنگامی که وی اقدام به خلاصه کردن یکی از کتاب‌های اهل سنت در اصول فقه نمود.

پس از آن اختلاف شدیدی بین علمای شیعه در مورد متوقف شدن در محکومات قرآن و روایات وارد شده از معصومین ﷺ در به دست آوردن حکم شرعی، یا تجاوز از آن به استفاده از دلایل عقلی، به وجود آمد؛ دیگران اجماع را نیز بر آن (منابع تشریح) افزون نمودند. دلایل کلی بر صحت استفاده از روش ادله‌ی عقلی به شرح زیر می‌باشد:

۱ - دلایلی بر اینکه برهان عقلی از ادله‌ی تشریح می‌باشد:

بر اینکه نباید بر محکومات کتاب و روایات توقف نمود؛ از جمله:

الف: شارع سبحان از جمله‌ی عقلا است - طبق آنچه برخی اصولیون می‌گویند - پس آنچه عاقلان بر آن اتفاق کنند، شارع سبحان نیز تأیید می‌نماید.^۱

۱- شیخ مظفر در کتابش اصول فقه می‌گوید: «بر اساس تطابق آرا و نظرات عقلا در قضایای مشهور علمی که آن را «آرای محمود» (آرای پسندیده) می‌نامیم که به حفظ نظام و نوع تعلق دارد، حکم شرعی کشف می‌گردد؛ چرا که شارع از عقلا است - حتی سرکرده‌ی آنها و خالق عقلا است - پس لاجرم، به حکم آنها حکم می‌کند». اصول فقه: ج ۳ ص ۱۰۴؛ و شهید محمد باقر صدر در این مقوله در زمینه‌ی «کشف روش عقلانی از امضا» به بحث می‌پردازد: «و بر این اساس می‌فهمیم که کشف روش عقلانی از امضای شارع فقط با

ب: شریعت موافق عقل است؛ هر آنچه عقل نیکو بداند، شریعت بر آن مهر تأیید می‌زند و هر آنچه عقل قبیله بداند، شریعت از آن نهی می‌کند^۱.

ج: متوقف شدن بر فتوی دادن در شبهات، سختی به دنبال دارد؛ چرا که عمل به احتیاط رنج و سختی برای مکلفین را در بر خواهد داشت؛ مانند نماز شکسته یا کامل، و روزه‌ی یک روز و قضای آن.

د: متوقف شدن بر صدور فتوی وقتی روایت یا آیه‌ای محکم وجود نداشته باشد، جامد و ساکن شدن شریعت و عدم همراهی آن با پیشرفت‌ها را به دنبال دارد. امروزه موارد بسیاری مخصوصاً در معاملات پدید آمده است؛ مواردی مانند بچه‌های آزمایشگاهی، تلقیح مصنوعی، انواع معاملات مالی و بانکی، موضوع شبیه‌سازی انسانی و حیوانی و....!

۲- دلایلی بر وجوب توقف در برابر روایات و آیات محکم:

توقف بر صادر کردن فتوی بر شبهات و پدیده‌ها و مسایل جدید روز که دلیل نقلی برای آنها وجود ندارد و عمل به آن با احتیاط می‌باشد؛ از جمله‌ی آنها:

ملاک دلالت سکوت کردن درباره‌ی آن از امضا می‌باشد نه با ملاک اینکه شارع، سرور عقلا و طلیعه‌دار آنها است، پس آنچه بر آنها صادق است بر او نیز صادق می‌باشد - آن گونه که از برخی اصولیون چنین برآمده است - و این از آن جهت است که بودن او به خودی خود، مستوجب جدا بودنش از آنها در برخی مواضع می‌باشد، و همان طور که واضح است، تخطئه کردن آنها توسط او در غیر از آنچه به ادراکات سلیم فطری مراجعه می‌شود را واجب می‌گرداند». دروسی در علم اصول: ج ۱ ص ۲۳۵. بنابراین نفس فرض گرفتن شارع به اینکه سرور عقلا است، عدم تطابق با آنها را واجب می‌گرداند؛ چرا که احتمال متفاوت بودن از آنها وجود دارد.

۱ - در خصوص مسأله‌ی «حُسن و قُبْح» (درست و نادرست) اختلاف وجود دارد: اشاعره می‌گویند: حُسن آن است که شرع حُسن بداند و قُبْح آن است که شرع قُبْح بداند. آنها ملاک نادرست و درست عقلیون را رد می‌کنند؛ در حالی که معتزله و امامیه درست و نادرست عقلی را اثبات می‌کنند و می‌گویند: حُسن و قُبْح اشیا در ذات آنها است، بدون در نظر داشتن شرع؛ پس هر آنچه عقل نیکو بداند شرع تأیید می‌کند و هر آنچه عقل قبیله بداند شرع از آن نهی می‌کند. اخباریون شیعه ملازم بودن حکم عقلی و حکم شرعی را رد می‌کنند. مراجعه کنید به: علم کلام لفظی ص ۱۴۶؛ بحث‌هایی در باب الهیات سبحانی: ص ۱۵۵؛ و پاسخ در خصوص این قاعده در بند «ج» خواهد آمد.

الف: اینکه عقل حجتی است باطنی و این مطلب را روایات اهل بیت (علیهم السلام) بیان کرده‌اند.^۱ با عقل به وجود خالق استدلال می‌شود، با عقل تعارض روایات و دلالت هر یک از آنها شناخته می‌شود، و همین طور به وسیله‌ی عقل آیات فهمیده و متشابه و محکمه شناخته می‌شود و هیچ اعتراضی بر این موضوع وجود ندارد. مخالفت و اعتراض فقط بر پایه‌ریزی قاعده‌ای عقلی است که بر هیچ روایتی استوار نیست، و به واسطه‌ی آن حکم شرعی استنباط می‌گردد.^۲

۱- شیخ کلینی روایت می‌کند: از امام کاظم (علیه السلام) در وصیتش به هشام بن حکم روایت شده است که فرمود: «ای هشام! خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجتی ظاهر و حجتی باطن؛ اما حجت ظاهر فرستادگان، انبیا و امامان (علیهم السلام) هستند، حجت باطن، عقل می‌باشد». کافی: ج ۱ ص ۱۶.

۲- امروزه یکی از درس‌های حوزه‌های علمیه درس «اصول فقه» یا همان «علم اصول» است، که علمی به ارث رسیده از اهل سنت می‌باشد. آنها به علت دور بودنشان از اهل بیت (علیهم السلام) به این علم نیازمند بودند و برای شناخت احکام شرعی نیازمند این قواعدی که ماحصل فکر بشری است، می‌باشند؛ فکری که از رسیدن به علت‌های تشریح و حکمت‌شان ناتوان است. آنها این قواعد را ابزار برای رسیدن به حکم شرعی قرار دادند. به این ترتیب این علم وارد شیعه شد اما با حذف کردن برخی مباحث آن مانند قیاس که با آن ابوحنیفه معروف شد. از مباحث مهمی که در علم اصول در خصوصش بحث و تحقیق می‌شود مباحث برهان عقلی است و برهان عقلی را به عنوان حکم عقلی که با آن به حکم شرعی رسیده می‌شود، می‌شناسند. برهان عقلی داری مجموعه‌ای قواعد اجتهادی عقلی است که از امانت‌داران شرع خداوند سبحان و متعال یعنی محمد و آل محمد (علیهم السلام) روایت نشده است و حتی با کمال تأسف آنها این قواعد عقلی را در بیش‌تر مواقع بر متون شرعی مقدم می‌شمارند و روایات را رد می‌کنند؛ چرا که با قاعده‌ی اصولی عقلی ناسازگار می‌باشند!! و این قواعد عقلیه میزان ارزیابی کلمات ائمه‌ی هدایتگر (علیهم السلام) شده است و این، بر ستمی که بر اهل بیت (علیهم السلام) روا می‌شود، افزون می‌کند! سپس بین مدرسه‌ی اخباریون و اصولیون اختلاف واقع شد؛ گروه اول معتقد هستند که نباید بر اساس دلیل عقلی عمل نمود و گروه دوم معتقدند که عمل براساس آن جایز است و آموزش آن را برای کسی که می‌خواهد به شناخت احکام شرعی برسد، لازم می‌دانند. شیخ محمد باقر صدر (رحمته الله) در مقدمه‌ی رساله‌ی معروف به «فتاوی‌ی واضح» به عدم نیاز به دلیل عقلی با اینکه خود به آن ایمان داشت، تصریح می‌کند و این از آن رو بود که متون شرعی در اثبات احکام شرعی کفایت می‌کنند و چنین می‌گوید: «بین مجتهدان و محدثان اختلافی در اینکه آیا می‌شود به آن عمل نمود یا خیر وجود دارد؛ گر چه ما ایمان داریم که می‌توان به آن عمل نمود اما هیچ حکمی که اثباتش بر دلیل عقلی به این معنی- متوقف باشد را نمی‌یابیم بلکه هر چه که با دلیل عقلی ثابت می‌شود، در عین حال با کتاب و سنت نیز اثبات می‌گردد». فتاوی‌ی واضح: ص ۱۵.

این همان عبادت بندگان توسط بندگان است^۱ و به این ترتیب به حام، بحیره و سائبه بازمی‌گردیم^۲ و به این صورت به تحریم‌های علمای یهود براساس خواست‌های نفسانی و

۱- حق تعالی می‌فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سَخَّرَ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَرْكَبُوا مَا يَكْفُرُونَ» (احبار و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را به جای الله به خدایی گرفتند و حال آنکه مأمور بودند که تنها یک خدا را بپرستند، که هیچ خدایی جز او نیست، منزّه است از آنچه شریکش می‌دارند) (توبه: ۳۱).

کینی روایت کرده است: از ابو بصیر نقل شده است: از ابا عبدالله (علیه السلام) در خصوص این سخن خداوند عزوجل پرسیدم: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (حبرها و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند)؟ فرمود: «به خدا سوگند آنها را به عبادت خویشتن دعوت نکردند که اگر می‌کردند، مردم اجابتشان نمی‌نمودند ولی حلال را بر آنان حرام کردند و حرام را حلال و به این صورت، آنها را پرستیدند، به گونه‌ای که خود احساس نمی‌کردند».

همچنین از ابو بصیر از کسی از ابا عبد الله (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «کسی که شخصی را در معصیت اطاعت کند، او را عبادت کرده است». کافی: ج ۲ ص ۳۹۸.

۲- حق تعالی می‌فرماید: «مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَا كَنَّ الْأَدِينُ كَفَرُوا يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَأَكْذُوبُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (خداوند درباره‌ی بحیره، سائبه، وصیله و حام، چیزی قرار نداده است، ولی کافران بر خدا دروغ می‌بنند و بیشترین شان تعقل نمی‌کنند).

صدوق در معانی اخبار روایت می‌کند: از محمد بن مسلم از ابا عبد الله (علیه السلام) درباره‌ی سخن خداوند «مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ» (خداوند درباره‌ی بحیره، سائبه، وصیله و حام، چیزی قرار نداده است) روایت شده است که فرمود: «هل جاهلیت اگر شتری دو فرزند از یک شکم به دنیا می‌آورد، می‌گفتند: «وصلت» و ذبح کردن و خوردن آن شتر را حلال نمی‌دانستند، و اگر ده فرزند می‌زاید آن را «سائبه» (مهمل و بی‌استفاده) می‌دانستند و سوار شدن بر آن و خوردنش را حلال نمی‌شمردند؛ و «حام»: شتر حلالی بود که حلالش نمی‌شمردند. پس خداوند نازل فرمود: خداوند هیچ چیزی در این خصوص حرام نکرده است».

صدوق می‌گوید: «روایت شده است که بحیره، ماده شتری است که پنج شکم دنیا آورد و اگر پنجمی، نر بود آن را ذبح کرده، مرد و زن از آن می‌خوردند ولی اگر پنجمین ماده بود، گوشش را پاره می‌کردند یعنی آن را رها می‌کردند و گوشت و شیرش بر مرد و زن حرام می‌شد و اگر بمیرد بر زنان حلال می‌گشت. سائبه شتری است که نذر می‌شود تا مردی از مرضی بهبود یابد یا برای خانه‌اش نذر شود. وصیله، در مورد گوسفندان است؛ اگر گوسفندی در شکم هفتم، نر به دنیا آورد ذبح می‌شد و مرد و زن از آن می‌خوردند و اگر ماده باشد بین گوسفندان رها می‌شد و اگر نر و ماده به دنیا می‌آورد می‌گفتند: برادرش رسید و ذبح نمی‌شد و خوردن گوشتش بر مرد و زن حرام می‌شد مگر اینکه مرگی در آن واقع شود که خوردن آن بر مرد و زن حلال می‌شد. حام، نرینه‌ای است که بر پشت فرزند فرزندش سوار شود. می‌گفتند: پشتش را حمایت کرده؛ و نیز روایت می‌شود که حام، شتری است که ده شکم نتیجه دهد و می‌گویند پشتش را حمایت کرده که در این صورت سوارش نمی‌شدند و در هیچ جا از خوردن و آشامیدن منعش نمی‌کردند». معانی الاخبار ص ۱۴۸.

ظنیات عقلی‌شان و حلال کردن محرمات توسط آنها بازمی‌گردیم، و به این ترتیب به تشریحات و قانون‌گذاری‌های وضعی باطل طاغوت‌ها گردن می‌نهیم.

ب: اتفاق نظر عقلای مورد ادعا وجود ندارد.^۱ نزاع و کشمکش در مورد اصول برخی از

۱- به دلیل اختلاف‌نشان در قاعده‌ی اولیه‌ی اساسی در وضعیتی مشکوک افراد مشهور اصولیون به آنجا رفته‌اند که قاعده‌ی اولیه، «قیح عقاب بدون بیان» است و بر این اساس مکلف در برابر تکالیفی که هیچ بیانی برایشان اقامه نشده است، مسؤولیتی ندارد و بر او ظن، شک یا احتمال به تکلیف است که احتیاط در آن را واجب نمی‌داند؛ در حالی که شهید محمد باقر صدر اعتقاد دارد که قاعده‌ی اولیه، «حق طاعت است» به این معنی که برای بنده یا مولی حق طاعت در تکلیف محتمل و مشکوک وجود دارد پس ظن، شک یا احتمال تکلیف، گردن نهادن به تکلیف را واجب می‌گرداند، و این، همان احتیاط عقلی است. بله، اگر شرع به ترک احتیاط رخصت دهد، ترخیص شرعی بر قاعده مقدم است. به عبارت شهید محمد صدر (علیه السلام) در آنچه بیان داشت توجه کنید: «آنچه ما با عقل‌هایمان درک می‌کنیم این است که مولای ما سبحان و تعالی حق طاعت در همه‌ی چیزهایی از تکالیفش که با قطع یا ظن و گمان و یا با احتمال بر ما آشکار می‌نماید را دارد و آشکارا به خودی خود چیزی از ارزش آن کاسته نمی‌گردد». دروسی در علم اصول: ج ۱ ص ۱۵۶.

و نیز این گفته‌ی وی: «و صحیح در نظر ما آن است که اصل در تمامی تکالیف محتمل، احتیاط است که نتیجه‌ی شامل شدن حق طاعت بر تکالیف محتمل می‌باشد. پس اگر عقل درک کند که مولا بر انسان حق طاعت دارد نه فقط در تکالیف معلوم، بلکه در تکالیف محتمل نیز وضعیت همین گونه است، دلیلی وجود ندارد بر اینکه مولی به تکلیف محتمل اهمیتی نداشته باشد تا آن درجه‌ای که ملزم بودن مکلف به احتیاط ادعا شود و این یعنی اینکه اصل اولیه به این صورت است که هر جا احتمال حرمت یا وجوبی بدهیم، باید احتیاط کنیم و آنچه احتمال حرام بودنش است را ترک کنیم و آنچه احتما واجب بودنش را می‌دهیم به جا آوریم.... در این خصوص بسیاری از اصولیون موافق نمی‌باشند، به این صورت که اصل برای مکلف آن است که در مورد تکالیف مشکوک مسؤولیتی ندارد حتی اگر احتمال بدهد اهمیتی از درجه‌ی بالایی برخوردار باشد؛ این بزرگان اینگونه می‌بینند که عقل، چیزی است که به نفی مسؤولیت حکم می‌کند؛ چرا که او «قیح عقاب» (ناپسند بودن عقوبت) از طرف مولی برای مخالفت مکلف به تکلیفی است که به آن نرسیده است را درک می‌کند، و به این صورت از این نظر برای این قاعده نام «قاعده‌ی قیح عقاب بلا بیان» یا «برائت عقلی» را اطلاق می‌کنند؛ یعنی عقل اینگونه حکم می‌کند که عقوبت کردن توسط مولی برای مکلف به جهت مخالفت کردن با تکلیف مورد شک قبیح است و تا زمانی که مکلف از عقاب در امان است، مسؤول نیست و احتیاط بر او واجب نمی‌باشد؛ و بر آن به آنچه سیره‌ی عقلا بر آن استقرار یافته است شاهد می‌گیرند؛ یعنی از عدم محکوم کردن مکلفین توسط مولی در وضعیت‌های مشکوک و نبودن دلیل بر آن، و این بر «قیح عقاب بلا بیان» در نظر عقلا دلالت نمی‌نماید.... اما آنچه سیره‌ی عقلا به آن گواهی می‌دهد در این مقام و جایگاه دلالتی برای او نمی‌باشد؛ چرا که ثابت می‌کند حق طاعت در موالی به طور دایم مختص به تکالیف معلوم

قواعد عقلی حتی بین خود اصولیون نیز وجود دارد، حال چگونگی در استنباط احکام شرعی بر آن اعتماد می‌کنند!^۱ این علاوه بر آن است که شمردن تشریح‌کننده‌ی سبحان به عنوان یکی از عقلا، صحیح نمی‌باشد.^۲

ج: اینکه برخی چیزهایی که شارع از قبح آنها نهی فرموده، مشخص است، پس عقل نیز به قبیح بودن آنها حکم می‌کند، اما بسیاری از موارد وجود دارد که به ظاهر خوب یا بد بودنشان مشخص نمی‌باشد، پس گریزی نیست که برای تشخیص خوب یا بد بودنشان از حقیقت اشیاء اطلاع حاصل شود؛ و حقیقت اشیا را کسی نمی‌داند مگر به وجود آورنده‌شان یا کسی که خداوند او را به آن آگاه نماید. به علاوه چه بسا برخی چیزهایی باشند که ما با توجه به عدم اطلاع از حقایق و باطن‌شان و بسنده کردن به تضادهای ظاهری‌شان با توجه به

می‌باشد؛ و این مستلزم آن نیست که حق طاعت خداوند متعال نیز به همین صورت باشد؛ چرا که هر مشکلی در تکلیف بین بازداشتن و التزام به اینکه یکی از آن دو وسیع‌تر از دیگری است، می‌باشد. بنابراین قاعده‌ی اولیه، همان اصل در احتیاط می‌باشد». دروسی در علم اصول: ج ۱ ص ۱۱۷.

۱- این حقیقت واضح و آشکاری برای هر کسی که نظرات آنها را در بحث‌های عقلی دنبال می‌کند، می‌باشد. به عنوان مثال اختلاف آنها در شرط متأخر؛ در این زمینه اختلاف نظر بسیاری بین آنها وجود دارد؛ همان طور که شیخ مظفر می‌گوید: «در شرط متأخر، شک واقع شده است؛ یعنی آیا می‌توان شرط شرعی متأخری نسبت به زمان مشروط در نظر گرفت، یا نه؟ کسی که به ممکن نبودن آن معتقد باشد شرط شرعی را با شرط عقلی قیاس کرده، و مقدمه‌ی عقلی غیر ممکن است متأخر از آنچه مقدمه‌اش می‌باشد، باشد؛ چرا که چیزی وجود نخواهد داشت مگر پس از فرض گرفتن وجود علت تامه که مشتمل بر هر آنچه بر وجودش دخیل است، می‌باشد، چرا که وجود معلول بدون علت تامه محال است، و اگر چیزی موجود باشد، پایان یافته است و چه نیازی برای چیزی که پس از آن موجود می‌شود، وجود خواهد داشت؟! و منشاء این شک و بحث؛ وارد شدن برخی شروط شرعی است که ظاهر آنها تاخرشان در وجود داشتن نسبت به مشروط می‌باشد و مثالی از این دست غسل شبانه برای حائضی است که از نظر برخی از آنها، برای روزی روز پیش از آن شب می‌باشد، و از این دست، اجازة‌ی معامله برای کسی است که آن کار به آن مربوط نمی‌شود بر اساس اینکه صحت فروش برایش روشن شده است، می‌باشد، نه ناقل آن و به دلیل آنچه در محال بودن شرط متأخر در عقلیات بیان کردیم، علما در شرط عقلی اختلافات بسیار شدیدی دارند؛ برخی از آنها تا به آنجا رفته‌اند که شرط متأخر در شریعات را صحیح می‌دانند، و برخی همان طور که بیان کردیم، به محال بودن قیاس بر اساس شرط عقلی معتقد می‌باشند، و معتقدان به محال بودن به تأویلات بسیاری که در شریعت وارد شده است تمسک می‌جویند که شرح آن در این مبحث نمی‌گنجد». اصول فقه: ج ۲ ص ۳۳۴.

۲ - سید رحمته‌الله در بحثی که خواهد آمد این نظر را باطل خواهد نمود.

طبیعت خودمان، احوال مان و عادات و رسوم اجتماعی که مردم آنها را نوامیس الهی که خرق شان حرام است، می‌دانند۔ به قبیح بودنشان اعتقاد داشته باشیم؛ در حالی که حق تعالی می‌فرماید «عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا»^۱ (چه بسا چیزهایی که شما را از آن خوش نمی‌آید در حالی که خدا خیری فراوان در آن نهاده باشد) و «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۲ (جنگ بر شما مقرر شد، در حالی که آن را ناخوش می‌داشتید، و چه بسا چیزی را ناخوش بدارید در حالی که در آن خیر شما باشد و چیزی را دوست داشته باشید در حالی که برایتان ناپسند افتد؛ خدا می‌داند و شما نمی‌دانید).

و در برخی چیزها خوبی، بدی، تناسب و ناسازگاری وجود دارد، ولی یکی بر دیگران برتری دارد. حق تعالی می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا»^۳ (از تو درباره‌ی شراب و قمار می‌پرسند؛ بگو: در آن دو، گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است، و گناهشان از سودشان بزرگ‌تر است). اگر بگویم حُسن و قُبْح (خوبی و بدی) دو مفهوم عقلی هستند؛ تطبیق دادن این دو مفهوم بر موجودات -یعنی مصادیق- کاری است بس دشوار؛ چرا که برخی موجودات، متشابه می‌باشند.

د: در شبهات حکمت الهی نهفته است. آن کس که قرآن را فرو فرستاد این توانایی را دارد که همه‌ی آیات آن را محکم -یا با معنایی واضح- قرار دهد، اما خداوند سبحان در قرآن آیات متشابه -یعنی بر نادان مشتبه می‌شود و بیش از یک صورت تأویل یا تفسیر را شامل می‌گردد- را از روی حکمت و چه بسا -خداوند داناتر است- جهت بیان کردن نیاز به معصومی (علیه السلام) که تفسیر و تأویل متشابه را می‌داند، قرار داده باشد.

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین معنایی روایت شده است: «آنچه حق بودنش روشن است، باید پیروی شود، آنچه گمراهی‌اش روشن است، باید از آن دوری شود، و آنچه میان آنها متشابه است، حکمش به خدا و استواران در علم که به تأویلیش دانا هستند، بازگردانیده می‌شود»^۴.

۱ - نسا: ۱۹.

۲ - بقره: ۲۱۶.

۳ - بقره: ۲۱۹.

۴ - از ابا عبد الله امام صادق (علیه السلام) از پدران (علیهم السلام) روایت شده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «امور سه گونه‌اند: آنچه درستی‌اش روشن است که باید پیروی شود، آنچه گمراهی‌اش روشن است که باید از آن دوری شود، و آنچه در آن

بنابراین، در شبهات اشاره‌ای به نیاز امت به استواران در علم وجود دارد؛ آنها همان امامان (علیهم‌السلام) پس از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هستند و در زمان ما صاحب‌الامر (علیهم‌السلام) می‌باشد، و شاید کسی که در مورد شبهات فتوی می‌دهد، این اشاره را نادیده گرفته باشد و چه بسا وی، هنگامی که فتوی می‌دهد، اشاره به بی‌نیازی از معصوم می‌کند؛ یعنی ما به تو نیازی نداریم و به فضل قوانین عقلی توانسته‌ایم در مورد هر مسأله‌ای فتوی دهیم، و در هیچ مسأله‌ای توقف نداریم، و دیگر شبهه‌ای برای ما باقی نمانده است، و با اینکه ما تو را از دست داده‌ایم، امروز دیگر هیچ سختی و مشقتی برای به دست آوردن حکم شرعی نداریم!!

ه: چه بسا فسادی که از فتوی غیر صحیح مستند به برهان عقلی به دست می‌آید بسیار بیش‌تر از اعتقادمان به انجاماد در شریعت به هنگام احتیاط و توقف در فتوی دادن باشد. به علاوه دین برای خداوند است پس هنگامی که در دین و شریعت سختی و مشکل پدید آید، قطعاً خداوند متعال در این سختی، فرج و گشایشی موافق حکمت و علمش به آنچه موجب صلاح سرزمین‌ها و بندگان است، قرار خواهد داد. در ضمن خداوند سبحان و متعال ما را بر تشریح مکلف نفرموده است، پس چه چیزی ما را به سوی تصدّی‌گری این عمل خطیر که در

اختلاف وجود دارد که به خداوند عزوجل بازگردانیده می‌شود. امالی صدوق: ص ۳۸۱ و ۳۸۲؛ خصال صدوق: ص ۱۵۳. از ابا عبد الله (علیه‌السلام) روایت شده است: رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: «حلال، واضح است، و حرام نیز واضح است، و شبهه، بین آن دو است. هر کس از شبهات اجتناب ورزد از محرمات نجات یافته است و هر کس سراغ شبهات برود مرتکب محرمات شده است و از آنجایی که علمی ندارد، هلاک خواهد شد». کافی: ج ۱ ص ۶۸.

از نعمان بن بشیر روایت شده است: شنیدم رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌فرماید: «حلال، روشن است، و حرام نیز روشن است، و شبهات میان آن دو هستند که بسیاری از مردم از آنها آگاهی ندارند. هر کس از شبهات پرهیز کند دین و نظرش را از آلودگی حفظ کرده، و کسی که در شبهات گرفتار شود، در حرام افتاده است، همانند چوپانی که گرد حریمی مشغول چوپانی است و همیشه بیم ورود به آن برایش وجود دارد. بدانید هر مُلکی حریمی دارد، و حریم خداوند، حرام‌هایش است». مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۲۳.

از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) روایت شده است که فرمود: «حلال، روشن است و حرام نیز روشن، و شبهات بین آن دو در تردد. پس هر کس شبهات را ترک گوید، از محرمات نجات یافته و هر کس شبهات را بگریزد، مرتکب حرام شده، و از جایی که نمی‌داند، هلاک گردیده است...». مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۲۱ و ۳۲۲.

از موسی بن جعفر از پدرش (علیه‌السلام) روایت شده است که فرمود: رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هنگامی که شروط اسلام و عهدهایش را برمی‌شمرد فرمود: «توقف بر شبهات، و بازگردانیدنش به امام که نزد او شبهه ای وجود ندارد». مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۲۲.

محدوده‌ی او سبحان می‌باشد، سوق می‌دهد؟! کاری که حتی پیامبران، فرستادگان و ائمه علیهم‌السلام با تمام عقل‌شان و کشف و آشکار شدن بسیاری از حقائق برایشان، به آن اقدام نکردند. چه بسا کسی که در مورد هر مسأله‌ای فتوا می‌دهد، اگر دلیل نقلی برای آن نداشته باشد با زبان حال خویش به امام مهدی علیه‌السلام می‌گوید: ای فرزند فاطمه! برگرد که ما به تو نیازی نداریم.

و: روایاتی که بر واجب بودن توقف کردن در برابر ادله‌ی نقلی دلالت می‌کنند: از جمله‌ی آنها:

امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: «و بدانید ای بندگان خدا! قطعاً مؤمن در امسال حلال می‌داند آنچه را سال اول حلال دانسته، و این سال حرام می‌داند آنچه را سال نخست حرام می‌دانسته، و آنچه مردم پایه‌گذاری کرده‌اند چیز حرام را بر شما حلال نمی‌کند، بلکه حلال همان است که خدا حلال کرده، و حرام همان است که خدا حرام نموده. به تحقیق امور را تجربه کردید و خوب آزمایش نموده‌اید، و از اوضاع گذشتگان پندتان داده‌اند، و برای شما مثل‌ها زده‌اند، و به آیینی واضح دعوت شده‌اید، از شنیدن آن کر نمی‌شود مگر بی‌گوش، و از دیدن آن کور نمی‌شود مگر بی‌چشم، آن که خداوند از آزمایش‌ها و تجربه‌ها سودش نرساند به موعظه دیگر سود نبرد، و او را از پیش رو و آشکارا کوته فکری درآید تا آنجا که آنچه را نمی‌شناخته پندارد که می‌شناسد، و آنچه را که می‌شناخته، ناشناخته انگارد. مردم بر دو دسته‌اند: تابع شریعت، و پدید آورنده‌ی بدعت، که او را از جانب خداوند سبحان نه برهانی است از سنت و نه نوری از دلیل و حجت. خداوند سبحان احدی را به مانند این قرآن پند نداده است، که قرآن رشته‌ی استوار خدا و وسیله‌ی امین او است، در آن بهار دل و چشمه‌های دانش است. دل را غیر از آن مایه‌ی جلا نیست، با آنکه پند پذیران از قرآن از دنیا رفتند، و فراموش کاران یا آنان که خود را به فراموش زده‌اند، ماندند. چون خیری دیدید آن را کمک کنید، و چون شری مشاهده نمودید از آن دوری جوید، که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همواره می‌فرمود: ای فرزند آدم، نیکویی پیشه کن و از بدی بر حذر باش که در این صورت، در صراط مستقیم خواهی بود.»^۱

از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است: «به راستی که مؤمن دین خود را از خدا می‌گیرد و منافق دیدگاهی پایه‌گذاری می‌کند و دینش را از آن برمی‌گیرد.»

از امیر المؤمنین علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «منفورترین مردم در نزد خداوند عزوجل

۱ - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۲ ص ۹۴ ؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۲۶۲ ؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۳۱۲.

دو کس باشند: کسی که خداوند او را به حال خود رها کرده باشد؛ او کسی است که از راه راست منحرف گشته و به سخنان بدعت‌آمیز دلبسته است؛ خود را به ظاهر به روزه و نماز مشغول می‌دارد اما فتنه و فریبی است برای کسی که به او فریفته شود؛ از هدایت کسی که پیش از او بوده، رخ برمی‌تابد، و کسانی را که در ایام حیاتش یا پس از مرگش به او اقتدا می‌کنند، گمراه می‌سازد؛ بار خطاهای دیگران را بر دوش می‌کشد و در گرو خطای خود می‌باشد. آن دیگری، کسی است که کوله‌بار نادانی بر پشت گرفته، در میان جماعت نادانان امت در تکاپو است. در ظلمت فتنه و فساد جولان دهد و همانند کوران، راه اصلاح و آشتی را نمی‌بیند. جمعی که به ظاهر آدمی‌اند او را دانشمند خوانند و حال آنکه در هیچ روزی از روزها دانشی نداشته است. آغاز کرده و گردآورده، چیزی را که اندکش از بسیاریش بهتر است، تا آنجا که خویشتن را از آبی گندیده سیراب کرده و بسا چیزهای بی‌فایده که اندوخته است. در میان مردم به قضاوت نشست و بر عهده گرفت آنچه را که بر دیگری پوشیده ماند، برایش آشکار سازد. چه بسا با قاضی پیش از خود مخالفت کرده باشد و ایمن نباشد از اینکه بعد از خود، حکمش را نقض نماید؛ همان طور که او با پیش از خود چنین کرد. اگر با معضل و مبهمی رویاروی گردد، برای گشودن آن سخنانی بیهوده از رأی خویش مهیا کند، که آن را کلامی قاطع پندارد و بر قامت آن جامه‌ای می‌بافد، در سستی، چونان تار عنکبوت. نداند رأیی که داده صواب است یا خطا. علم چیزی که نمی‌داند را به حساب نمی‌آورد و ورای آنچه به آن رسیده است، مذهبی نمی‌بیند. وقتی چیزی را با چیز دیگر مقایسه کند، نظر خود را تکذیب نمی‌کند و اگر چیزی بر او مبهم باقی ماند، پوشیده‌اش می‌دارد، به جهل خود آگاه نمی‌شود، تا کسی به او نگوید: نمی‌داند. سپس جسارت کرد و قضاوت کرد، که او آنگاه کلید نابسامانی‌ها است؛ سوار بر شبهات، و دیوانه‌ی جهالت‌ها. از آنچه نمی‌داند معذرت خواهی نمی‌کند و تسلیم نمی‌شود، و با قطعیت به سوی علم نمی‌رود تا بهره‌مند گردد. روایت‌ها را چون پر کاه به باد می‌دهد. اشک وارثان از او روان، خون‌ها از او در فریاد. با قضاوتش فرج حرام را حلال و فرج حلال را حرام می‌سازد. نه در آنچه بر او وارد می‌شود در او دانشی هست، و نه شایسته‌ی آنچه بی‌رویه از ادعایش به داشتن علم حق سخن گفته است، می‌باشد!»

روایت شده است که در ایام حکومت عمر بن خطاب یادی از زیور آلات کعبه و بسیار بودن آن شد. گروهی گفتند: اگر اینها را برمی‌داشتی و لشکریان مسلمین را مجهز می‌کردی، اجرش عظیم‌تر بود؛ کعبه زیور آلات را می‌خواهد چه کند؟ عمر بر آن شد و از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد در حالی که چهار نوع مال وجود داشت: اموال مسلمانان که آنها را طبق دستورات بین ورثه تقسیم فرمود،

«فیء» که آن را بر مستحقانش بخش نمود، خمس که خداوند آن را در جایگاه خودش قرار داد، و صدقات که خداوند آنها را نیز در جایگاه خودش قرار داد. در آن هنگام زیورهای کعبه در آن بود و خداوند آن را بر همان حال باقی گذاشت؛ نه اینکه از روی فراموشی آنها را رها کرده باشد و یا وجودش بر او مخفی باشد. پس آن را بر همان جایی که خدا و رسولش باقی گذاشتند، باقی بگذار.» عمر گفت: اگر تو نبودی قطعاً رسوا می شدیم؛ و زیورهای کعبه را به حال خود واگذاشت.^۱

از ابو بصیر روایت شده است: به ابا عبد الله (علیه السلام) عرض کردم: چیزهایی به ما ارجاع داده می شود که پاسخ آنها را نه در کتاب خدا می یابیم و نه در سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آیا در آن نظر بدسیم؟ فرمود: «خیر. اگر درست بگویی، پاداشی نداری و اگر خطا کنی، بر خداوند عزوجل دروغ بسته ای»^۲. از امام صادق از پدرش از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «کسی که سراغ قیاس برود پیوسته روزگارش در شک و تردید است و هر کس با رأی شخصی اش خداوند را کوچک کند روزگارش پیوسته در پستی و فرومایگی خواهد بود»^۳.

ابو جعفر (علیه السلام) فرمود: «هر کس مردم را با رأی و نظر خود فتوی دهد خدا را به آنچه نمی داند متهم کرده است و هر کس خدا را به آنچه نداند متهم کند، علیه خداوند اقدام نموده، چرا که در آنچه نمی داند حلال و حرام کرده است»^۴.

۱ - نهج البلاغه: ج ۴ ص ۶۵ ؛ وسائل الشیعه: ج ۱۳ ص ۲۵۵ ؛ بحار الانوار: ج ۳۰ ص ۶۹۵.

۲ - کافی: ج ۱ ص ۵۶ ؛ محاسن: ج ۱ ص ۲۱۳ ؛ وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۴۰.

۳ - مازندرانی در شرح اصول کافی گفته است: «و معنی آن این است که کسی که اقدام به عمل بر اساس قیاس و احکام شرعی را با آن استخراج کند، عمرش را در شک و تردید جهالتها و اختلاط با شبهات سپری کرده، یا همت و اراده اش را محدود به شک و ظن و به هم آمیختن حق و باطل و گردآوری شبهات نموده است؛ چرا که قیاس نتیجه ای جز جهل مرکب نمی دهد. «و هر کس با رأی شخصی اش خداوند را کوچک کند روزگارش پیوسته در پستی و فرومایگی خواهد بود» یعنی: کسی که بر اساس رأی و نظر خودش خداوند را اطاعت و بندگی کند و با استفاده از عمل به احکام قیاسی و موافقت های عقلی به او تقرب جوید، عمرش را غوطه ور در دریای ظلمت و جهالت سپری کرده و در گنداب شبهه و گمراهی که او را احاطه کرده همان طور که آب غواص را در بر می گیرد- غوطه ور بوده است؛ چرا که احکام را با قیاس استخراج نموده و قیاس امور را برایش مخدوش می کند و حق و باطل را شبیه یکدیگر و در نهایت با عمل به آن احکام، در گمراهی غوطه ور شده است.» شرح اصول کافی: ج ۲ ص ۲۶۷.

۴ - کافی: ج ۱ ص ۵۸ ؛ وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۴۱ ؛ شرح اصول کافی: ج ۲ ص ۲۶۷ ؛ فصول المهمه: ج ۱ ص ۵۳۵ ؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۹۹.

از ابا عبد الله امام صادق (علیه السلام) در محاجه‌اش با ابوحنیفه در حدیثی طولانی روایت شده است که فرمود: «ای اباحنیفه! آیا قرآن را آن طور که شایسته است بشناسی، می‌شناسی؟! و می‌دانی کدام آیه ناسخ است و کدام منسوخ؟! گفت: بله می‌دانم. حضرت فرمود: «ای اباحنیفه، ادعای علمی نمودی. وای بر تو! خدا این علم را فقط نزد افرادی قرار داده که کتاب (قرآن) را بر آنها نازل فرموده است. وای بر تو! این علم فقط نزد افرادی مخصوص از ذریه‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. تو از قرآن حتی یک حرف آن را هم به ارث نبرده‌ای (و به تو از قرآن چیزی نرسیده است). اگر این طور است که می‌گویی، در حالی که چنین نیست، مرا آگاه کن که ...»^۱.

از عبد الله پسر شبرمه روایت شده است: هرگاه حدیثی که از جعفر بن محمد (علیه السلام) شنیده‌ام به یادم می‌آید، قلبم به درد می‌آید. شنیدم که می‌فرماید: «پدرم به من از جدم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت:» ابن شبرمه می‌گوید: و به خدا سوگند پدرش هرگز بر جدش و جدش هرگز بر رسول (صلی الله علیه و آله) خدا دروغ نبسته است، و گفت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر کس بر اساس قیاس‌ها عمل کند قطعاً هلاک شده و به هلاکت افکنده است و هر کس مردم را فتویٰ دهد در حالی که ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابیه نشناسد، قطعاً به هلاکت رسیده و به هلاکت رسانیده است»^۲.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «از دو خصلت بر حذر باش، که در آنها هلاک شد آن که به هلاکت رسید. بر حذر باش از اینکه مردم را با رأی و نظر خودت فتویٰ دهی، و با آنچه نمی‌دانی دین‌داری کنی»^۳.

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «هر کس بدون علم و بدون هدایتی از سوی خدا مردم را فتویٰ دهد، ملائکه‌ی رحمت و ملائکه‌ی عذاب بر او لعنت می‌فرستند و گناه هر کسی که به رأی و نظر او عمل کند به او می‌رسد»^۴.

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: «هر کس بدون علم عمل کند، فساد می‌کند بیش‌تر از اصلاحی است که به انجام می‌رساند»^۵.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «عمل‌کننده‌ی بدون بصیرت، مانند سیر کننده در مسیر

۱- علل الشرایع: ج ۱ ص ۸۹ ؛ وسایل: ج ۲۷ ص ۴۸.

۲- امالی صدوق: ص ۵۰۷ ؛ کافی: ج ۱ ص ۴۳ ؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۲۵۷.

۳- کافی: ج ۱ ص ۴۲ ؛ خصال: ص ۵۲ ؛ وسایل الشیعه: ج ۲۷ ص ۲۱.

۴- کافی: ج ۱ ص ۴۲ ؛ تهذیب: ج ۶ ص ۲۲۳ ؛ وسایل الشیعه: ج ۲۷ ص ۲۰.

۵- کافی: ج ۱ ص ۴۴ ؛ تحف العقول: ص ۴۷ ؛ وسایل الشیعه: ج ۲۷ ص ۲۵.

اشتباهی است که سرعت حرکتش جز به دور شدن او نمی‌افزاید»^۱.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «به درستی که اصحاب قیاس‌ها علم را با قیاس‌ها طلب نمودند و قیاس‌ها آنها را جز دور شدن از حق چیزی نیفزود و اینکه دین خدا با قیاس‌ها به دست نمی‌آید»^۲.

از امام کاظم (علیه السلام) روایت شده است: «هر کس به رأی و نظر خود نظر افکند هلاک می‌شود و هر کس کتاب خدا و گفتار پیامبرش را ترک گوید، کفر ورزیده است»^۳.

و از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «ای جماعت شیعیان ما و کسانی که خود را منتسب به ولایت ما می‌دانید! شما را از اصحاب رأی برحذر می‌دارم، که آنان دشمنان سنت‌ها هستند. به جای حفظ احادیث آنها را پراکنده کرده‌اند، و سنت هم امکان نگه‌داری‌اش را به آنها نداده است. اینان، بندگان خدا را برده‌ی خویش می‌گیرند، و مالش را ملک خویش می‌پندارند، گردن‌ها برایشان خم شده، خوار و ذلیل می‌شوند، و خلقی چون سگان آنها را اطاعت می‌کنند. اصحاب رأی، با حق و اهلیش به مبارزه برمی‌خیزند و خود را همانند امامان معصوم جلوه می‌دهند، در حالی که از نادانان ملعون هستند. اگر از آنها چیزی که نمی‌دانند پرسیده شود، ابا دارند از اینکه اعتراف به ندانستن کنند. با آرای خود در دین تصرف می‌کنند؛ پس گمراه شدند و گمراه نمودند. اگر دین براساس قیاس می‌بود هر آینه مسح به کف پاها شایسته‌تر از رویش می‌بود»^۴.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «ای جماعت مورد رحمت قرار گرفته‌ی رستگارا! خداوند آنچه از خیر به شما بخشیده، برایتان کامل کرده است. و بدانید که نه از علم خدا است و نه از فرمان او است که احدی از خلق خدا دینش را به هوای نفس، و با رأی و نظر و با قیاس‌ها برگیرد. خداوند قرآن را فرو فرستاد و در آن بیان همه چیز را قرار داد، و برای قرآن و تعلیم دادن قرآن اهلی قرار داد. نَسَزَدَ که اهل علم قرآن - یعنی آل محمد (علیهم السلام) - همان کسانی که علمش را به آنها داده است، نه بر اساس خواست خود و نه با رأی و نظر خود و نه با قیاس‌ها برگیرند. خداوند آنها را با آنچه از علمش به آنها عطا فرموده و مخصوص آنها گردانیده، از چنین عملی بی‌نیاز نموده است؛ و اختصاص یافتن این علم در آنها، کرامتی از جانب خداوند است که آنها را با آن گرامی داشته است؛ و آنها همان اهل ذکر هستند»^۵.

۱ - کافی: ج ۱ ص ۳۴ ؛ امالی صدوق: ص ۵۰۷ ؛ من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۴۰۱.

۲ - وسایل الشیعه: ج ۲۷ ص ۴۳ ؛ فصول المهمه عاملی: ج ۱ ص ۵۳۱.

۳ - کافی: ج ۱ ص ۵۶ ؛ وسایل الشیعه: ج ۲۷ ص ۴۰ ؛ فصول المهمه عاملی: ج ۱ ص ۱۲۶.

۴ - حدائق الناضرة: ج ۱۰ ص ۶۲ ؛ مستدرک الوسایل: ج ۱۷ ص ۳۰۱ ؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۸۴.

۵ - کلینی و دیگران روایت کرده‌اند: از عبد الرحمن بن کنیر روایت شده است: به ابا عبد الله (علیه السلام) عرض

سوم: عقاید

در عقاید اختلافات بسیاری بین علمای اسلام سنی و شیعه و دیگران وجود دارد؛ همان طور که در این زمینه، اهل سنت به معتزله و اشاعره تقسیم شدند^۲ و میان علمای هر فرقه نیز اختلافاتی پدید آمد. چه بسا اختلاف اصلی میان فرقه‌های مسلمین حول امامت و رهبری دینی و دنیوی این امت پس از پیامبر ﷺ دور می‌زند.

سپس این اختلاف به اختلافات عقیدتی دیگری کشیده شد و سبب آن این بود که شیعه در عقاید خود به اوصیای معصوم پیامبر ﷺ رجوع می‌کردند اما اهل سنت به استدلالاتی عقلی آن گونه که ادعا می‌کنند و با عقل‌های گروهی دیگر در تعارض بود، مراجعه می‌نمودند. همان طور که در مسأله ی جبر و اختیار چنین نتیجه‌ای به دست آمد. در این مسأله اشاعره و معتزله دچار اختلاف شدند و پاسخش از آل پیامبر ﷺ به این صورت آمد: «نه جبر است و نه اختیار؛ امری است بین این دو امر»^۳.

و یا همانند قضیه‌ی خلق قرآن که کافران بنی عباس از آن به عنوان فرصتی برای

کردم: «فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (پس اگر خود نمی‌دانید، از اهل کتاب بپرسید) (نحل: ۴۳). فرمود: «ذکر، محمد ﷺ و ما اهل آن هستیم که مورد سؤال قرار می‌گیریم». به ایشان عرض کردم: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ» (و به راستی که آن، ذکر برای تو و برای قوم تو است، به زودی پرسیده خواهید شد) (زخرف: ۴۴). فرمود: «منظور فقط ما هستیم؛ ما اهل ذکر هستیم و ما مورد پرسش قرار می‌گیریم». کافی: ج ۱ ص ۲۱۰.

۱ - کافی: ج ۸ ص ۵ ؛ وسایل الشیعه: ج ۲۷ ص ۳۷ ؛ مستدرک الوسائل: ج ۷ ص ۳۴.
 ۲ - گفته می‌شود علت نام‌گذاری آنها به این نام معتزله- آن است که واصل بن عطا در مجلس حسن بصری حضور می‌یافت. هنگامی که اختلافات بروز کرد و خوارج به تکفیر کسی که گناهان کبیره را انجام دهد، سخن راندند و دیگران حکم به مؤمن بودن آنها دادند حتی اگر باگناهان کبیره نافرمانی کرده باشند، واصل بن عطا از این دو دسته خارج شد و گفت: فاسق و خطاکار این امت نه مؤمن است و نه کافر، جایگاهی بین این دو دارد. حسن او را از مجلس بیرون راند و از او کناره گرفت (به عربی اعتزل عنه). عمر بن عبید با او نشست و به آنها و پیروانشان معتزلیون گفته شد. به ابتدای مقالات شیخ مفید ص ۱۴۶ مراجعه کنید و همچنین: وفيات الاعیان: ج ۶ ص ۸.

اشاعره به دلیل نسبت داده شدن به ابو الحسن اشعری متولد ۲۶۰ هـ متوفای ۳۲۴ هـ به این نام، نامیده شدند. او از نوادگان ابو موسی اشعری بود و اشاعره پیروان او هستند. ظلال التوحید سبحانی: ص ۱۰۱.

۳ - کافی: ج ۱ ص ۱۶۰ ؛ اعتقادات صدوق: ص ۲۹ ؛ توحید صدوق: ص ۲۰۶ ؛ عیون اخبار الرضا ﷺ: ج ۲ ص ۱۱۴ ؛ بحار الانوار: ج ۵ ص ۱۶۰؛ و حدیث از امام صادق ﷺ است.

ریختن خون مسلمانان سوء استفاده کردند و در این راستا برخی از علمای گمراه شبیه سامری نیز آنها را یاری نمودند.^۱

۱- از وقایع مهمی که هم‌عصر امام رضا (علیه السلام) اتفاق افتاد فتنه‌ی خلق قران می‌باشد. این مسأله‌ای عقیدتی بود که در اواخر حکومت اموی آغاز شد و اولین کسی که آن را به جریان انداخت جعد بن درهم، معلم مروان بن محمد، آخرین خلیفه‌ی اموی بود. او این موضوع را در دمشق اعلان نمود، حکومت به دنبال او افتاد و او از آنجا گریخت. سپس وارد کوفه شد و جهم بن صفوان که طایفه‌ی جهمیه به او نسبت داده می‌شود، از او آموزش دید.

ابن اثیر می‌گوید: هشام بن عبد الملک جعد را دستگیر کرده، او را تحت الحفظ نزد خالد قسری امیر عراق فرستاد و دستور داد او را به قتل برساند. خالد او را زندانی کرد و به قتل نرساند و این خبر به هشام رسید. هشام برای وی نامه نوشت، او را نکوهش نمود و فرمان به قتل او داد. خالد با وثیقه او را از زندان آزاد نمود و در روز عید قربان در انتهای خطبه اش گفت: بروید و قربانی کنید، خداوند از شما قبول کند؛ من امروز می‌خواهم جعد را قربانی کنم؛ زیرا او می‌گوید خداوند با موسی تکلم نمود و ابراهیم را به دوستی خویش برنگرفت. خداوند از آنچه جعد می‌گوید بسی بلند مرتبه‌تر است. سپس پائین آمد و او را قربانی نمود..... کامل در تاریخ: ج ۵ ص ۳۶۳.

این تفکر پس از کشته شدن جعد به صورت مخفی باقی ماند تا زمان هارون رشید. هنگامی که موضوع معتزله آشکار و افکار آنها منتشر شد، اعتقاد به مخلوق بودن قرآن را اعلام نمودند و هنگام ولایت مأمون حرکت آنها جریان یافت و شروع به گسترش نمود. مأمون معتقد به عقیده‌ی خلق شدن قرآن شد و ابا هذیل محمد بن هذیل علاف که از پیشوایان معتزله بود را نزدیک خود نمود و نیز ابو اسحاق بن سيار که از بزرگان مشهور معتزله بود را نزدیک خویش ساخت. مأمون مردم را بر این اعتقاد وادار نمود و هر که با آن مخالفت می‌ورزید، دچار عذاب و شکنجه می‌شد؛ تا آنجا که برای نایب خود در بغدا اسحاق بن ابراهیم بن مصعب رئیس شرطه‌ها (پاسبانان) نامه نوشت که مردم را فرمان به پذیرش عقیده‌ی مخلوق بودن قرآن نماید. از جمله کسانی که به آزار و اذیت مأمون تن داد احمد بن حنبل بود؛ به طوری که او را کتف بسته با غل و زنجیر به پیشگاه مأمون در طوس می‌بردند که در راه، خبر مرگ مأمون به او رسید. معتصم حاکم شد و ابن حنبل را به خاطر نپذیرفتن اعتقاد به مخلوق بودن قرآن، هجده ماه زندانی و او را در سال ۲۲۰ هـ آزاد کرد ولی حکومت از آزار و اذیت ابن حنبل دست نکشید مگر در زمان متوکل.

هنگامی که مأمون با این کار به برخی اهداف سیاسی دراز مدت خود رسید و مخالفین حکومت بنی عباس و سایرین را با این بهانه سرکوب نمود، پس از آن، به مذهب پدران خود بازگشت با این بهانه که رافضی‌ها، معتزله و خوارج از پیشوایان جهنم می‌باشند. ابن حجر در لسان میزان نقل می‌کند: مأمون به حاجبش گفت: از درب نگاه کن، آیا اصحاب کلام وجود دارند؟ او خارج شد و بازگشت و پاسخ داد: پشت در ابو هذیل علاف است، که معتزلی است، و عبد الله بن اباض الأباضی و هشام بن کلب رافضی، حضور دارند. مأمون گفت: از

پاسخ اهل قرآن، آل پیامبر مصطفی ﷺ اینگونه بود که قرآن، کلام خداوند است و نه چیزی دیگر؛ تا مردم آن سفسطه و جدل شیطانی که پشت سرش چیزی جز حُب شهرت و برتری جویی بر مردم با لقب عالم و دانشمند بود را رها کنند.

همان طور که اختلاف وسیعی در توحید خالق سبحان و صفاتش به وقوع پیوست، و آن را «علم کلام» نامیدند.

در حقیقت علم کلام چیزی جز شکل دیگری از «فلسفه یونانی مشائی یا استدلالی» نیست و هر کس فلسفه یونانی دیرین را پیگیری کند، خواهد دانست که دو طریق اصلی در آن وجود دارد، که هر دو درباره‌ی وجود بحث می‌کنند:

اول: استدلالی؛ یا آنچه مشائی نام‌گذاری شده، که بر دلایل عقلی استوار است.

دومی: اشراقی؛ که بر تصفیه‌ی نفس از رذایل اخلاقی استوار گردیده، که به دنبال آن انسان را شایسته‌ی اشراق حقایق در نفس و وجودش می‌نماید.

پس از ترجمه‌ی فلسفه‌ی یونانی مشائی، علمای مسلمان تحت تاثیر آن قرار گرفتند و هر کدام به اندازه‌ی اعتقادش شروع به نوشتن درباره‌ی آن نمودند؛ و آنچه به نام «فلسفه‌ی

پرچمداران جهنم کسی باقی نماند مگر اینکه حاضر شده است. این حجر می‌گوید: یعنی هذیل سرکرده‌ی معتزله و هشام بزرگ رافضی‌ها و ابن اباض رئیس خوارج. لسان المیزان ابن حجر: ج ۵ ص ۴۱۳.

امام رضا علیه السلام گفتار نهایی را در خصوص این فتنه بیان فرمود. شیخ صدوق روایت کرده است: از محمد بن عیسی بن عبید یقطینی روایت شده است: علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام به برخی شیعیانش در بغداد نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند ما و شما را از هر فتنه‌ای مصون بدارد که اگر چنین کند، نعمت بزرگی خواهد بود و اگر چنین نکند، هلاکت و نابودی است. ما می‌بینیم که جدال در قرآن بدعتی است که پرسش‌گر و پاسخ‌گو، هر دو در آن شریک می‌باشند. پس پرسش‌گر دست به عملی می‌زند که به او مربوط نیست و پاسخ‌گو آنچه بر عهده‌اش نیست را بر عهده می‌گیرد. خالق، کسی جز خداوند عزوجل نیست و غیر او همه مخلوق است. قرآن کلام خداوند است؛ از جانب خود بر آن نامی مگذار که از گمراهان خواهی شد. خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که در نهان از او پروا و از ساعت حذر می‌کنند و می‌ترسند». امالی صدوق: ص ۶۴۰؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۱۱۸.

از سلیمان بن جعفر جعفری روایت شده است: به ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! نظر شما درباره‌ی قرآن چیست؟ زیرا پیش از ما در این خصوص، اختلاف بوده است. عده‌ای می‌گفتند مخلوق است و گروهی می‌گفتند، مخلوق نیست. فرمود: «من آنچه آنها می‌گویند را در این خصوص نمی‌گویم؛ اما می‌گویم که قرآن کلام خداوند است». امالی صدوق: ص ۶۴۷؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۱۱۸.

۱ - به گفتار امام رضا علیه السلام در پاورقی پیشین مراجعه نمایید.

اسلامی مشائی» یا «استدلالی» نامیده شده است، و علم کلام از آن مشتق گردید، پا به عرصه‌ی ظهور گذاشت؛ علم کلامی که در وجود خالق و توحید و صفاتش بحث و گفت‌وگو می‌کند و چه بسا بحث‌هایی مانند عدل، نبوت، معاد، امامت و غیره به آن ملحق گردد.

آنچه «علم الکلام» نامیده می‌شود، به خاطر این است که درباره‌ی شریف‌ترین موجود سبحان، بحث و کنکاش می‌کند؛ «الف و لام» برای نشان دادن در بر گرفتن صفات و به همراه عبارت «علم» شاید می‌خواستند بگویند که در این علم شریف‌ترین کلام است؛ و خداوند داناتر است.

علم کلام یا غوطه‌ور شدن علمای مسلمان در فلسفه‌ی یونانی، سهم به سزایی در رویارویی و ستیز فرقه‌های مسلمانان داشت تا کار به آنجا رسید که برخی، برخی دیگر را تکفیر کردند و علمای هر گروه شروع به تأویل آیات قرآن مطابق با خواست‌های خود که با قواعد فلسفی یا عقلی که به آن پایبند بودند، نمودند؛ به این ترتیب خود را پیشوایان کتاب گردانیدند نه اینکه کتاب، پیشوا و امام آنها باشد؛ و پس از اینکه از عترت پیشی جستند، از کتاب نیز پیشی گرفتند^۱، و گمراه شدند.

و کدام گمراهی از این بزرگ‌تر که از وصیت رسول خدا ﷺ در حدیث شناخته شده‌ی ثقلین مبنی بر اینکه بر آن دو تکلّ پیشی نجوید، روی گردانیدند؟!^۲

۱- امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «...و به زودی پس از من زمانی بر شما خواهد آمد که در آن زمان چیزی پوشیده‌تر از حق و آشکارتر از باطل و بیش‌تر از دروغ بستن بر خدای تعالی و رسولش نخواهد بود ﷺ؛ و در نزد مردم آن زمان چیزی بی‌ارزش‌تر از کتاب خدا نخواهد بود، اگر آن طور که باید و شاید خوانده شود، و هیچ متاعی پرمشتری‌تر و گران‌قیمت‌تر از آن نخواهد بود، اگر از جایگاه خود تحریف گردد، و در سرزمین‌ها چیزی منکرتر از معروف، و چیزی هم معروف‌تر از منکر نخواهد بود. حاملان کتاب (قرآن) آن را به کناری افکنده و حافظانش، فراموشش می‌کنند. در آن روز قرآن و پیروان مکتبش، هر دو از میان مردم رانده و تبعید می‌شوند و هر دو همگام و مصاحب یک‌دیگر و در یک جاده گام می‌نهند و کسی پناهنشان نمی‌دهد. قرآن و اهلس در آن روز بین مردمند، اما میان آنها و همراهشان نیستند؛ چرا که گمراهی با هدایت هماهنگ نشود، گرچه کنار یک‌دیگر قرار داشته باشند. مردم در آن روز بر تفرقه و پراکندگی اتحاد می‌کنند و در اتحاد و یگانگی پراکندگی دارند، گویا این مردم پیشوایان قرآنند و قرآن پیشوای آنان نیست؛ پس، از قرآن، جز نامی نزدشان باقی نماند و جز خط و نوشتار آن، چیزی نشناسند! از دیر زمان افراد صالح و نیکوکار را کیفر می‌کردند، صدق و راستی آنان را افترا و دروغ بر خدا می‌نمیدند و در برابر اعمال نیک، کیفر گناه قرار می‌دادند. جز این نیست که پیشینیان شما به دلیل دراز بودن آرزوهایشان و فراموش کردن اجل‌هایشان هلاک شدند، تا آنجا که موعودی که از آن با عذرتراشی شانه‌خالی می‌کردند بر آنان فرود آمد، و توبه از آنان برداشته شد، و لایق بلا و عذاب گردیدند». نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۲ ص ۳۰

؛ کافی: ج ۸ ص ۳۸۸.

۲- طبرانی در معجم کبیر روایت می‌کند: از زید بن ارقم: رسول خدا ﷺ فرمود: «من از شما پیشی می‌گیرم

مسلمانان حق روشن و آشکار را از دست دادند و به دنبال کسانی که به علم آنها چیزی جز زیان افزون نمی‌کند، روان شدند؛ با عدم مراجعه به آل پیامبر ﷺ و تکیه کردنشان بر

و شما در حوض بر من وارد می‌شود، که گستره‌اش از صنعا تا بصره است، و به شمار ستارگان در ظرف‌های طلا و نقره قرار دارد. پس بنگرید پس از من درباره‌ی دو چیز گران‌بها چگونه رفتار می‌کنید». مردی برخاست و پرسید: ای رسول خدا! این دو چیز گران‌قدر چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «نقل بزرگ‌تر کتاب خدا است، که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دستان شما است؛ به آن چنگ زبید تا هرگز نلغزید و گمراه نشوید؛ و نقل کوچک‌تر عترت من است. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد آیند، و این را برای آن دو، من از پروردگارم خواسته‌ام. از این دو پیشی نگیرید که هلاک می‌گردید. و به آن دو چیزی نیاموزید که آنها عالم‌تر از شمایند».

عیاشی روایت می‌کند: از ابن جمیلة بن مفضل بن صالح از بعضی اصحابش روایت شده است: رسول خدا روز جمع پس از نماز ظهر خطبه‌ای خواند. رو به مردم کرد و فرمود: «ای مردم! لطیف خبیر به من اینگونه خبر داد عمر هیچ پیامبر پیش از نصف پیامبری که پیش از او بود، به درازا نکشید. نزدیک است که من نیز خوانده شوم و اجابت نمایم. از من پرسیده خواهد شد و از شما نیز پرسیده خواهد شد. آیا به شما رسانیدم؟ شما چه می‌گویید؟». گفتند: گواهی می‌دهیم که تو رسانیدی، اندرز دادی و تلاش کردی، خداوند از ما به تو خیر دهد. فرمود: «خداوند گواه باش». سپس فرمود: «ای مردم! آیا شهادت ندادم که معبودی نیست جز خداوند، و اینکه محمد، بنده و فرستاده‌اش است، بهشت حق است و آتش حق است، و برانگیخته شدن پس از مرگ، حق است؟» گفتند: آری. فرمود: «خداوند گواه باش». سپس فرمود: «ای مردم! خداوند مولای من است و من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترم. آگاه باشید که هر کس من مولای او هستم، علی مولای او است. خداوند دوست بدار آن کس که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار آن کس که او را دشمن می‌دارد». سپس فرمود: «ای مردم! من پیش از شما می‌روم و شما در حوض بر من وارد می‌شوید. وسعت حوض من به اندازه‌ی بصری تا صنعا است. در آن به تعداد ستارگان جام‌هایی از طلا وجود دارد. هنگامی که بر من وارد می‌شوید از شما از دو نقل (گران‌قدر) پرسیده می‌شود. ببینید چگونه با آنها رفتار می‌کنید تا آن هنگام که بر من وارد شوید». گفتند: ای رسول خدا! این دو نقل چیست؟ فرمود: «نقل بزرگ‌تر کتاب خدا است که یک سوی آن به دستان خدا و سوی دیگرش در دستان شما است، به آن تمسک جوید تا گمراه نشوید و نلغزید؛ و نقل کوچک‌تر عترت من، اهل بیت من است، و اینکه خداوند لطیف خبیر مرا آگاه نمود که این دو از هم جدا نمی‌گردند تا مرا ملاقات کنند و من نیز این را از خداوند درخواست نمودم و او نیز به من عطا فرمود؛ پس از آنها پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید و از آنها عقب نمانید که هلاک می‌گردید و به آنها نیاموزید که آنها از شما عالم‌تر هستند». تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۴.

شیخ طوسی در امالی روایت کرده است: از رافع غلام ابوذر روایت شده است: ابوذر رضی الله عنه از پله‌ی کعبه بالا رفت تا حلقه‌ی در را گرفت. سپس به آن تکیه داد و گفت: ای مردم! آن کس که مرا می‌شناسد، می‌شناسد و آن کس که مرا نمی‌شناسد، بداند که من، ابوذر هستم. شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «مثل اهل بین من در این امت مثل کشتی نوح است؛ هر کس سوارش شد نجات یافت و هر کس ترکش یافت، هلاک شد» و شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «اهل بیت مرا در جایگاه سر نسبت به بدن قرار دهید، و همچنین جایگاه چشم در سر؛ جسد هدایت نمی‌شود مگر به واسطه‌ی سر، و سر هدایت نمی‌شود مگر به واسطه‌ی چشمان». امالی شیخ طوسی: ص ۴۸۲؛ بحار الانوار: ج ۲۳ ص ۱۲۱.

دلایل و برهان‌های عقلی و فلسفه‌ی یونانی، یا همان علم کلامی که مستند به آن و از آن برگرفته شده است، با وجود اینکه در فلسفه، سفسطه‌ها، مغالطه‌ها و مجادلات بسیاری وجود دارد، و بگو مگو‌هایی که پایانی ندارد؛ سخنانی که بیش‌ترشان لغو و بیهوده‌اند، هیچ بهره و فایده‌ای و ایشان وجود ندارد و از هیچ ثمره‌ی علمی یا عملی برخوردار نمی‌باشند.

و در حقیقت ما ما که در ماده کاشته شده‌ایم و از حقل بهره‌ی زیادی نبرده‌ایم مگر سایه‌ای - را نَسِزِد که در مورد حیّ قیومی که جایگاه و منزلتش پاک و منزّه است، سخنی بر زبان برانیم، مگر در محدوده‌ی آنچه در قرآن، گفتار پیامبر ﷺ و آل اطهار ﷺ آمده است، که او (قرآن) از جانب خداوند سبحان و متعال است و چیزی نیست جز وحیی که وحی شده؛ و ملا صدرا رحمته الله علیه چنین معنایی را در «شواهد الربوبیة» به صراحت بیان نموده است.

کسانی که مدعی حجت‌ها و برهان‌های عقلی هستند در حالی که خود، دچار اختلاف و جدایی می‌باشند باید بدانند که اگر آنها به معنای واقعی عاقل بودند، دچار اختلاف و چند دستگی نمی‌شدند؛ چرا که عقل، یگانه است، و همان حقی است که از فرزندان آدم انتظار می‌رود به آن برسند، تا نفسش را به عقل درآورد و پروردگارش را بشناسد که او عالم کلی است و هیچ منافات و ناسازگاری در آن وجود ندارد. حق تعالی می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لَتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يَتُوبُ مِنْ قَبْلٍ وَ لَتَبْلُغُوا أَجَلَ مَسْمُومٍ وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۱ (او همان کسی است که شما را از خاکی، سپس از نطفه‌ای، سپس از لخته‌ی خونی بیافرید. آنگاه شما را که کودکی بودید بیرون می‌آورد تا به کمال قوت خود برسید و سپس تا سالمندانی شوید. برخی از شما پیش از این بمیرید؛ تا همه‌تان به زمان تعیین‌شده برسید؛ و شاید به عقل درآیید).

اما آنچه همه‌ی بنی آدم در آن مشترک هستند، سایه‌ای از آن عقل، یا همان نفس انسانی است و نه عقل حقیقی. این نفس در عالم ملکوت وجود دارد و آن عالم، همانند عالم شهادت، بطور کامل عالم متناهیات است؛ با این تفاوت که مجرد از ماده می‌باشد.

حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله به این مضمون می‌فرماید: «اگر شیاطین اطراف قلب فرزند آدم نمی‌چرخیدن، نگاه او رو به ملکوت آسمان‌ها بود»^۲؛ یعنی اگر انسان خود را برای رضای خداوند

۱ - غافر: ۶۷.

۲ - بحار الانوار: ج ۵۶ ص ۱۶۳ ؛ مستدرک سفینة البحار: ج ۸ ص ۵۷۲ ؛ علم در کتاب و سنت: ص ۱۲۰.

خالص گرداند به ملکوت آسمان‌ها نظر خواهد کرد.

و با توجه به اینکه جوهر و ذاتی که بین دو پهلوی ما است (در وجود ما است) تنها سایه ای از عقل می‌باشد و انسان را بر ادراک بسیاری از قوانین عالم ماده و چه بسا بخش کوچکی از عالم ملکوت توانا می‌سازد، اما بر شناخت عالم عقل توانایی ندارد؛ چرا که آن عالم، بالاتر از آن است و شناختش ناممکن می‌باشد؛ مگر با رسیدن به آن، و به آن نمی‌توان رسید مگر اینکه بنده‌ی مخلص خداوند پس از آنکه پشت کرد و در عالم ماده کاشته شد، پاسخ‌گو به ندای «بازگرد» باشد^۱ و اگر این را درک کنیم، متوجه خطای کس که مدعی است عقل از همان ابتدا برای تمام بنی آدم وجود دارد، خواهیم شد؛ کسی که پس از آن، قانون‌گذار سبحان را از جمله‌ی عقلا می‌داند؛ شأن و جایگاه او بسی والا است؛ او خالق ما است و خالق عالم عقلی که جز مقربان به آن نرسند: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا فَاكِرٌ ﴿١﴾ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ ﴿٢﴾ (حقاً که انسان سرکشی می‌کند، * آن گاه که خویشتن را بی‌نیاز ببندد * به راستی که بازگشت به سوی پروردگارت است)؛ با وجود اینکه آنچه «عقل» ادعا می‌شود چیزی جز سایه و تصویری از عقل نمی‌باشد؛ تصویری که همانند آینه‌ای که تصویر را منعکس می‌کند، با آن متفاوت می‌باشد و همچنین با نفسی که در آن نقش بسته است؛ که در نفس‌های وارونه شده، تصویر به صورت وارونه نقش می‌بندد. امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «و به زودی تلاش خواهیم کرد که زمین را از این شخص وارونه و این جسم کج‌اندیش پاک سازم، تا اینکه مروارید را از بین دانه‌های خرمن درو شده جدا سازم»^۲.

به این ترتیب، اگر ده نفر بر چیزی معین متفق و هم‌رأی گردند، ده نفر دیگر با آنها به مخالفت برمی‌خیزند، که اگر به گنج توحید محمد و علی و آل آنها (علیهم السلام) مراجعه می‌نمودند و در سخنان آنها نیک می‌اندیشیدند، آسوده و راحت می‌شدند. بنابراین درست آن است که علم

۱ - ایشان (علیهم السلام) با این جملات به آنچه از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده است، اشاره می‌فرماید: شیخ کلینی با سندش از ابا جعفر روایت می‌کند که فرمود (علیه السلام): «هنگامی که خداوند عقل را آفرید، با او سخن گفت. سپس به او فرمود: پیشی آی. پس پیش آمد. سپس فرمود: برو. پس رفت. سپس فرمود: به عزت و جلالم سوگند، خلقی که از تو برایم دوست داشتنی‌تر باشد نیافریدم، و تو را به کسی می‌دهم که دوستش می‌دارم، تنها به واسطه‌ی تو فرمان می‌دهم و نهی می‌کنم و تنها به واسطه‌ی تو پاداش و کیفر می‌دهم».

۲ - علق: ۶ تا ۸

۳ - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۳ ص ۷۳ ؛ بحار الانوار: ج ۳۳ ص ۴۷۵.

کلام در اسلام مستند به قرآن و سنت صحیح از پیامبر و آل اطهار علیهم السلام باشد و در اینکه استدلالات عقلی سند ثانویه برای عقاید اسلامی برگرفته از قرآن و سنت صحیح باشد، اشکالی وارد نمی‌باشد.

روایت شده است که امام صادق علیه السلام به یونس بن یعقوب فرمودند: «دوست دارم که تو ای یونس، «کلام» را به خوبی بدانی». یونس به ایشان عرض کرد: فدایت شوم، شنیده‌ام شما از کلام نهی می‌نمایید و می‌فرمایید وای بر اهل «کلام»: کسانی که می‌گویند این پذیرفته است و آن نیست، این در آن جهت است و آن نیست، این را درک می‌کنیم و آن را نمی‌فهمیم! ابو عبد الله علیه السلام فرمود: «من فقط زمانی وای بر آنها گفتم که گفتار مرا ترک گویند و در جهت خلاف آن رهسپار گردند...!»^۱

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «با سخن من بر مردم احتجاج کنید که اگر در حجت و استدلال بر شما غلبه کنند، بر من غلبه کرده‌اند»^۲.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر که دینش را از زبان مردمان بگیرد، آنها دین را از او دور می‌کنند، و کسی که دینش را از کتاب و سنت بگیرد، اگر کوه‌ها جابه‌جا شوند، او تکان نمی‌خورد»^۳.
و همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: «شما را از تقلید برحذر می‌دارم. قطعاً کسی که در دینش تقلید کند، هلاک می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۴ (احبار و راهبان خود را به جای الله به خدایی گرفتند)؛ به خدا سوگند که آنها برایشان نماز نخواندند و روزه نگرفتند؛ ولی آنها حلال را حرام و حرام را حلال کردند، پس در این، از آنها تقلید نمودند؛ بنابراین بدون اینکه خود بفهمند آنها را بندگی نمودند»^۵.

همچنین می‌فرماید: «هر کس گوینده‌ای را پاسخ گوید، او را عبادت کرده است؛ اگر گوینده از

۱ - تصحیح اعتقاد مفید: ص ۷۰ ؛ کافی: ج ۱ ص ۱۷۱، و در آن چنین آمده است: «اگر گفتار مرا ترک گویند و آن سو که خود می‌خواهند بروند». همچنین در وسائل الشیعه: ج ۱۶ ص ۱۹۷ ؛ ارشاد: ج ۲ ص ۱۹۴ ؛ بحار الانوار: ج ۲۳ ص ۹.

۲ - تصحیح اعتقاد مفید: ص ۷۰ ؛ اعتقادات در دین امامیه صدوق: ص ۴۳، که در آن اینگونه آمده است: «که اگر بر شما غلبه کنند، بر من غلبه کرده‌اند نه بر شما»..

۳ - تصحیح اعتقاد مفید: ص ۷۲ ؛ فصول مهمه عاملی: ج ۱ ص ۱۲۵ ؛ کافی: ج ۱ ص ۷ با کمی اختلاف.

۴ - توبه: ۳۱.

۵ - تصحیح اعتقاد مفید: ص ۷۲ ؛ تفسیر برهان: ج ۱۰ ص ۱۲۰.

جانب خداوند متعال باشد خدا را عبادت کرده و اگر گوینده از شیطان باشد، شیطان را عبادت کرده است»^۱.

اما عرفان در اسلام، که برخی از آنها آن را به فلسفه‌ی اشراق یونانی، و عرفان شیعه را به اهل سنت، بازگردانیده‌اند.

و گفته‌اند: اولین کسی که در عرفان کنکاش کرد «ابن عربی» یا شخص دیگری از علمای اهل سنت بوده است.

در حقیقت، این خطا و مغالطه است و بر کسی که در ادیان الهی و احکام آسمانی کنکاش و جست‌وجو کرده باشد، پوشیده نیست؛ چرا که سلوک عرفانی یا عمل و کار برای شناخت خداوند، چیزی است که پیامبران آورده‌اند و حتی فطرتی است که انسان بر آن سرشته شده است. حق تعالی می‌فرماید: «سَرَّيْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»^۲ (زودا که آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نمایان خواهیم ساخت تا برایشان آشکار شود که او حق است) و همچنین: «وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»^۳ (و در زمین نشانه‌هایی برای اهل یقین است، * و در وجود خودتان، آیا نمی‌بینید؟).

آیات و نشانه‌ها در نفس‌های کسانی است که تزکیه‌شان کرده‌اند، و در آفاق برای کسی است که خوهان استدلال با عقل است و نفسش را تزکیه نموده باشد؛ همان طور که پیامبر ﷺ و اوصیای علیهم‌السلام در احادیث بسیاری بر این طریق و ضرورت سیر و سلوک در آن و سستی نکردن در پیاده کردن شریعت، واجبات، مستحبات، محرمات و مکروهات، مؤمنان را خاطرنشان کرده‌اند. همان راه و طریقی که تنها راه رسیدن به خداوند است، نه الفاظ و نه اصطلاحات و ظنیات و گمان‌های برخی که در عرفان قلم‌فرسایی می‌کنند و آن را تلاش‌ها و مجاهدات نام می‌دهند، در حالی که خداوند هیچ دلیل و برهانی بر آن فرو نفرستاده است!

بنابراین، شناخت و معرفت خدا تنها با تزکیه‌ی نفس حاصل می‌شود، و تزکیه‌ی نفس به دست نمی‌آید مگر با به کار بستن شریعت، زهد در دنیا، انفاق در راه خدا، آراسته شدن به

۱ - تصحیح اعتقاد مفید: ص ۷۳ ؛ کافی: ج ۶ ص ۴۳۴، با کمی اختلاف.

۲ - فصلت: ۵۳.

۳ - ذاریات: ۲۰ و ۲۱.

مکارم اخلاق، دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خدا، شدت در ذات خداوند و دشمنی با کافران و منافقان و رحیم و دلسوز بودن با مؤمنان. حق تعالی می‌فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمَشْكَاةٍ فِيهَا مَصْبَاحٌ الْمَصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۱ (خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن، چراغی باشد، آن چراغ درون آبگینه‌ای و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشانده از روغن درخت پر برکت زیتونی که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد، روغنش نزدیک است روشنی بخشد هر چند آتشی به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر. خدا هر کس را که بخواهد به آن نور راه می‌نماید و برای مردم مثل‌ها می‌آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است).

و حمد و ستایش تنها از آن خداوند است، «وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ»^۲ (و خداوند با کلمات خود حق را ثابت و پایدار می‌گرداند، گرچه مجرمان را خوش نیاید).

چهارم: روی گردانیدن از اوصیای پیامبر ﷺ

این، واضح و آشکار است که اهل سنت، از ائمه علیهم‌السلام روی گردانیدند و برگرفتن از آنها و مراجعه کردن به آنها در مسایل متشابه را ترک گفتند.

اما در خصوص امام مهدی علیه‌السلام، روی گردانیدن از ایشان علیه‌السلام به وقوع پیوسته است، چه در دوران غیبت صغری و چه در طول غیبت کبری، و تقریباً شیعه نیز علاوه بر دیگران، از ایشان علیه‌السلام پادی نمی‌کنند.

در بخش‌های بعدی بحث در خصوص روی گردانیدن امت از پیشوایشان، آخرین اوصیای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امام مهدی علیه‌السلام خواهد آمد.

پنجم: روی گردانیدن از قرآن و سنت

این روی گردانیدن، با کم مطالعه کردن قرآن، تفسیرش و تدبر در معانی‌اش و تحقیق در قرآن و سنت پیامبر و آل معصوم علیهم‌السلام صورت گرفته است.

و با تفسیر قرآن به دور از روایات معصومین علیهم‌السلام و تکیه بر قواعد نحوی و فلسفی در

۱ - نور: ۳۵

۲ - یونس: ۸۲

تفسیر و قواعدی که استقرایی و مورد اختلاف می‌باشند به طور که همواره محل کشمکش و نزاع بوده، هستند و خواهند بود.

و همچنین با تفسیر کردن قرآن طبق خواست‌های نفسانی شخصی؛ همه درصدد هستند که قرآن را طبق خواست و هوای نفس خود تفسیر کنند؛ مثلاً فلان شخصی که نفسش ترس و خضوع در برابر طاغوت را دربرگرفته است، در قرآن دعوتی برای جهاد علیه طاغوت‌های مسلط بر این امت پیدا نمی‌کند، بلکه چنین می‌بیند که اطاعت از آنها واجب است و اینکه تقیه هیچ حد و مرزی ندارد. مهم این است که او زنده بماند، حتی اگر از اسلام جز اسمش باقی نماند! و از آنجا که او شهوت‌های خود را می‌پرستد، در قرآن هیچ دعوتی به زهد در این دنیا نمی‌بیند، بلکه آنچه در قرآن می‌بیند، دعوت به سیر شدن شهوت‌هایش از اموال مسلمانی که او را امین بر آن قرار داده‌اند، می‌باشد و می‌گوید چه کسی زینت خدا را حرام کرده است؟ و نمی‌گوید بسیاری از احبار و راهبان یا علمای بی‌عمل و اعوان و انصارشان اموال مردم را به باطل می‌خورند.

و از آنجا که او از پیرو ابلیس، پیشوای متکبران است، در قرآن دعوتی برای تواضع و فروتنی نمی‌یابد، بلکه در آن فراخوانی جهت تکبر و برتری جویی بر ضعیفان مؤمن، و تحقیر و کوچک شمردن آنها می‌بیند.

و اینچنین است که آنها قرآن را بر خواست‌ها و هواهای نفسانی خود حمل می‌کنند، و هدایت را بر هوای نفس و قرآن را بر رأی و نظر خود می‌بینند؛ همان طور از معصومین روایت شده است: «چه بسیار قاریان قرآنی که قرآن، لعنتشان می‌کند»^۱.

امیر المؤمنین (علیه السلام) در وصف حال قائم با این امت و علمای آنها هنگام ظهورش می‌فرماید: «عَطِفُ الْهُوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهُوَى، وَيَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ»^۲ (هوای نفس را به هدایت برمی‌گرداند آن زمان که مردم مسیر هدایت را به هوا برگردانیده‌اند، و رأی مردم را تابع قرآن می‌کند آن وقتی که قرآن را پیرو رأی خود کرده‌اند).

۱ - مستدرک الوسائل: ج ۴ ص ۲۵۰ ؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۱۸۴، که در آن آمده است: «چه بسا تلاوت‌کننده‌ی قرآنی که قرآن لعنتش می‌کند».

۲ - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۲ ص ۲۱ ؛ بحار الانوار: ج ۳۱ ص ۵۴۹.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «هیچ چیز دورتر از قرآن از عقل‌های مردمان نمی‌باشد»^۱.
 و نیز ایشان (علیه السلام) می فرماید: «هر کس آیه‌ای از کتاب خدا را با رأی و نظر خود تفسیر کند کفر ورزیده است»^۲.
 و نیز ایشان (علیه السلام) می فرماید: «مَا مِنْ رَجُلٍ صَرَبَ الْقُرْآنَ بَعْضَهُ بَعْضٌ إِلَّا كَفَرَ»^۳ (هیچ کس نیست که بخشی از قرآن را بر بخش دیگر بزند، مگر اینکه کافر شده باشد).
 همچنین می فرماید: «متشابه، آن چیزی است که بر نادان به آن مشتبه می‌شود»^۴.
 ابو جعفر (علیه السلام) فرموده‌اند: «ما استواران در علم هستیم، و ما تأویل آن را می‌دانیم»^۵.
 و ابو عبد الله (علیه السلام) می فرماید: «هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، اگر درست باشد پاداشی نمی‌گیرد و اگر خطا کند، گناهش بر عهده‌اش خواهد بود»^۶.
 ابو جعفر (علیه السلام) در گفت‌وگویی با قتاده در حالی که قتاده در تفسیر آیه‌ای خطا نموده بود، می فرماید: «وای بر تو ای قتاده! تنها کسی قرآن را می‌شناسد که مخاطبش باشد»^۷.
 و امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «برحذر باش از اینکه قرآن را به رأی خویش تفسیر کنی، تا آنکه آن را از علما دریایی - یعنی ائمه (علیهم السلام) - چه بسا آیه‌ای که به سخن بشر شباهت دارد ولی کلام خداوند است و تأویل آن به کلام بشر شباهت ندارد؛ همچنان که هیچ یک از آفریده‌های او به او شبیه نیست، به همین ترتیب فعل (عمل) خداوند تبارک و تعالی شباهتی به کردار و اعمال بشر ندارد و هیچ بخشی از کلام خدا به کلام بشر شبیه نیست؛ چرا که کلام خداوند تبارک و تعالی صفت او است در حالی که کلام بشر فعل (عمل) او. پس هرگز کلام خدا را مانند کلام بشر بدان که در این صورت هلاک و گمراه می‌گردد»^۸.

- ۱ - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۸ ؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۳۵ ؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۱۱۱.
- ۲ - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۸ ؛ وسایل الشیعه: ج ۲۷ ص ۶۰ ؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۱۱۱.
- ۳ - ثواب الاعمال: ص ۲۸۰ ؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۳۹۰.
- ۴ - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۲ ؛ بحار الانوار: ج ۶۶ ص ۹۳ ؛ میزان الحکمت: ج ۳ ص ۲۵۳۴.
- ۵ - بصائر الدرجات: ص ۲۲۴ ؛ کافی: ج ۱ ص ۲۱۳ که آن را از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است. به همین صورت در: وسایل الشیعه ج ۲۷ ص ۱۷۹ ؛ بحار الانوار: ج ۲۳ ص ۱۹۹.
- ۶ - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۷ ؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۳۷ ؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۱۱۰.
- ۷ - کافی: ج ۸ ص ۳۱۲ ؛ وسایل الشیعه: ج ۲۷ ص ۱۸۵ ؛ بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۲۳۸.
- ۸ - توحید صدوق: ص ۲۹۵ ؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۲۶ ؛ مصباح البلاغه: ج ۳ ص ۶۹ ؛ بحار الانوار: ج ۸ ص ۱۰۷.

از امام حسین (علیه السلام) در نامه‌اش به اهل بصره روایت شده است که فرمود: «به نام خداوند بخشنده‌ی و مهربان؛ و اما بعد.... بدون علم در قرآن وارد نشوید و در آن به جدال برنخیزید که شنیدم جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرمود: هر کس بدون علم درباره‌ی قرآن صحبت کند، باید جایگاه خود را از آتش را بگیرد»^۱.

مقصود از علم، علم از جانب خداوند همان گونه که برای معصومین (علیهم السلام) است. یا آنچه از آنها (علیهم السلام) برگرفته می‌شود، می‌باشد.

از امام رضا (علیه السلام) از پدراناش از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند بزرگ و بلند مرتبه می‌فرماید: کسی که سخن مرا براساس رأی و نظر خودش تفسیر کند، به من ایمان نیاورده، و کسی که مرا به خلقم تشبیه کند مرا نشناخته است و کسی که از قیاس در دینم بهره جوید، بر دین من نیست»^۲.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده‌اند: «پس از مرگم از سه خصلت بر امتم بپیماکم: اینکه قرآن را بر غیر تأویلش، تأویل کنند، یا از لغزش و خطای عالم پیروی کنند، و یا مال و دارایی آنها آنچنان افزون شود که طغیان کنند و به خوش گذرانی بپردازند؛ و راه خروج شما را به شما هشدار خواهیم داد؛ اما در خصوص قرآن، به محکمش عمل کنید و به متشابهِش ایمان بیاورید، اما عالم، به او بنگرید اما از خطا و لغزشش پیروی نکنید، و اما در خصوص مال، راه خروج از آن، شکر نعمت و پرداختن حقش است»^۳.

تأویل یا تفسیر قرآن را کسی نمی‌داند مگر خداوند و استواران در علم که آنها محمد و آل محمد (علیهم السلام) می‌باشند. در این مورد، قرآن به صراحت سخن گفته است؛ آیات متشابه با احادیث آنها (علیهم السلام) محکم می‌شوند و منظور آنها شناخته می‌گردد و تفسیر قرآن کریم از آنها (علیهم السلام) روایت شده، پس باید به احادیث آنها مراجعه شود؛ که آنها (علیهم السلام) جاده و صراط مستقیم را برای هر کس که در آیات کتاب کریم تدبیر کند، ترسیم فرموده‌اند. پس بر مفسر یا اندیشمند واجب است که از این صراط تجاوز و تعدی نکند، که در این صورت، قدم‌هایش متزلزل می‌گردد و در دوزخ سقوط خواهد کرد. حتی بر او واجب است تا آن هنگام که نفسش را پاکیزه ننموده

۱ - توحید صدوق: ص ۵۰ ؛ وسایل الشیعه: ج ۲۷ ص ۱۸۹ ؛ بحار الانوار: ج ۳ ص ۲۲۳.

۲ - امالی صدوق: ص ۵۵ ؛ وسایل الشیعه: ج ۲۷ ص ۴۵ ؛ احتجاج: ج ۲ ص ۱۹۱ ؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۹.

۳ - خصال صدوق: ص ۱۶۴ ؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۴۲ ؛ معدن جواهر کراچی: ص ۳۱.

باشد، خود را در معرض تفسیر قرار ندهد. حق تعالی می‌فرماید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۱ (جز پاکان بر آن دست نیازند).

اما خطا و لغزش عالم، که اگر او گمراه شود، امتی که پیروی‌اش می‌کنند را گمراه ساخته است؛ همانطور که سامری، بنی اسرائیل را گمراه نمود.

اما اموال، از آنجایی که انسان اگر از نظر مادی بی‌نیاز باشد به طور معمول توجهش به خداوند برای درخواست نیازهایش کم می‌شود: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ * أُنْزِلَتْ سُلَيْمَانَ مَقَالِدَ دَاوُدَ * وَتَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمَقَالِدُ * وَهُوَ عَالِمُ الْغُيُوبِ»^۲ (حقاً که انسان سرکشی می‌کند، * آن گاه که خویشتن را بی‌نیاز بیند). بنابراین فقر و بلا به طور معمول دعوت‌کننده‌ی به توجه به خداوند و رجوع به او می‌باشد.

اما درمان و علاج درست و صحیح که حضرت مصطفی (ﷺ) به آن ارشاد می‌فرماید، در خصوص متشابه قرآن، ایمان آوردن به آن و اینکه که از سوی خداوند فرو فرستاده شده و باید در تأویلش به آل محمد (ﷺ) مراجعه شود، می‌باشد. پس متشابه کتاب از عظیم‌ترین دلایلی است که به امامت ایشان (ﷺ) و نیاز امت به آنها (ﷺ) دلالت می‌نماید؛ و چه بسا اشتباهات بسیاری که امروزه در احکام وجود دارد و عدم شناخت حلال از حرام، برای نشان دادن نیاز مردم به خاتم اوصیاء، امام مهدی (ﷺ) می‌باشد.

و در خصوص علمای دین، باید به آنها و احوال ایشان نگریست که آنها معصوم نیستند، و چه بسا در بین‌شان سامری‌ها و پیشوایان گمراهی نیز باشند. برحذر باش که مقلدی کور باشی؛ که در این صورت، از کسی پیروی خواهی کرد که حرام را بر شما حلال و حلال را حرام می‌کند؛ که در این صورت، او را به جای خداوند به عبادت برگرفته‌ای.

اهل بیت (ﷺ) ما را از علمای بی‌عمل که روایات آنها (ﷺ) را تباه می‌کنند و آنها را چون پر کاهی بر باد می‌دهند، برحذر داشته‌اند.^۳

۱ - واقعه: ۷۹.

۲ - علق: ۶ و ۷.

۳ - ایشان (ﷺ) به روایتی که از جدش امیر المؤمنین (ﷺ) روایت شده است اشاره می‌فرمایند: شیخ کلینی از امیر المؤمنین (ﷺ) روایت کرده است که فرمود: «منفورتترین مردم در نزد خداوند عزوجل دو کس باشند: کسی که خداوند او را به حال خود رها کرده باشد، که او کسی است که از راه راست منحرف گشته، به سخنان بدعت‌آمیز دل بسته است؛ خود را به ظاهر به روزه و نماز مشغول می‌دارد اما فتنه و فریبی است برای کسی که به او فریفته شود؛ از هدایت کسی که پیش از او بوده، رخ برمی‌تابد، و کسانی را که در ایام حیاتش یا پس از مرگش به او اقتدا می‌کنند، گمراه می‌سازد؛ بار

اما در خصوص اموال، راه حلش، شکر نعمت و ادای حقش می‌باشد؛ یعنی با توجه به خدا و عبادت و اطاعت، و استفاده از این اموال برای یاری دین و بالا بردن کلمه‌ی لا اله الا الله و هم‌دردی با فقرا.

اینها به اختصار مهم‌ترین انحرافات در امت اسلامی است، و طبیعی است که برخی یا چه بسا همه‌ی آنها توسط عملکرد عاملی صورت می‌گیرد که نیتش گمراه کردن مردم می‌باشد، و طبیعی است که از ناحیه‌ی شیاطین انسانی و بنده‌ای از بندگان ابلیس باشد، و چه بسا برخی از این پیشوایانی که به سوی آتش فرامی‌خوانند، گمان می‌کنند که کاری نیک انجام می‌دهند!

خطاهای دیگران را بر دوش می‌کشد و در گرو خطای خود می‌باشد. آن دیگری، کسی است که کوله‌بار نادانی بر پشت گرفته، در میان جماعت نادانان امت در تکاپو است. در ظلمت فتنه و فساد جولان دهد و همانند کوران، راه اصلاح و اُشتی را نمی‌بیند. جمعی که به ظاهر آدمی‌اند او را دانشمند خوانند و حال آنکه در هیچ روزی از روزها دانشی نداشته. آغاز کرده و گردآورده، چیزی را که اندکشی از بسیارش بهتر است، تا آنجا که خویشتن را از آبی گندیده سیراب کرده و بسا چیزهای بی‌فایده که اندوخته است. در میان مردم به قضاوت نشست و بر عهده گرفت تا آنچه را که از دیگری پوشیده مانده، برایش آشکار سازد. چه بسا با قاضی پیش از خود مخالفت کرده باشد و ایمن نباشد از اینکه پس از او، حکمش را نقض نماید؛ همان طور که او با پیش از خود چنین کرد. اگر با معضل و مبهمی رویاروی گردد، برای گشودن آن سخنانی بیپوده از رأی خویش مهیا کند، که آن را کلامی قاطع پندارد و بر قامت آن جامه‌ای می‌بافد، در سستی، چونان تار عنکبوت. نداند رأیی که داده صواب است یا خطا. علم چیزی که نمی‌داند را به حساب نمی‌آورد و ورای آنچه به آن رسیده است، مذهبی نمی‌بیند. وقتی چیزی را با چیز دیگر مقایسه کند، نظر خود را تکذیب نمی‌کند و اگر چیزی بر او مبهم باقی ماند، پوشیده‌اش می‌دارد و به جهل خود آگاه نمی‌شود، تا کسی به او نگوید: نمی‌داند. سپس جسارت کرد و قضاوت کرد، که او آنگاه کلید نابسامانی‌ها است؛ سوار بر شبهات، و دیوانه‌ی جهالت‌ها. از آنچه نمی‌داند معذرت خواهی نمی‌کند و تسلیم نمی‌شود، و با طعنت به سوی علم نمی‌رود تا بهره‌مند گردد. روایت‌ها را چون پر کاه به باد می‌دهد. اشک وارثان از او روان، خون‌ها از او در فریاد. با قضاوتش فرج حرام را حلال و فرج حلال را حرام می‌سازد. نه در آنچه بر او وارد می‌شود در او دانشی هست، و نه شایسته‌ی آنچه بی‌رویه از ادعایش به داشتن علم حق سخن گفته است، می‌باشد». کافی: ج ۱ ص ۵۵؛ و ایشان (علیه السلام) این حدیث را در قسمت «دلایلی بر وجوب توقف در فتوی‌ها» بیان فرمودند.

تحریف کنندگان

که حاکمان و تظاهر کنندگان به اسلام، و علمای بد نهاد بی عمل می‌باشند. اما حاکمان، آنچه آنها را به شریعت فرامی‌خواند، حکومت و فرمان‌روایی است و نه چیز دیگر، و هر اعتقاد یا حکم شرعی که با باقی ماندن آنها بر مسند حکومت در تضاد و تعارض باشد، باید طبق نظر فاسدشان تحریف گردد؛ به هر صورت ممکن، چه از طریق ساختن احادیث و نسبت دادن آنها به رسول خدا ﷺ، یا اگر بتوانند با حذف آیات و سوره‌هایی از قرآن، یا با جلوگیری از روایت احادیث صحیح از رسول خدا ﷺ، یا با جلوگیری از قرائت قرآن به همان صورتی که نازل شده و بازداشتن از تأویل آن آنگونه که خداوند می‌خواهد، و یا با خریدن جیره‌خوارانی - که آنها را علما می‌نامند - تا قرآن را تحریف کنند و آن را بر میل حکام ظالم تأویل و تفسیر نمایند.

و طبیعتاً اگر برایشان امکان‌پذیر باشد تشریعات و قوانینی مخالف شریعت خدا را نیز وضع خواهند کرد، که اگر در جهت بقای آنها در سلطه‌شان برای مدتی طولانی‌تر باشد، در وضع کردن آنها درنگ نخواهند کرد؛ علی‌الخصوص اگر ظرفیت‌های جهل دینی در جوامع اسلامی و وجود علمای بد نهاد بی‌عمل، به آنها کمک کند؛ همان گونه که امروز وضعین سرزمین‌های اسلامی چنین است.

اما علمای بد نهاد، خطرناک‌تر از حکام ظالم هستند؛ چرا که حاکم ستمگر بسیاری از دخل و تصرفاتش را به شما می‌نمایاند و کردارش در جنگ با اولیای خدا با خارج شدنش از شریعت و جنگ با آنها، به طور علنی آشکار می‌باشد. اما در مورد عالم بی‌عمل، چه بسا لباس عابد گوشه‌نشین به تن کند، و او را چنین بیابی که به عنوان مثال در راه رفتن متواضع است، در گفتار خاضع، و گاهی تظاهر به شکسته‌نفسی و خضوع می‌نماید، تا پیروانی را با حيله‌گری شکار کند. حال آنکه اگر درونش را نیک بیازمایی، او را فاسدی متکبر می‌یابی که تظاهر به صلاح و تواضع می‌نماید و حتی ظاهرش او را به باطنش رهنمون می‌سازد و از او اشتباهات و ناهنجاری‌های بسیاری سر می‌زند که باطن سیاهش را رسوا می‌سازد؛ و «از کوزه همان برون تراود که در او است»^۱.

۱ - اصل عبارت: «الإِنَاءُ يَنْضَحُ بِالذِّی فِیهِ» (ظرف هر چه در خودش است را تراوش می‌کند) (مترجم).

خطر علمای بد نهاد حتی پس از مرگ آنها نیز ادامه خواهد داشت. راه و روش‌شان، اعتقادات فاسدشان و فتواهای نادرست‌شان بر جای می‌ماند، و پیروانی از آنها که به واسطه‌ی نفاق و مخفی بودن باطن‌های فاسدشان متمایز می‌باشند، باقی می‌مانند. انگیزه‌های چنین افرادی برای تحریف بسیار است؛ از جمله: درخواست رهبری دین، و ارضای خواست و هوای نفسانی.

و از جمله: آنها از گفتن کلمه‌ی «نمی‌دانم» ابا دارند، و از همین رو، ادعای معرفت و شناخت کتاب خدا، علم تنزیل، تأویل و محکم و متشابه را دارند و به علاوه آنها برای هر مسأله‌ی شرعی فتوایی و برای هر معضل عقیدتی، راه حلی دارند، و چه بسا تکبر همه چیزشان را از آنها بگیرد؛ آنها خود را عالم و دانشمند و غیر خود را جاهل و نادان می‌بینند، و اینکه آنها برتر و داناتر از همه می‌باشند.

چه بسا یکی از انگیزه‌های آنها برای اقدام به تحریف، ترس از طاغوت حاکم باشد؛ در این صورت، آنها برای رضای او فتوی می‌دهند و از رویارویی و برخورد با او اجتناب می‌ورزند؛ به عنوان مثال با صادر کردن جواز پیوستن به صفوف نیروهای مسلحی که مهم‌ترین هدفش سرکوب ملت‌های اسلامی، تضعیف نمودن دین خدا در زمینش و در صورت امکان نابود کردن آن می‌باشد!

و چه بسا برخی از آنها از این هم فرومایه‌تر باشند، و علاوه بر ترس، دنیا و مال و منال را هم به انگیزه‌های تحریف کردن خود افزون کنند؛ اینان، با طاغوت سازش می‌کنند، مسلمانان را گمراه می‌سازند و شریعت را تحریف می‌نمایند.

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «اگر عالم را دوست و محبی برای دنیا دیدید، او را بر دین خود متهم بدانید؛ زیرا دوست‌دار هر چیز، بر گرد آن حلقه می‌زند»^۱.

همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی فرمود: بین من و خودت عالمی که شیفته‌ی دنیا باشد قرار مده؛ چرا که تو را از طریق محبت من گمراه می‌کند، که آنها راهزنان بندگان خواستار تقرب به من هستند و کم‌ترین مجازتی که برای آنها دارم این است که شیرینی و حلاوت مناجاتم را از قلب‌هایشان جدا ساختم»^۲.

۱ - علل الشرایع: ج ۲ ص ۳۹۴ ؛ مشکاة الانوار: ص ۲۴۵ ؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۱۰۷.

۲ - علل الشرایع: ج ۲ ص ۳۹۴ ؛ مشکاة الانوار: ص ۲۴۵ ؛ و کافی: ج ۱ ص ۴۶ آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله

و از سخنان عیسی علیه السلام است که می‌فرماید: «و شما ای علمای بی‌عمل! مزد را می‌گیرید و عمل را ضایع می‌کنید؟ نزدیک است صاحب عمل، عملش را مطالبه کند و نزدیک است شما از دنیای فراخ به ظلمت قبر تاریک خارج شوید»^۱.

و هر دوی آنها - علمای بد نهاد بی‌عمل و حکام طاغوتی که امروزه بر سرزمین‌های اسلامی حکومت می‌کنند - خطرناک‌تر از کافران جنگ‌افروز همانند صهیونیست‌ها - بر ضد اسلام می‌باشند؛ این به آن دلیل است که بقای علمای بد نهاد، یعنی باقی ماندن حکام ظالم مستبد و مسلط بر مسلمانان، و بقای حکام ظالم، یعنی ماندن صهیونیست‌هایی که سرزمین مسلمان را به اشغال خود درمی‌آورند، و همچنین مسلط ماندن آمریکا بر مسلمان، که مصیبت و ویرانی و تباهی را به کام مسلمان می‌ریزد؛ چرا که این حاکمان، خود نوکر و خادم طاغوت آمریکا هستند، چه با علمشان و چه با سبک‌سری‌ها و خبط و خطاهای شتاب‌زده‌شان؛ کما اینکه صهیونیست‌ها، طی ماه‌ها انتفاضه‌ی مبارک در سرزمین فلسطین بیش از یک‌صد نفر یا کمی بیش‌تر را به قتل نمی‌رسانند، ولی این حاکمان طاغوتی در یک روز، صدها نفر و حتی هزاران مسلمان را می‌کشند. صهیونیست‌ها، مسلمانان را می‌کشند تا سرزمینی را که از آنها غصب کرده‌اند حفظ نمایند، اما این حاکمان ستم‌گر و اعوان و انصارشان، مسلمانان را به قتل می‌رسانند؛ چرا که آنها از ریختن خون‌ها لذت می‌برند. این طاغوت‌ها و اعوان و انصارشان، مسخ‌شدگان شیطانی و وارونه‌شدگانی هستند که هیچ خیری را نمی‌شناسند: «صَمَّ بَطْمٌ عَمِّي فَهَم لَا يَرَجِعُونَ»^۲ (کردند، لالند، کورند؛ پس آنها باز نمی‌گردند).

بیکار اصلاحی، باید از علمای بد نهاد بی‌عمل آغاز گردد، سپس به طاغوت‌های مسلط شده بر سرزمین‌های اسلامی منتقل شود و پس از آن به همه‌ی طاغوت‌های مستبد مسلط بر همه‌ی جهان کشیده شود؛ اما پیش از همه‌ی اینها، لازم است از خودمان شروع کنیم و وجودمان را از سربازان شیطان پاک کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرکت اصلاحی خود را از امّ القری در مکه آغاز نمود؛ شهری که تمثیل مرجعیت دینی حنفی بود؛ شهری که در آن یکتاپرستان

روایت نموده است.

۱ - مدینه المرید: ص ۱۴۱ ؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۳۹ ؛ سنن دارمی: ج ۱ ص ۱۰۳ ؛ تاریخ دمشق: ج ۴۷ ص ۶۶۴.

۲ - بقره: ۱۸.

به سوی آن حج به جا می‌آوردند، سپس به اطراف آن شهرها و روستاهای جزیره العرب - منتقل شد، و پس از آن به امپراطورهای مسلط بر آن؛ سلام و صلوات خداوند بر او و بر آل او! طبیعی است که رویارویی با همه‌ی آن جریان‌ها و جناح‌های جاهلیت و مواجهه با پیشوایان سر سخت آن، به شدت و جدیت در ذات خدای و عزم و صبر بر وقایع ناگوار نیاز دارد. و چه بسا کسی قادر به اقدام به چنین عملی نباشد مگر معصومی که تأیید شده از جانب خداوند سبحان و متعال باشد، و او همان مهدی علیه السلام است و تکلیف امروز ما زمینه‌سازی برای حکومت او علیه السلام و اصلاح انحرافات موجود تا جایی که امکان‌پذیر باشد، و یا حداقل، شناساندن آنها به مردم، می‌باشد؛ نه اینکه دست روی دست گذاشته، فقط بگوییم «لا حول ولا قوّة إلا بالله» (هیچ تغییر و قوتی نیست مگر با خداوند).

آری، «لا حول ولا قوّة إلا بالله» و «إنا لله وإنا إليه راجعون» اما خداوند مرگ و زندگی را آفرید تا بیازماید کدام یک از شما عملکرد بهتری دارید. از خدا بخواهید تا فرج مولای ما مهدی علیه السلام را تعجیل فرماید، و در وهله‌ی اول با فضل و بخشش خود، و با جود و گرمش با ظهور و قیام او بر ما منت نهد، تا دست‌های ما را بگیرد و به صراط مستقیم رهنمون سازد، ما را از تاریکی‌ها به نور خارج سازد، و عبادات و فرایض ما و احکام شرعی صحیح را به ما بنمایاند.

مصلح منتظر علیه السلام

حق تعالی می فرماید: « إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُدْبِحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ * وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ » (فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه فرقه ساخت. فرقه‌ای را زبون می‌داشت، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را زنده می‌گذاشت؛ به راستی که او از فساد کنندگان بود * و ما بر آن هستیم که بر کسانی که روی زمین به استضعاف کشیده شدند منت گذاریم، و آنان را پیشوایان سازیم، و آنها را وارثان گردانیم * و آنها را در آن سرزمین تمکین دهیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان، چیزی را که از آن می‌ترسیدند نشان دهیم).

امام مهدی علیه السلام، دوازدهمین وصی از اوصیای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، امامی که سال‌های طولانی یادش برده نشده است، حتی در بین شیعیانش؛ همان کسانی که به امامت و جانشینی‌اش برای خداوند در زمینش اقرار دارند. او همان مصلحی است که تمامی بشریت، منتظر قدم مبارکش هستند؛ مسلمانان و سایرین، شیعیانش و دشمنانش. عده‌ای منتظر ظهورش هستند تا یاری‌اش کنند، و عده‌ای دیگر برای از بین بردن او هنگام ظهور و قیامش در پی زمینه‌سازی هستند، و چنین می‌پندارند که می‌توانند سنت الهی را تغییر دهند! مؤمنانی برای ظهورش زمینه‌سازی می‌کنند و کسانی دیگر برای ظهورش آماده می‌شوند، و برخی از مسلمین غافلند و تقریباً چیزی از او نمی‌دانند، و برخی از شیعیانش یا همان کسانی که مردم آنها را شیعه‌ی او می‌نامند، او را سمبل و نمادی بیش نمی‌دانند؛ آنها از ظهور و قیام او مأیوس شده‌اند، و این یأس و ناامیدی از کردار آنها مشخص است؛ حتی اگر به صراحت بر زبان نیاورند.

در چنین لحظات حساسی که در حال نزدیک شدن به ساعت صفر آن هستیم، مردمانی را می‌بینیم که از حق دور هستند ولی کم کم شروع به نزدیک شدن به آن می‌نمایند تا آنجا که گویی در آن داخل می‌شوند، و عده‌ای دیگر که در قلب دایره‌ی حق می‌باشند، کم کم شروع به دور شدن از آن می‌کنند، تا آنجا که گویی از آن خارج می‌شوند؛ و همین طور مردمانی را می‌بینیم که در قعر دره قرار دارند ولی ذره ذره شروع به بالا رفتن از قله می‌کنند و کسانی

دیگر که خود را در قله می‌بینند شروع به فرود آمدن از آن می‌کنند تا آنجا که در اعماق، ساقط می‌شوند.

به عبارت دیگر: دنیا و آخرت، هر کدام فرزندان خود را دارد؛ کسی که حق را برگزیند، مرگ را در آغوش گرفته، به سوی آخرت رهسپار می‌شود و هیچ هراسی ندارد از اینکه به مرگ برسد یا مرگ او را دریابد؛ و آن کس که باطل را برگزیند، بر زندگانی حریص می‌شود و دنیا را بندگی می‌کند. میان این دو گروه، قومی هستند که چون مستانِ تِلُو تِلُو می‌خورند، نه جزو این دسته هستند و نه جزو آن گروه؛ اینان، حق را می‌شناسند ولی یاری‌اش نمی‌کنند، و باطل را ناخوش می‌دارند ولی با آن ستیز نمی‌کنند! دچار خُسران دنیا و آخرت شدند که این، همان خسران و زیان آشکار است: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا»^۱ (کسانی هستند که فرشتگان جانشان را می‌ستانند در حالی که بر خویشتن ستم کرده بودند، از آنها می‌پرسند: در چه کاری بودید؟ گویند: ما در روی زمین مردمی بودیم مستضعف و زیون‌گشته. گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟ مأوی و جایگاه اینان جهنم است و چه بد سرانجامی است).

مهدی علیه السلام در ادیان الهی

امام مهدی علیه السلام به عنوان مصلح منتظر، و به عنوان منجی شریعت خداوند در زمینش، تقریباً در همه‌ی ادیان الهی پیش از اسلام موجود بوده است؛ همانند یهودیت و مسیحیت. در تورات یک بار او را در سفر دانیال در رؤیای بخت النصر می‌یابی؛ رؤیایی که دانیال پس از اینکه (بخت النصر) آن را دید، تعبیر نمود، و بار دیگر او را در «رؤیای دانیال برای ممالک و امپراطوری‌های بزرگ» که پس از او علیه السلام بر روی زمین بر پا می‌شوند، می‌یابی، و همین طور در بخش‌های دیگر این سفر توراتی که امروزه متداول می‌باشد.

در انجیل، او همان «قدیم الایام» است؛ مصلح منتظری که عیسی علیه السلام به همراهش از آسمان فرود می‌آید. او را در انجیل در «رؤیای یوحنا ی لاهوتی» می‌یابی؛ همان طور که شما می‌بینی عیسی علیه السلام نشانه‌های بازگشتش به زمین را در انجیل ذکر می‌کند، به طوری که این نشانه‌های دقیقاً همان نشانه و علامت‌هایی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام برای ظهور مهدی علیه السلام و قیامش ذکر می‌فرمایند؛ مانند خسوف ماه و کسوف خورشید، و جنگ‌ها و اخبار جنگ‌ها؛ چرا که عیسی علیه السلام در زمان ظهور مهدی علیه السلام، به عنوان یکی از وزیری او، و تأیید کننده‌ای برای حق او، از آسمان فرود می‌آید.

اما از نظر مسلمانان مهدی علیه السلام از ضروریات دین است، و انکار کننده‌ی او، انکار کننده‌ی پیامبری محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ چرا که یاد او به تواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله چه از طریق اهل سنت و چه از طریق شیعه، آمده است. اما اهل سنت هنگامی که از اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله روی گردانیدند و احادیث آنها را ترک گفتند، در شبهه‌ای گرفتار شدند، که آن حضرت در آخر الزمان به دنیا خواهد آمد، با اینکه اعتراف می‌کنند که او از فرزندان علی و فاطمه علیهم السلام می‌باشد.

سپس کسانی از علمای اهل سنت در زمان غیبت کبری آمدند و اعتراف نمودند به اینکه امام مهدی علیه السلام همان امام دوازدهم از ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام می‌باشد، و اینکه او زنده و از نظرها پنهان است؛ همانند خضر علیه السلام.

از جمله‌ی این افراد «شافعی» در کتابش «مطالب السؤل» برای دفاع از اعتقادش فصلی را در انتهای کتابش قرار داده که به او اشاره می‌نماید؛ اینکه امام مهدی علیه السلام همان محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است.

اما شیعه‌ی دوازده امامی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله مراجعه می‌کردند و امامی

پس از امامی دیگر پیرو آنها بودند، تا اینکه امامت و جانشینی پیامبر ﷺ و جانشینی خدا در زمینش به خاتم اوصیا، امام محمد بن الحسن المهدی علیه السلام رسید؛ با وجود اینکه وی از دیدگان عامه‌ی مردم غایب بوده، و به وسیله‌ی یکی از مخلص‌ترین مؤمنان با شیعیان خود ارتباط برقرار می‌کرد، تا اینکه شیعه این وضعیت را پذیرفتند؛ چرا که پیامبر و امامان علیهم السلام پس از او برای غیبتش زمینه‌سازی کردند و این موضوع را در احادیثشان یادآور شدند.

در مورد زندگانی امام مهدی علیه السلام ایشان پیش از غیبت، تقریباً پنج سال را با پدرش امام حسن عسکری علیه السلام گذرانید. ایشان علیه السلام طبق برخی روایات در روز 15 شعبان سال 255 هـ ق متولد شد، و غیبت او همراه با اولین روز امامتش آغاز گردید؛ روز نهم ربیع اول 260 هـ ق.

در مدت این پنج سال، کسی از ولادتش اطلاع نداشت و کسی او را نمی‌دید مگر برخی از شیعیان مخلص. شاید چهل نفر، کم‌تر یا بیش‌تر. بنابراین آن حضرت علیه السلام از بدو تولدش به جهت محافظت از زندگانی‌اش از مردم پنهان بود، و این، از آن رو بود که پیشوایان جور و گمراهی عباسی که لعنت خدا بر آنها باد، چشم به راه ولادتش بودند تا کار را بر او یکسره نمایند و او را به قتل برسانند؛ همان‌طور که فرعون که خداوند لعنتش کند، چشم انتظار ولادت موسی علیه السلام بود تا او را به قتل برساند؛ به همان صورتی که حاکم رومی پس از اینکه از ولادت عیسی علیه السلام آگاه شد، خواهان کشتن وی بود. آنها می‌خواستند نور خدا را با دهان‌های متعفن خود خاموش کنند، و خداوند ابا دارد، جز از اینکه نور خود را کامل گرداند، حتی اگر امویان، عباسیان، پیشوایان گمراهی و طاغوت‌هایی که بر امت اسلامی حکومت می‌کنند، خوش نداشته باشند!

و از عظمت جایگاه این امام علیه السلام همین بس که در احادیث بسیاری از پیامبر صلی الله علیه و آله در کتاب‌های اهل سنت و شیعه آمده است که عیسی صلی الله علیه و آله پشت سر او صلی الله علیه و آله نماز می‌خواند و یکی از وزیران او خواهد بود؛ و این بنده‌ی صالح برای برپایی قسط و عدل در زمین و بردن کلمه‌ی «لا اله الا الله، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله» به سوی همه‌ی اهل زمین ذخیره شده است و خداوند سبحان او را از بین همه‌ی فرزندان آدم برای این مهم انتخاب فرمود. همان‌طور که روایت شده است اولین کسی که در این زمینه به هنگام قیامش با او بیعت می‌کند جبرائیل علیه السلام می‌باشد، و اینکه آن حضرت را به هنگام قیامش، جبرائیل از سمت راست و

میکائیل از سمت چپ احاطه می‌کنند.

از سالم اشل روایت شده است: از ابا جعفر امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «موسی بن عمران در «سفر اول» نظر کرد و آنچه از مکتب و قدرت و فضیلت به قائم آل محمد داده می‌شود را مشاهده نمود و گفت: خدایا مرا قائم آل محمد گردان. به او گفته شد: قائم از فرزندان احمد است. سپس در سفر دوم نگریست و دوباره مانند همان مطلب را یافت و مانند آن را از خداوند درخواست کرد و همان پاسخ را شنید. سپس در سفر سوم نگریست و همان مطلب را دید و همان سخن را تکرار کرد و همان پاسخ را شنید»^۱.

از محمد بن علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «عصای موسی علیه السلام برای آدم علیه السلام بود، سپس به شعیب رسید، سپس به موسی بن عمران رسید، و هم اکنون نزد ما است. عهد من بر آن تازه و سبز است، درست به همان صورت که از درخت کنده شد. اگر با آن سخن گفته شود، سخن می‌گوید. برای قائم ما آماده شده است، و او با آن همان می‌کند که موسی نمود. آن عصا خواهد ترساند و می‌خورد آنچه را که بدعت می‌کنند، و هر چه به آن امر شود انجام می‌دهد. آن هنگام که پیش برده شود آنچه را که بدعت کرده‌اند خواهد بلعید. دو لب^۲ دارد؛ یکی از آنها در زمین و دیگری در سقف، و بین آنها چهل ذراع فاصله وجود دارد و با زبان خود آنچه را بدعت کرده‌اند خواهد بلعید»^۳.

از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده است: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «ذو القرنین، بنده‌ای شایسته بود که خداوند عز و جل او را حجت بر بندگان خود قرار داد. او قوم خویش را به سوی خداوند عزوجل دعوت و آنان را به تقوا و پرهیزگاری امر نمود. اما مردم بر شاخ سر او کوفتند. او مدتی از میان آنان ناپدید گشت، به طوری که گفته شد: او مُرد یا کشته شده، به کدام وادی درافتاده است؟ اما وی سپس آشکار شد و به میان مردم خود برگشت و این بار نیز مردم بر گوشه‌ی دیگر سر او ضربتی کوفتند. در میان شما نیز یک نفر هست که سنتی چون او دارد. خداوند عز و جل به ذو القرنین در جهان تمکین داد و از هر چیزی برایش وسیله‌ای قرار داد و او به مغرب و مشرق رسید. خداوند تبارک و تعالی به زودی سنت و شیوه‌ی او را دربارهی قائم از فرزندان من نیز

۱ - غیبت نعمانی: ص ۲۴۶ ؛ بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۷۷ ؛ معجم احادیث امام مهدی علیه السلام: ج ۳ ص ۲۴۶.

۲ - در برخی نسخه‌های کافی: «دو شاخه».

۳ - کافی: ج ۱ ص ۲۳۱ ؛ بحار الانوار: ج ۲۶ ص ۲۱۹ و ج ۵۲ ص ۳۱۸ و همان گونه که در متن بصائر الدرجات هم‌اکنون موجود است، روایت نموده. بصائر الدرجات: ص ۲۰۳ ؛ امامه و تبصره: ص ۱۱۶ ؛ کمال الدین: ص ۶۷۴ با مقداری اختلاف در پایان روایت، و در پاورقی مختصر بصائر الدرجات که از نسخه‌ای از بحار نقل کرده، زیادتی وجود دارد.

جاری خواهد ساخت و او را به شرق و غرب جهان خواهد رساند، به طوری که هیچ منزلگاه و دشت و کوهی نیست که ذو القرنین زیر پا گذاشته باشد مگر اینکه قائم نیز آنها را زیر پا می‌گذارد و خداوند گنج‌ها و معادن زمین را برایش آشکار می‌سازد و به وسیله‌ی رعب و وحشت او را پیروز می‌گرداند و به واسطه‌ی او زمین را - همان گونه که از جور و ستم پر شده است - از عدل و داد پُر می‌کند»^۱.

از ابو عبدالله علیه السلام سؤال شد: آیا قائم به دنیا آمده است؟ فرمود: «خیر، ولی اگر او را درمی‌یافتم، تمام روزهای زندگانیم را در خدمتش می‌بودم»^۲.

پس صلوات خداوند بر کسی که امامی معصوم در موردش می‌فرماید: «اگر او را درمی‌یافتم، تمام روزهای زندگانیم را در خدمتش می‌بودم».

۱ - کمال الدین: ص ۳۹۳ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۳ ؛ معجم احادیث امام مهدی علیه السلام: ج ۱ ص ۲۵۶.

۲ - غیبت نعمانی: ص ۲۵۲ ؛ بحار الانوار: ج ۱۵ ص ۱۴۸ ؛ معجم احادیث امام مهدی علیه السلام: ج ۳ ص ۳۸۵.

غیبت

از ابا عبد الله (علیه السلام) نقل است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «گریزی از غیبت برای این جوان نیست». گفته شد: چرا ای رسول خدا؟ فرمود: «از بیم به کشته شدن»^۱.

و ابو جعفر (علیه السلام) فرمود: «اگر خداوند مجاورت ما را با قومی ناپسند بدارد ما را از بین آنها بیرون می‌برد»^۲.

و ابو عبد الله (علیه السلام) می‌فرماید: «قائم دو غیبت دارد: یکی از آنها کوتاه و دیگری طولانی است. در غیبت اول کسی از مکان و جای او خبر ندارد مگر از شیعیان خاصش، و در دیگری کسی از جای او اطلاع ندارد مگر کارگزاران خاص او»^۳.

امام مهدی (علیه السلام) بدعتی نوظهور از بین دیگر فرستادگان و پیامبران پیش از خود نیست؛ حضرت موسی (علیه السلام) ده سال از قومش غایب شد و این مدت را در مدین به چوپانی گوسفندان پیامبر خدا شعیب (علیه السلام) گذرانید. یوسف (علیه السلام) و دیگر پیامبران نیز غایب شدند؛ بنابراین غیبت امام از انظار مردم و طاغوت‌ها، مسأله‌ای است طبیعی که میان پیامبران پیشین نیز وجود داشته است.

اما در مورد عمر شریف آن حضرت (علیه السلام) باید گفت که عمر او از عمر خضر (علیه السلام) طولانی‌تر نیست.

در ابتدای غیبت، امام (علیه السلام) نواب، سفیران یا باب‌هایی داشت؛ هر طور که می‌خواهی آنها را نام بگذار، مهم این است که آنها جماعتی از مؤمنان مخلص بودند که مأموریت‌شان رسانیدن نامه‌های مؤمنان و مسایل شرعی‌شان به امام (علیه السلام) و رسانیدن پاسخ‌های امام به آنها و همچنین توجیهاات آن حضرت (علیه السلام) به مؤمنان بود. سُرّای امام (علیه السلام) عبارتند:

- عثمان بن سعید^۴.

۱ - علل الشرایع: ج ۱ ص ۲۴۳ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۹۰ ؛ میزان الحکمت: ج ۱ ص ۱۸۴.

۲ - علل الشرایع: ج ۱ ص ۲۴۴ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۹۰.

۳ - کافی: ج ۱ ص ۳۴۰ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۵۵.

۴ - عثمان بن سعید عمری: کنیه‌ی وی ابا عمر سَمَّان و به او زیّات اسدی نیز گفته می‌شد. او جلیل‌القدر بود و نزد ائمه جایگاهی عظیم داشت، از رضایت ائمه برخوردار بود و آنها برای او وکیل کردن او از جانب خودشان (علیه السلام) به او اعتماد می‌کردند. به او «سَمَّان» گفته می‌شد زیرا وی از تجارت روغن (سَمَن) به عنوان

- محمد بن عثمان^۱.
- حسین بن روح^۲.
- علی بن محمد^۳.

سپس با مرگ علی بن محمد سمری رضی الله عنه سفارت و اتصال مؤمنین با امام علیه السلام قطع و غیبت کامل (کبری) واقع شد.

علل و اسباب غیبت

امام علیه السلام لطف الهی بر مؤمنین است، و در آشکار او در بین آنها بهره‌ای بس سترگ در

پوششی برای کار خود استفاده می‌کرد؛ زیرا وی مسایل را از شیعیان منتقل می‌کرد و به ائمه علیهم السلام می‌رسانید و نامه‌های پاسخ و توجیهاات را از امامان شان علیهم السلام به آنها می‌رسانید. شیعیان مسایل خود و موارد دیگر را از طریق عثمان بن سعید ارسال می‌نمودند و او نیز به خطر ترس و تقیه آنها را داخل مشک‌های روغن مخفی می‌نمود و برای ابا محمد علیه السلام می‌برد. او وکیل امام هادی، عسکری و امام مهدی علیهم السلام بود و نقش واسطه‌ی بین سران موالی شیعه و ائمه را عهده‌دار بود. قبر ایشان همان گونه که شیخ طوسی گفته در سمت غربی مدینه السلام بغداد- می‌باشد و ایشان در میدانی در ابتدای مکانی معروف به «درب جله‌ی بغداد» زیارت می‌شود. مدت سفارت ایشان برای امام مهدی علیه السلام پنج سال بود و در تاریخ ۲۶۶هـ فوت نمود. به غیبت طوسی ص ۳۵۳ و پس از آن مراجعه نمایید.

۱ - محمد بن عثمان بن سعید عمری، با کنیه‌ی ابا جعفر، وی پس از پدرش داری منزلتی گران قدر نزد امام مهدی علیه السلام بود تا آنجا که پس از پدرش سفارت به شیخ عمری تسلیم شد و جایگاه او در رسانیدن نامه‌های امام مهدی علیه السلام را عهده‌دار شد. مدت سفارت ایشان حدود پنج سال بود و در سال ۳۰۵هـ فوت نمود و قبر مبارکش نزد مادرشان در خیابان دروازه‌ی کوفه در مکانی که خانه‌اش در آنجا بود، می‌باشد. به غیبت طوسی ص ۳۶۶ مراجعه نمایید.

۲ - ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی: وفات وی در شعبان سال سیصد و بیست شش هجری است و قبر مبارکش در نوبختیه در جایی که خانه‌ی علی بن احمد نوبختی در منطقه‌ی بازار عطاران در شورجه‌ی بغداد است، زیارت می‌شود. مدت سفارت ایشان تقریباً بیست و یک سال بود. شرح حال ایشان را در کتاب غیبت طوسی ص ۳۶۷ به بعد ببینید.

۳ - علی بن محمد سمری: کنیه‌ی وی ابو الحسن، سفارت را پس از وفات ابو القاسم بن روح در سال ۳۲۶ تا هنگام وفاتش نیمه‌ی شعبان سال ۳۲۹ عهده‌دار شد. مدت سفارت او سه سال و قبر ایشان در منطقه‌ی بازار در سمت شمالی بغداد زیارت می‌شود. به غیبت طوسی ص ۳۹۳ و پس از آن مراجعه نمایید.

التزام دینی برایشان در بر دارد اگر به عنوان مثال به خاطر ترس از کشته شدن از آشکار شدن خود داری کند، وجود سفیری برای او (علیه السلام) بسیار بهتر و بافضیلت‌تر از غیبت تامه است؛ چرا که سفیر همان پیشوای بدل از امام (علیه السلام) می‌باشد؛ او کسی است که فرامین او (علیه السلام) را منتقل می‌کند، پس وجود او - یعنی سفیر - نیز لطفی الهی است؛ چرا که وجود او شبیه به وجود معصوم است؛ زیرا با وجود سفیر، امکان اتصال به امام و شناخت احکام شرعی صحیح و خصوصاً مسایلی که به مرور زمان پدید می‌آیند وجود خواهد داشت. حال که وضعین چنین است، علت و سبب غیبت تامه چیست؟! در پاسخ به این پرسش، چندین نظریه وجود دارد، از جمله:

۱ - ترس از ترور و سوء قصد به وی توسط طاغوت‌ها:

این فرضیه هنگامی می‌تواند صحیح باشد که امام برای همه آشکار بوده باشد، اما اگر با غیبتی که تامه نیست غایب باشد، یعنی با وجود سفیران، امام (علیه السلام) از برابر دیدگان طاغوتیان و مکر و فریب آنها دور خواهد بود، به خصوص اینکه او (علیه السلام) یاری شده توسط خداوند می‌باشد و در همان حین، با مؤمنان ارتباط برقرار می‌نماید، و احکام شرعی و توجیهاتی که به آن نیاز دارند را به آنها می‌رساند. بنابراین، برای رها شدن از خطر طاغوت‌ها، با وجود سفارت، غیبت ناکامل کفایت می‌کند و دلیلی برای غیبت تامه باقی نمی‌ماند؛ و خداوند داناتر است.

۲ - عدم وجود شخصی که شایستگی سفارت و نیابت خاص امام (علیه السلام) را داشته باشد:

زیرا سفیر امام باید از بسیاری از صفات امام (علیه السلام) برخوردار باشد، و حداقل به درجه‌ی بالایی از زهد، تقوا، پرهیزگاری و ترس از خدا رسیده و توانایی اداره کردن شئون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی امت را داشته باشد؛ یعنی فقیه باشد؛ یعنی دارای فهم و درک احادیث معصومین (علیهم السلام) باشد، نه فقیه به معنای متعارف امروزی!

سفیر به استنباط احکام شرعی نمی‌پردازد، بلکه او مؤمنی است مخلص که احکام شرعی را از امام (علیه السلام) به امت منتقل می‌کند، و با وجود سفیری برای امام (علیه السلام) هیچ کس اجازه‌ی استنباط حکم فقهی بر اساس رأی و نظر خودش را ندارد، حتی اگر فقیهی جامع الشرایط به معنای متعارف امروزی آن باشد.

این، می‌تواند سبب و علتی برای غیبت تامه باشد؛ اما وجود نداشتن شخصی معین که

شایستگی سفارت او را داشته باشد بعید می‌باشد؛ چرا که به این معنا در احادیث از معصومین علیهم‌السلام روایت شده است که امام علیه‌السلام در دوران غیبت با وجود سی مؤمن از صالحین، از تنها بودنش احساس تنهایی نمی‌کند.^۱

۳ - روی گردانیدن امت از امام علیه‌السلام:

و عدم بهره‌مندی حقیقی از ایشان، و عدم تعامل با ایشان به عنوان رهبری برای امت! پس غیبت تامه، عقوبتی برای امت خواهد بود، و چه بسا یکی از اهداف آن اصلاح امت - پس از قرار گرفتن امت در برابر پیشامدهای ناگوار و مصیبت‌ها به سبب غیبت رهبر معصومشان - باشد. پس غیبت کبری شبیه به سرگردانی بنی اسرائیل در صحرای سینا می‌باشد؛ یعنی اینکه این غیبت، عقوبتی است اصلاحی، که هدف از آن متولد شدن نسلی از این امت می‌باشد که شایستگی به دوش کشیدن رسالت الهی به سوی اهل زمین را داشته باشند؛ نسلی که جز به رهبری معصوم رضایت نمی‌دهد، و به جز قرآن به چیز دیگری به عنوان دستور، تمثیل و روشی برای زندگی راضی نمی‌گردد.

امیر المؤمنین علیه‌السلام در توصیف روی گردانیدن این امت از امام و قرآن می‌فرماید: «که به زودی پس از من زمانی بر شما بیاید که در آن زمان چیزی پوشیده‌تر از حق و آشکارتر از باطل و بیش‌تر از دروغ بر خدای تعالی و فرستاده‌اش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیست!! و در نزد مردم آن زمان بی‌ارزش‌ترین متاع کتاب خدا است، اگر آن طور که باید و شاید خوانده شود، و هیچ متاعی هم پرمشتری‌تر و گران‌قیمت‌تر از همان کتاب خدا نیست، اگر آیاتش از جای خود تحریف و تغییر یابند، و در میان بندگان و در میان شهرها در آن زمان چیزی از کار خیر بیش‌تر مورد تنفر و انکار، و چیزی هم از منکر و کار زشت مرغوب‌تر نیست. حاملان کتاب (قرآن) آن را به کناری افکنده‌اند و حافظانش، فراموشی می‌کنند. در آن روز قرآن و پیروان مکتبش، هر دو از میان مردم رانده و تبعید می‌شوند و هر دو همگام و مصاحب یک‌دیگر و در یک جاده گام می‌نهند و کسی پناهشان نمی‌دهد!! کتاب و اهلسش در آن زمان بین مردمند، اما میان آنها و همراهشان نیستند؛ چرا که گمراهی با هدایت هماهنگ نشود، گرچه کنار یکدیگر قرار داشته باشند. مردم در آن روز بر تفرقه و پراکندگی اتحاد

۱ - شیخ کلینی روایت کرده است: از ابو بصیر از ابا عبد الله علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «گریزی از غیبت برای صاحب این امر نیست، و در دوران غیبتش، چاره‌ای از کناره گرفتن و گوشه‌نشینی وی نیست، و البته در بهترین منزل پاک و طیب، و با وجود سی نفر، احساس تنهایی نمی‌کند». کافی: ج ۱ ص ۳۴۰؛ غیبت نعمانی: ص ۱۹۴؛ غیبت طوسی: ص ۱۶۲ که در آنچه در غیبت طوسی روایت شده، اختلافی اندک وجود دارد.

می‌کنند و در اتحاد و یگانگی پراکندگی دارند، گویا این مردم پیشوایان قرآنند و قرآن پیشوای آنان نیست! پس، از قرآن، جز نامی نزدشان باقی نماند و جز خط و نوشتار آن، چیزی نشناسند! از دیر زمان افراد صالح و نیکوکار را کیفر می‌کردند، صدق و راستی آنان را افترا و دروغ بر خدا می‌نامیدند و در برابر اعمال نیک، کیفر گناه قرار می‌دادند»^۱.

دلایلی بر اینکه علت غیبت تامه، روی گردانیدن امت می‌باشد، وجود دارد، از جمله:
الف: توقیعات و نامه‌های صادر شده از ناحیه‌ی امام (علیه السلام) که توسط سفرائش عرضه شده‌اند، بسیار اندک می‌باشد، که این، خود نشان می‌دهد پرسش‌هایی که متوجه ایشان شده بسیار کم بوده است.

شاید کسی بگوید: توقیعات بسیارند، اما به ما جز همین تعداد ناچیز نرسیده است! در حقیقت این استدلال برای کسی که اندکی تدبر و تفکر کرده باشد، محلی ندارد؛ چرا که اگر توقیعات بسیار بوده باشند، حتی اگر بخشی از آنها گم شده باشد، باید تعداد بسیاری از آنها به ما می‌رسید. قطعاً تمام احادیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امام صادق و امام رضا (علیهما السلام) به طور کامل به ما نرسیده‌اند، امام می‌بینیم که بسیاری از آنها به ما رسیده است و احادیث امام مهدی (علیه السلام) چیزی جدا از احادیث امامان (علیهم السلام) نمی‌باشد و شرایطی که امام در آن قرار داشت نیز بدتر از شرایطی که امیر المؤمنین (علیه السلام) در آن قرار داشت، نمی‌باشد؛ با این حال می‌بینیم کتاب نهج البلاغه به دست ما رسیده است.

با وجود اینکه علمای شیعه در زمان غیبت صغری به نوشتن احادیث ائمه (علیهم السلام) و عرضه‌ی آنچه به نگارش درآورده‌اند به امام از طریق سفیران، اهتمام می‌ورزیدند، که از جمله‌ی این کتاب‌ها، کتاب «کافی کلینی (علیه السلام)» می‌باشد؛ پس، از چه روی، حتی یکی از آنها به نگارش توقیعات صادره از ناحیه ایشان (علیه السلام) اهتمام نورزیده باشد؟!

حقیقت این است که آنها در نگارش توقیعات جدیت داشتند، ولی این توقیعات، اندک بودند.

که این اندک بودن، خود نشان دهنده‌ی روی گردانیدن مردم از علم و امام (علیه السلام) می‌باشد؛ همان طور که کلینی در کتاب خود -کافی- آورده است. کلینی در زمان غیبت صغری می‌زیست و در روزهای پایانی آن در سلامتی از دنیا رفت. وی در شعبان سال 329 هجری

قمری از دنیا رفت؛ یعنی در همان ماه و سالی که علی بن محمد سمری آخرین سفیر از سفرای چهارگانه از دنیا هجرت نمود.
 کلینی که خداوند رحمتش کند، گفته است:

و اما بعد.... متوجه شدم، آنچه از آن شکایت داشتم، متفق شدن اهل روزگار ما بر جهالت و همیاری و تلاش آنها در بنا نهادن راه آن، و مخالفت آنها با علم و ریشه‌هاش، می‌باشد تا آنجا که تقریباً علم به طور کامل از آنان پوشیده می‌شود و مباحثش قطع می‌گردد، چرا که آنها به استناد و تکیه بر جهل رضایت، و علم و اهلش را از دست دادند.^۱

همچنین می‌گوید:

پس هر کس که خداوند توفیق را برایش بخواهد و اینکه بخواهد ایمانش ثابت و پابرجا باشد، برای او اسبابی قرار می‌دهد تا او را تا آنجا پیش برد که دینش را از کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ با علم یقین و بصیرت برگیرد. پس او در دینش استوارتر از کوه‌های پابرجا است؛ و هر کسی که خداوند پستی و خواریش را بخواهد و اینکه دینش به صورت عاریتی و ناپایدار پناه بر خدا از چنین چیزی- باشد، برایش اسبابی را برای خودپسندی، تقلید و تأویل بی‌هیچ علم و بصیرتی، مهیا می‌کند. این در مشیت و خواست خداوند است که هر کس که خداوند تبارک و تعالی بخواهد ایمانش را کامل می‌گرداند، و اگر بخواهد، ایمانش را از او می‌گیرد. بر هیچ کس ایمنی وجود ندارد که صبح مؤمن باشد و شب کافر، یا شب را در ایمان بگذراند در حالی که صبح کافر برخیزد؛ چرا که او هرگاه بزرگی از بزرگان را ببیند، به او متمایل می‌گردد و هرگاه چیزی را ببیند که ظاهرش را نیکو پندارد، آن را خواهد پذیرفت. عالم علیه السلام^۲ فرموده است: «**خداوند انبیا را بر نبوت خلق کرد و آنها جز نبی نخواهند شد، و اوصیا را بر وصایت خلق کرد و آنها جز وصی نخواهند شد، و ایمان را به گروهی عاریت داد که اگر بخواهد برایشان**

۱ - کافی: ج ۱ ص ۵.

۲ - منظور از عالم، امام موسی بن جعفر کاظم علیه السلام است و عالم، یکی از لقب‌های ایشان علیه السلام می‌باشد.

تمام می‌کند و اگر بخواهد از آنها می‌گیرد» سپس فرمود: «و این سخن حق تعالی بر آنها جاری شد «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ»^۱ (قرارگاهی است و و دیعت‌جایی است)».

پس بدان ای برادرم - خداوند تو را ارشاد فرماید - که هیچ کس توانایی تشخیص و تمییز دادن روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) با رأی و نظر خودش را ندارد، مگر آنچه این گفتار عالم بر آن منطبق گردد: «بر کتاب خداوند عرضه بدارید، پس آنچه موافق کتاب خداوند عزوجل است برگزید و آنچه مخالف کتاب خداوند است، رد کنید» و این سخن ایشان (علیهم‌السلام): «آنچه مردم با آن موافقند را رها کنید که راه درست در مخالفت با آنها است» و همچنین این سخن ایشان (علیهم‌السلام): «آنچه همگی در موردش اجماع کرده‌اند را برگزید که در آنچه همه بر آن اتفاق کنند، شکی نیست». و ما از همه‌ی این موارد جز اندکی نمی‌دانیم، و چیزی قابل اعتمادتر و فراگیرتر از این نمی‌بینیم که تمامی علم را به عالم (علیهم‌السلام)^۲ ارجاع دهیم، و آنچه بهتر و فراگیرتر است را بپذیریم، با توجه این سخن: «به هر کدام که تمسک جویی از باب اینکه می‌خواهی نسبت به دستورات الهی تسلیم باشی، اشکالی ندارد»^۳.

ب: احادیث زیادی از اهل بیت (علیهم‌السلام) وارد شده مبنی بر اینکه او مظلوم است و از همه‌ی آنها (علیهم‌السلام) کمتر یاد می‌شود:

امام باقر (علیهم‌السلام) فرموده‌اند: «این امر در کوچک‌ترین ما از نظر سن و سال، و کمترین ما از نظر یاد شدن است»^۴.

یاد نشدن از ایشان در میان شیعه، دلالت بر روی گرداندن آنها از او (علیهم‌السلام) دارد.

ج: توقیعی از امام (علیهم‌السلام) به سفیرش «عمری» صادر شده که در آن آمده است «... و اما علت واقع شدن غیبت، که خداوند عزوجل می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ»^۵ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهایی که چون برای شما آشکار شوند،

۱ - انعام: ۹۸.

۲ - یعنی امام صاحب امر (از ایشان (علیهم‌السلام)).

۳ - کافی: ج ۱ ص ۸.

۴ - غیبت نعمانی: ص ۱۹۱ ؛ بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۴۳.

۵ - مائده: ۱۰۱.

اندوهگیتان می‌کنند، میرسید)»^۱.

و چه بسا از این حدیث فهمیده می‌شود که خود شما علتی از علت‌های غیبت می‌باشد. آزاده را تنها اشارتی کافی است.

و پس از پاسخش به مسایلی که حمیری از ایشان پرسیده بود، امام (علیه السلام) می‌فرماید: «بسم الله الرحمن الرحيم. نه بر فرمائش می‌اندیشید و نه از اولیایش می‌پذیرید» «حِكْمَةٌ بِاللَّغَةِ فَمَا تُعْنِ النَّذْرُ»^۲ (حکمتی است تمام، ولی بیم دهندگان سودشان ندهند). سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند»^۳.

آلامی که در کلام ایشان (علیه السلام) است پوشیده نیست، که علت و سبب آن روی گردانیدن این امت از حق و از ایشان (علیه السلام) می‌باشد؛ و ما لای عزیزان! اگر یقین داشته باشیم که او حجت خداوند بر ما است، شب و روز برای تعجیل فرجش تلاش می‌نماییم و او را بر جان و مال و فرزند خودم مقدم خواهیم داشت.

د: متمایل شدن امت به طاغوت و یاری رسانیدن او به هر شکل که ممکن باشد، حتی اگر با وظایف شهروندی که مردم اعتقاد به مباح بودن آنها دارند؛ و این موضوع برای کسی که تاریخ را ورق بزند واضح و آشکار است، علی‌الخصوص در زمان غیبت کبری. بسیاری از عالمان و جاهلان هرکدام به سهم خود به طاغوت کمک کرده‌اند، با اینکه امام کاظم (علیه السلام) بر صفوان شتربان رضی الله عنه خرده می‌گیرد؛ چرا که او شترهایش را به طاغوت عباسی هارون- اجاره داده بود تا با آنها به حج برود.

حق تعالی می‌فرماید: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ»^۴ (به ستمکاران میل مکنید که آتش به شما رسد و شما را در برابر خدا هیچ دوستی نباشد و سپس یاری نخواهد شد).

شیخ محمد رضا مظفر که رحمت خدا بر او باد، می‌گوید:

این، ادب قرآن کریم است که همان ادب آل‌البتی (علیه السلام) می‌باشد و از آنها بیش‌ترین

۱ - کمال‌الدین: ص ۴۸۵ ؛ غیبت طوسی: ص ۲۹۲ ؛ احتجاج: ج ۲ ص ۲۸۴ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۹۲.

۲ - قمر: ۵.

۳ - احتجاج: ج ۲ ص ۳۱۶ ؛ بحار الانوار: ج ۹۱ ص ۲ ؛ معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام): ج ۴ ص ۳۴۹.

۴ - هود: ۱۱۳.

حد تنفیری که از متمایل شدن به سوی ستم‌گران روایت شده است همراهی با آنها و مشارکت با آنها در هر گونه عملی، و معاونت و هم‌یاری با آنها می‌باشد، حتی اگر شکافتن خرمایی باشد، و شکی نیست، عظیم‌ترین چیزی که اسلام و مسلمین مبتلا به آن شده‌اند، نرمش و تساهل با اهل جور و ستم و چشم‌پوشی از تندى و تعامل و همکاری با آنها می‌باشد؛ چه رسد به میل کردن به سوی آنها و یاری و کمک رسانیدن به آنها در ظلم و ستم‌شان، و سبب آنچه از ویرانی‌ها که بر جامعه‌ی اسلامی وارد شده، جز این انحراف از جاده‌های صواب و حق نبوده است؛ تا آنجا که دین با گذشت روزها به ضعف گرایید و قوت و توانش از هم فرو پاشید و رسید به جایی که ما هم‌اکنون در آن قرار داریم. اسلام غریب شد و مسلمانان یا کسانی که خود را مسلمان می‌نامند در برابر خداوند هیچ یاری‌گری ندارند؛ حتی در برابر ضعیف‌ترین دشمنان‌شان و فرومایه‌ترین گستاخ شده‌هایی چون یهودیان ذلیل هیچ یاری نمی‌شوند چه رسد به صلیب‌یان نیرومند.

ائمه (علیهم‌السلام) در دور کردن تمام کسانی که با ستم‌گران همکاری می‌کردند از متصل شدن به آنها، تلاش می‌کردند و بر نزدیکان خود از همراهی با اهل ظلم و ستم و متمایل شدن به آنها، شدت به خرج می‌دادند و در این خصوص آنچه از آنها روایت شده، از شماره بیرون است. از این جمله آنچه امام زین العابدین به محمد بن مسلم زهری پس از اینکه او را از کمک به ظالمان بر ظلم‌شان برحذر فرموده است، می‌باشد: «**ایا چنین نبود که وقتی آنها تو را به خودشان نزدیک کردند، تو را محور و قطبی قرار دادند تا آسیای ستم‌هایشان را بر آن بچرخانند و پلی قرار دادند تا از روی تو به آرزوها و تمایلات‌شان گذر کنند، و نردبانی برای بالا رفتن به گمراهی‌شان، که مردم را به گمراهی بخوانند و آنها راهشان را ببیمایند؟! به وسیله‌ی تو در اندیشه‌ی مردم بد دلی و شک نسبت به علما را وارد می‌کنند، و قلب جاهلان به وسیله‌ی تو به آنها تمایل و اقتدا می‌کند. هیچ یک از وزرا و خواص دربار به اندازه‌ی تو به فساد آنها کمک نکرده و دامن نرذه، و هیچ کس به اندازه‌ی تو باعث نشده که خاص و عام مردم با آنها رفت و آمد کنند. در برابر آنچه از تو ستانده‌اند، چه اندک به تو داده‌اند! و در برابر آنچه از تو خراب کرده‌اند چه کم برایت آباد کرده‌اند! به نفس خودت بنگر که جز تو کسی به آن نمی‌نگرد و او را چون مردی مسؤول مورد حساب و کتاب قرار بده».**

وی ادامه می‌دهد:

و رساتر از همه در مورد حرام بودن کمک به ظالمان گفت‌وگویی صفوان شتریان با امام موسی کاظم (علیه‌السلام) می‌باشد. صفوان که از شیعیانش بود و راویان حدیث نیز موثق

می‌باشند، طبق روایت کثیری در کتاب رجالش در شرح حال صفوان، می‌گوید: بر او داخل شدم و به من فرمود: «ای صفوان! همه چیز تو زیبا است مگر یک چیز». عرض کردم: فدایت شوم! چه چیزی؟ ایشان (علیه السلام) فرمود: «کرایه دادن شترهایت به این مرد»؛ یعنی هارون-گفتم: به خدا برای کاری شرّ، یا خوش گذرانی، یا شکار یا لهو لعب کرایه ندادم؛ بلکه برای این مسیر-یعنی مکه- کرایه دادم و خودم کاروان‌سالاری را بر عهده نگرفتم ولیکن غلامانم را با او فرستادم. امام (علیه السلام) فرمود: «ای صفوان! آیا کرایه‌ی شترها به تو نمی‌رسد؟» عرض کردم: آری، فدایت شوم. فرمود: «آیا دوست نداری آنها زنده بمانند تا کرایه‌ات را به تو بپردازند؟» گفتم: آری. فرمود: «کسی که زنده ماندن آنها را دوست ندارد جزو آنها خواهد بود و کسی که جزو آنها باشد به آتش وارد خواهد شد». صفوان گفت: رفتم و شترهایم را تا آخرین نفر فروختم.^۱

اگر صرفاً دوست داشتن زندگی ظالمان و بقای آنها چنین جایگاه و منزلتی داشته باشد، پس وضعیت کسی که در زمره‌ی آنها قرار گیرد، یا با آنها همکاری کند یا با کاروان آنها همراه شود و یا به فرمان آنها گردن بسپارد، چگونه خواهد بود؟! اگر یاری رسانیدن به ظالم حتی به اندازه‌ی شکافتن دانه‌ی خرمایی و یا حتی تمایل داشتن به زنده بودن آنها از شدیدترین مواردی باشد که از طرف اهل بیت (علیهم السلام) نهی شده باشد، پس حال و روز کسی که با آنها در حکومت مشارکت می‌کند و در ادارت و ولایت‌های آنها وارد می‌شود چگونه خواهد بود؟ و یا حتی وضعیت کسی که از بنیان‌گزاران حکومت آنها می‌باشد، یا کسی که خود از ارکان سلطه‌شان و از غوطه‌ور شدگان در برافراشتن حکومت‌شان می‌باشد، چگونه خواهد بود (و این، از آن رو است که ولایت ستم‌گر، محو‌کننده‌ی همه‌ی حق و احیای همه‌ی باطل و آشکار کردن ظلم و جور و فساد است؛ همان طور که در حدیث تحف العقول آمده است).^۲

کار کردن در ادارات اجتماعی در حکومت طاغوت یاری رسانیدن به طاغوت برای باقی ماندن در حکومتش می‌باشد، چه رسد به کار در ادارات جنگی و نظامی! و در نتیجه کمکی به دشمنان امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد. این را دست کم نگیرید؛ در حکومت‌هایی که ملت‌های آنها اندکی آزادی دارند، اگر گروه معینی بخواهند بر حکومت آن کشور برای تحقق خواسته‌هایی

۱ - اختیار معرفة الرجال: ج ۲ ص ۴۷۰ ؛ وسایل الشیعه: ج ۱۷ ص ۱۸۲.

۲ - عقاید امامیه: ص ۱۱۴.

معین فشار وارد کنند، دست به اعتصاب می‌زنند.

پس ای کارگران، مهندسان و کارمندان! حکومت‌های طاغوتی با شما قوام می‌یابند و شما همان ستون اصلی هستید که طاغوت بر آنها استوار است. شاید بعضی از شما بگویند: ما چه می‌توانیم بکنیم؟ در حالی که امروز آنها بر ما تسلط دارند!

باید بگویم که آنها از زمان وفات رسول خدا ﷺ بر گرده‌های ما مسلط شده‌اند، و در این خصوص، عیب و ایرادی بر اوصیا امام علی و فرزندانش ﷺ - وارد نیست، بلکه ایراد در خود ما است؛ ما همیشه در یاری رسانیدن به حق کوتاهی می‌کنیم، و چه بسا هنگام ظهور امام مهدی ﷺ افراد زیادی بگویند این مهدی ﷺ نیست؛ تا برای نفس‌های خود عذری بتراشند و یاری رسانیدن به امام مهدی ﷺ را ترک گویند، همان طور که اهل مکه و یهودیان با رسول خدا ﷺ چنین کردند؛ با اینکه آنها رسول خدا ﷺ را می‌شناختند همان گونه که فرزندان خود را می‌شناختند؛ از خُلق و خوی عظیمش، امانتداری و صداقتش، و دور بودنش از دروغ در امور دنیوی؛ پس چگونه بر خداوند سبحان دروغ می‌بستند؟! همان طور که آنها او را با آیات و معجزاتی که خداوند به وسیله‌ی او به انجام‌شان رسانید، می‌شناختند؛ ولی او را جبهه‌ی حقی دیدند که با مصالح دنیوی‌شان در تضاد بود. او را چنین دیدند که آنها را به جهاد در راه خدا که زندگانی‌شان را به خطر می‌انداخت فرامی‌خواند؛ پس آنها او را تنها گذاردند و خداوند سبحان او را یاری و پیروز نمود. به همین صورت، بسیاری، امام مهدی ﷺ را تنها خواهند گذارد و خداوند وی را یاری و پیروز خواهد نمود.

از امام صادق ﷺ روایت شده است که فرمود: «**خداوند این امر را با کسانی که جایگاهی در آن ندارند یاری خواهد رسانید، و اگر امر ما آید آن کس که امروز به عبادت بتان مشغول است، از آن بیرون خواهد رفت**»^۱.

و عبادت بت‌ها یعنی اطاعت طاغوت و همراه شدن با آنها؛ و حتی پیروی از هوای نفس. از امام صادق ﷺ روایت شده است که فرمود: «**آنگاه که قائم خروج کند، کسی که گمان می‌شد اهل این امر است از آن بیرون می‌رود و کسانی شبیه خورشیدپرستان و ماه‌پرستان وارد آن**

می‌شوند؛^۱ یعنی: برخی از کسانی که ادعای تشیع می‌کنند و خود را از یاران امام مهدی (علیه السلام) می‌پندارند از یاری دادن امام (علیه السلام) خارج می‌شوند، و در صفوف انصار قائم کسانی دیگر از غیر شیعیان وارد می‌گردند، و چه بسا از غیر مسلمانان باشند، پس از آنکه حق را شناختند و آل محمد (علیهم السلام) را همراهی نمودند. حق تعالی می‌فرماید: «لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ السُّمَّةُ وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ تَوَكَّرًا وَكِنًا أُولَٰئِكَ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ عَلَىٰ أَلْسِنَتِهِمُ لَكَ آذُنُونَ»^۲ (اگر متاعی دست‌یافتنی و یا سفری بود نه چندان طولانی می‌بود، قطعاً از پی تو می‌آمدند، ولی آن راه پر مشقت بر آنها دور می‌نماید، و به خدا سوگند یاد خواهند کرد که اگر می‌توانستند حتماً همراه شما بیرون می‌آمدند. اینان خود را به هلاکت می‌کشاند و خدا می‌داند که که آنها سخت دروغ‌گویند).

در واقعه‌ی کربلا عمر بن سعد که لعنت خدا بر او باد، در برابر امام حسین (علیه السلام) قرار می‌گیرد و برای باقی ماندنش با طاغوت عذر و بهانه می‌آورد که او از کشته شدن و ویران شدن خانه‌اش و اینکه زانش به اسارت برده شوند می‌ترسد... و می‌ترسد... و می‌ترسد. پس باید برحذر باشیم که امروز و فردا همانند عمر بن سعد (لعنت الله) نباشیم، که حق را تنها گذاریم و با بهانه‌هایی زشت و دلایلی واهی عذرآوری کنیم.

به همین مقدار کفایت می‌کنم؛ به اینکه علت و سبب غیبت، کوتاهی امت است، وگرنه دلایل بیش‌تر از آنچه گفتم وجود دارد. اگر متوجه شویم که مهم‌ترین علت و سبب غیبت تامه روی برگرداندن امت از امام (علیه السلام) است، پس واجب اصلی برای همگی ما عمل در جهت ظهور ایشان و برداشتن اسباب غیبت تامه خواهد بود؛ با بالا بردن یادش، آشکار کردن حقش و آماده کردن امت برای یاری رسانیدن به او هنگام ظهور و قیامش، انتشار دین، از بین بردن آثار و قراین گمراهی و شرک و یکسره کردن کار طاغوت‌ها و اعوان و انصارشان؛ همان کسانی که تمثیل مهم‌ترین دشمنان امام مهدی می‌باشند.^۳

۱ - غیبت نعمانی: ص ۳۳۲ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۴ ؛ معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام) ج ۳ ص ۵۰۱.

۲ - توبه: ۴۲.

۳ - از مروان بن انباری روایت شده است: ابا جعفر (علیه السلام) فرمود: «اگر خداوند مجاورت ما را با قومی ناپسند بدارد ما را از بین آنها بیرون می‌برد». علل الشرایع: ج ۱ ص ۲۴۴.

عمل برای تعجیل فرج امام مهدی (علیه السلام)

حق تعالی می‌فرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۱ (ما این امانت را بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن را بر دوش گرفت؛ به راستی او ستمکاری نادان بود).

از فضل بن قره از ابا عبد الله (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «**خداوند به ابراهیم (علیه السلام) وحی فرمود که او برایت به دنیا خواهد آمد. ابراهیم این را به ساره خبر داد. ساره گفت: من بزایم در حالی که پیر زنی هستم؟! پس خداوند به او وحی فرمود که او (ساره) خواهد زایید و به خاطر رد کردن این سخن من، فرزندانش چهار صد سال عذاب خواهند شد.**» حضرت ادامه داد: «**هنگامی که عذاب بر بنی اسرائیل طولانی شد چهل روز به درگاه خداوند متعال ضجه زدند و گریه کردند. پس خداوند به موسی و هارون وحی فرمود تا آنها را از فرعون رهایی بخشند و صد و هفتاد سال از آنها فرو کاست.**» روای گفت: ابو عبد الله (علیه السلام) فرمود: «**شما هم اگر اینچنین عمل کنید، خداوند فرج ما را می‌آورد و اگر چنین نکنید، امر به پایان و سرانجام خود خواهد رسید.**»

انجام این عمل، مسؤلیتی برعهده‌ی همگان است، هم علمای دین و هم ملت‌های مستضعف اسلامی. اما علمای دین که خود را در جایگاه رهبری امت قرار داده‌اند چه به این موضوع تصریح کنند یا نکنند، تفاوتی نمی‌کند، چرا که آنها در پیشگاه خداوند سبحان متعال قبول مسؤلیت کرده و در برابر درب ملکوتش به عنوان تمثیلی از انبیا و فرستادگان ایستاده‌اند، بر آنها واجب است که در مسیر پیامبران طی طریق و همانند آنها عمل کنند، و اگر در میان آنها کسی باشد که شایستگی چنین عملی را نداشته باشد، بر او است که خود را در چنین جایگاه خطیری قرار ندهد، که در این صورت از راهزنان طریق خداوند سبحان و متعال محسوب خواهد شد، و این وضعیت، او را به سوی از دست دادن دنیا و آخرت که همان زبان آشکار است، سوق خواهد داد. بنابراین عالم دین، پیشوا و اصلاح‌گری برای امت می‌باشد «**لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ**»^۲ (تا مردم خود را هشدار دهند) و او سیر کننده‌ای در مسیر خداوند

۱ - احزاب: ۷۲.

۲ - حق تعالی می‌فرماید: « وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ » (و نتوانند مؤمنان که همگی به سفر روند. چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند؛ باشد که حذر کنند؟). توبه: ۱۲۲.

سبحان و دعوت کننده‌ای به سوی خداوند با اذن و اجازه‌ی او می‌باشد، پس راحتی و آسایش را درخواست نمی‌نماید، و اگر روزی روزگاری راحتی و آسایش را پیش از دولت حق بیابد، باید خود را متهم نماید و سیر حرکت خویش نیک بنگرد.

امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «**لَوْ أَحْبَبِي جَبَلٌ لَتَهَاقَتْ**»^۱ (اگر کوهی مرا دوست بدارد ویران خواهد شد)؛ پس بر عالم دین واجب است تفکر نماید و شب و روز برای زمینه‌سازی برایی دولت حق و برای صلاح رهبری این دولت، دولت آخرین وصی (علیه السلام) تلاش کند.

و اما ملت‌های مستضعف اسلامی، پس از آنکه اسلام و قرآن آن تهی گشتند و در بین‌شان از اسلام جز اسمی و از قرآن جز نوشتاری باقی نماند، بر آنها واجب است که به اسلام و قرآن بازگردند. ملت‌های مستضعف اسلامی مکلف به زمینه‌سازی برای دولت حق می‌باشند؛ چه به صورت انفرادی و چه به صورت گروهی، علی‌الخصوص نخبگان مؤمن روشنفکری که در میان آنها قرار دارند؛ چرا که بخش بزرگی از عملیات اصلاح امت و زمینه‌سازی برای یاری دادن حق و اهلش و مقابله با باطل و سران شیطانی از انس و جن، بر عهده‌ی آنها نهاده شده است.

حمد و سپاس تنها از آن خداوندی است که به واسطه‌ی محمد و آل محمد (علیهم السلام) بر ما منت نهاد تا به عنوان پیشوایانی راه آنها را دنبال کنیم. آنان (علیهم السلام) حق را یاری کردند و در مقابل باطل ایستادند، و شب و روز برای نشر کلمه‌ی لا اله الا الله عمل می‌کردند؛ یک بار با آگاهی دادن و با شمشیری از کلام، که اثری واضح و آشکار در پایان دادن حکومت‌های بنی امیه و بنی عباس داشت و پیوسته تا امروز اثر خود را در جان‌ها به عنوان سلاحی قدرتمند برای نابود کردن حکومت طاغوت و یکسره کردن کارش باقی گذارده؛ همان گونه که امام حسین (علیه السلام) عمل نمود.

و بار دیگر هنگامی که ظرفیت‌های مناسب آن ایجاد شود، آل محمد (علیهم السلام) انقلابی مسلحانه و با شمشیر و با تقدیم خون‌ها در راه دین، خواهد نمود، همان طور که امام حسین (علیه السلام) انجام داد. به این ترتیب آنها (علیهم السلام) پرچم‌هایی برای جهاد و امر به معروف و نهی از منکر بوده‌اند که انقلابیون به آنها اقتدا می‌کنند. آنها در مقابله با طاغوت سستی نورزیدند و کوتاهی نکردند تا آنجا که کارشان با مسموم شدن یا قطعه قطعه شدن با شمشیر، به پایان

۱ - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۴ ص ۲۶ ؛ بحار الانوار: ج ۴ ص ۲۸۴ ؛ میزان الحکمت: ج ۱ ص ۵۲۰.

رسید. امروز بر ما واجب است که راه آنان علیهم السلام را در نشر دین، مقابله با ظالمان و یکسره کردن کارشان، زمینه‌سازی برای حکومت حق و برافراشتن کلمه‌ی لا اله الا الله در زمین، انتشار آیین عبادت بندگان برای خالق‌شان، و پایان دادن به عبادت بندگان برای بندگان، و هرآنچه از فساد به بار آمده است، بییماییم.

همان طور که رسوا کردن رهبران فاسدی که خود را علما می‌نامند، واجب می‌باشد؛ همان کسانی که سعی می‌کنند حسن را از حسین علیه السلام جدا کنند و می‌گویند امام حسن علیه السلام سکوت کرد، و ادعا می‌کنند که آنها از سیره و روش او پیروی می‌کنند؛ بدا به حالشان! اگر آل محمد علیهم السلام ساکت و صامت می‌بودند، سم جگرشان را تکه تکه نمی‌کرد!! آل محمد علیهم السلام قومی هستند که کشته شدن برای آنها عادت، و شهادت، برایشان کرامتی از جانب خداوند است، و همان طور که از آنها علیهم السلام روایت شده است کسی از آنها نیست مگر اینکه به قتل برسد، و هیچ پست و فرومایه‌ای که ترسش را در سینه پنهان دارد، عذر و بهانه‌ای در برابر آنان برای یاری ندادن حق، نمی‌تواند بیاورد؛ و به خدا سوگند که من توبیخ کردن این ترسوها را عظیم می‌دانم.

۱ - از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: «هیچ یک از ما نیست مگر اینکه مقتول یا مسموم باشد». کفایت الاثر: ص ۱۶۳ ؛ بحار الانوار: ج ۲۷ ص ۲۱۷ ؛ میزان الحکمت: ج ۲ ص ۱۵۱۸.

مهم‌ترین اعمال برای تعجیل فرج امام علیه السلام

مهم‌ترین اعمال برای تعجیل فرج امام علیه السلام عبارتند از:

۱ - تفقه در دین:

که شامل:

الف - خواندن و تفسیر قرآن:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای مردم! شما در هنگامه‌ی صلح و آرامش کم‌دوام هستید و در انتظار سیر و سفری که به زودی خواهید داشت. می‌بینید که شب و روز و چرخش آفتاب و ماه هر تازه‌ای را کهنه می‌کند و هر دوری را نزدیک می‌سازد و هر وعده‌ای را وفا می‌نماید. پس توشه و زاد را آماده سازید که راه بسی طولانی است. در این هنگام مقدار بن اسود برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! دوران آرامش و کم‌دوام (هُدْنَةٌ) چیست؟ پس آن حضرت فرمود: خانه‌ی آزمون‌ها و دل‌بریدن‌ها. پس اگر فتنه‌ها همانند پاره‌های شب تار شما را فرا گرفت، بر شما باد که به قرآن پناه برید که شفاعت آن پذیرفته شده است و شکایتش مورد قبول واقع می‌گردد. کسی که آن را رهبرش قرار دهد، به بهشتش خواهد برد و آن که جلوتر از قرآن حرکت کند و آن را پشت سر خود قرار دهد، به دوزخش اندازد. قرآن، راهنمایی است که به بهترین راه رهبری می‌کند و کتابی است که تفصیل معارف و بیان حقایق و تحصیل امور را باید از آن جست. قرآن جداکننده‌ی حق و باطل است و کلامی از روی لغو مزاح نیست. ظاهر و باطن دارد، ظاهرش حکم و درونش دانش ژرف است، برونش زیبا و شگفت‌انگیز و درونش عمیق است. قرآن کرانه‌هایی دارد و کرانه‌هایش خود دارای کرانه‌هایی می‌باشند. مسایل اعجاب‌انگیزش به شماره درنیاید و غرایب و عجایبش فرسوده نگردد. چراغ‌های هدایت و مشعل‌های فروزان حکمت در آن است و برای آن کس که با حقایقش آشنا باشد، هدایت به سوی معرفت وجود دارد».

و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد! در امت تو فتنه‌ای واقع خواهد شد. گفتیم: راه خروج از آن چیست؟ گفت: کتاب خدا که در آن بیان کسانی که پیش از شما بودند و خبر کسانی که پس از شما می‌آیند و حکم بین شما می‌باشد. قرآن جداکننده‌ی حق و باطل است و کلامی از روی لغو و مزاح نیست. هر کس دوستی غیر از جبار برگزیند و به غیر آن عمل کند، خداوند او را در هم می‌شکند و هر کس که از غیر آن هدایت جوید، خداوند گمراهش کند. قرآن همان ریسمان استوار الهی و ذکر

حکیم است، و همان صراط مستقیم. با خواست‌های نفسانی منحرف نمی‌شود، و زبان‌ها آن را نپوشانند و پاسخ‌هایش پوسیده نگردد، عجایبش پایانی ندارد و علما از آن اشباع نگردند. قرآن همانی است که اگر جنیان آن را بشنوند تحملش نکنند و گویند ما قرآنی عجیب شنیدیم که به رشد و تعالی، هدایت می‌کند. هر کس براساس قرآن بگوید تصدیق شود و هر کس به آن عمل کند اجر گیرد و هر کس به آن چنگ زند به صراط مستقیم هدایت شود. کتاب عزیزی است که نه از پیش روی و نه از پشت سرش باطل به آن راه ندارد. فرستاده‌ای است از سوی حکیم ستوده»^۱.

در حدیث آمده است که در روز برپا شدن حساب، سه چیز به درگاه خداوند شکایت می‌کنند. از پیامبر ﷺ روایت است که فرمود: «سه چیز روز قیامت می‌آیند و شکایت می‌کنند: مُصحف، مسجد و عترت. مصحف (قرآن) می‌گوید: پروردگار! مرا تحریف کردند و پاره پاره نمودند. مسجد می‌گوید: پروردگار! مرا تعطیل و ضایع کردند، و عترت می‌گوید: پروردگار! ما را کشتند، آورده کردند و تار و مار نمودند پس برای ریشه‌کن کردن ما در دشمنی پای فشردند. خداوند جل جلاله به من می‌فرماید: من به خوار شدن سزاوارترم»^۲.

قرآن، عترت و مسجد. ای برادران! آیا شما آماده‌ی رو در رو شدن با این سه دشمن در پیشگاه خداوند متعال در روز قیامت هستید؟
اولی، کتاب خدا است که شکایتش پذیرفته است؛ و دومی، خلیفه و جانشین خداوند بر زمینش، و سومی، خانه‌ی خداوند است.

در حقیقت هیچ یک از اهل زمین، توانایی چنین مواجهه‌ای را ندارد؛ حال که چنین است، پس همگی باید برای صلاح این سه، عمل کنیم، تا در روز قیامت در حالی با آنها ملاقات کنیم که از ما راضی باشند. پس باید به مسجد جایگاه حقیقی‌اش را برگردانیم، و در آن و از آن، علوم قرآن و حدیث اهل بیت علیهم‌السلام را منتشر کنیم. باید امام صاحب زمان علیه‌السلام را در همه حال یاد کنیم؛ چرا که امروز او تمثیل عترت می‌باشد، و باید موضوع امام را بر همه‌ی قضایا مقدم بدانیم. باید قرآن بخوانیم، و منظوم فقط در لفظ نیست، بلکه تدبیر معانی‌اش، مستقر کردن آثارش و عمل به آن می‌باشد. باید خود را به اخلاق قرآن بیاراییم و پس از عمل به آن، آن را در جامعه نشر دهیم، چرا که کسی که مردم را به مکارم اخلاق دعوت می‌کند در

۱ - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۳ ؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۲۴.

۲ - خصال شیخ صدوق: ص ۱۷۵ ؛ بحار الانوار: ج ۷ ص ۲۲۳ ؛ وسایل الشیعه (چاپ آل‌البیت): ج ۵ ص ۲۰۲ که در آن آمده است: «از شما به اینها سزاوارترم».

حالی که خود بر آنها منطبق نباشد، هیچ تاثیری بر دیگران نخواهد داشت، و حتی چه بسا نتیجه‌ی عکس حاصل کند. از اهل بیت علیهم‌السلام به این معنا روایت شده است: «**برای ما دعوت کنندگانی خاموش باشید**»؛^۱ یعنی با علم، عمل و سیره‌ی حسنه در بین مردم، و نه فقط با گفتار؛ که بهترین ادای تعبیر و دعوت اساسی، همان عمل به آن می‌باشد. در کتاب کریم آمده است: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ**»^۲ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا سخنانی بر زبان می‌رانید که به کارشان نمی‌بندید؟ * بر خداوند سخت ناپسند است، که بگویید و به جای نیاورید!).

اخلاق قرآن، از قرآن و اهل قرآن - محمد و آل محمد علیهم‌السلام - برگرفته می‌شود، و به شکر خداوند که از آنها در قالب حدیث، دعا و تفسیر در این باب بسیار آمده است، و این ثروت، اخلاقی عظیمی است که پایانی ندارد. ولی با کمال تأسف امروز قرآن در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف اشرف مهجور و مرده است، چه رسد به سایر جاه‌ها، و در مساجدی که قرآن آنها بنیان نهاده، بحث بر سر منطق، فلسفه، کلام و نحو جریان دارد؛ موادی که آنها ادعای خواندن و تدریسش را به قصد فهمیدن قرآن و سنت می‌کنند، در حالی که شما کسی را نمی‌یابی که به تدریس کتاب خدا و تفسیرش اهتمام ورزد و اگر چنین اهمتامی را از سوی برخی مؤمنان بینی، آنها به قدری اندک هستند که قابل ذکر نمی‌باشند!

حق تعالی می‌فرماید: «**وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا**»^۳ (و فرستاده گفت: ای پروردگار من! قوم من این قرآن را ترک گفتند) و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در وصف وضعیت امروز ما می‌فرماید: «**مسجدهاشان آباد ولی از هدایت، تهی است**»؛^۴ یعنی با حضور مردم آباد است ولی بر طریقی که قرآن و محمد و آل محمد علیهم‌السلام ترسیم نموده‌اند، نمی‌باشند. امیر المؤمنین علیه‌السلام در توصیف بیشتر اهل علم در این زمانه‌ی ما می‌فرماید: «**حاملان کتاب**

۱ - دعائم اسلام: ج ۱ ص ۵۷ ؛ شرح الاخبار: ج ۳ ص ۵۰۶ ؛ مستدرک الوسائل: ج ۱ ص ۱۱۶؛ و حدیث از امام صادق علیه‌السلام می‌باشد.

۲ - صف: ۲ و ۳.

۳ - فرقان: ۳۰.

۴ - کافی: ج ۸ ص ۳۰۸ ؛ ثواب الاعمال: ص ۲۵۳ ؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۱۰۹.

(قرآن) آن را به کناری افکنده و حافظانش، فراموشش می‌کنند؛^۱ یعنی از آنها خواسته شده که حملش کنند و حفظش نمایند، و منظور از اینان، طلبه‌های علوم دینی و علما می‌باشد. آنها حتی کنکاش و تحقیق در کتاب کریم را اینگونه یافتند که گرد آرا و نظرات مفسرینی که بسیاری از آنها سعی دارند آیات قرآنی را در ضمن عرصه‌های قواعد نحوی، فلسفی و غیره بیامیزند، با وجود اینکه بیش‌تر قواعد استقرائی است و احتمال خطا در آنها وجود دارد و همچنین در بیشتر آنها ناسازگاری‌هایی وجود دارد که نزاع در موردشان هرگز پایان نیافته است. اما اگر آنها کتاب را بر اساس آنچه در روایات اهل بیت عصمت علیهم‌السلام وارد شده تفسیر می‌کردند، و از آن صراط مستقیمی که اهل بیت علیهم‌السلام برای تدبّر در قرآن و تفسیر آیاتش ترسیم نموده‌اند، عدول نمی‌کردند، برای آنها بهتر و به تقوی نزدیک‌تر بود؛ اما آنها را چه به این کارها!

امیر المؤمنین علیه‌السلام در وصف حال اهل این زمان با قرآن می‌فرماید: **«و در نزد مردم آن زمان چیزی بی‌ارزشی‌تر از کتاب خدا نخواهد بود، اگر آن طور که باید و شاید خوانده شود، و هیچ متاعی پرشمتری‌تر و گران‌قیمت‌تر از آن نخواهد بود، اگر از جایگاه خود تحریف گردد»**.^۲

باید توجه داشت که شناخت تفسیر کتاب خداوند فقط مختص به طلبه‌های حوزه‌ی علمیه نیست، بلکه بر هر مسلمانی واجب است در حدّ امکانش تفسیر کتاب خدا را بشناسد. وظیفه‌ی طلبه‌ی حوزه‌ی علمیه فراگرفتن تفسیر صحیح و تعلیم دادن آن به مردم در مساجد و سایر مکان‌ها می‌باشد، و باید مجالسی برای تعلیم تفسیر کتاب خدا در هر مکانی گشایش یابد.

تمامی عقاید اسلامی صحیح در کتاب خدا وجود دارد، و با شناخت آن و تفسیر و تأویل صحیح و با مباحثه‌ی مستمر در کتاب خدا و درک معانی و واژگانش، تمامی مغالطه‌گری‌های پیشوایان گمراهی، امثال ابن تیمیه و عبد الوهاب و اتهام‌زنی‌های باطل آنها به مسلمانان بر شرک، آشکار می‌گردد؛ همان طور که طاغوت‌ها و اعوان و انصارشان و برنامه‌های شیطانی‌شان که هدف از آنها پس پرده، به گمراهی کشانیدن جامعه‌ی اسلامی می‌باشد،

۱ - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۲ ص ۳۱ ؛ کافی: ج ۸ ص ۳۸۷ ؛ بحار الانوار: ج ۳۴ ص ۲۳۳.
 ۲ - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۲ ص ۳۰ ؛ کافی: ج ۸ ص ۳۷۸ با اختلافی اندک ؛ بحار الانوار: ج ۳۴ ص ۲۳۳.

آشکار خواهد شد.

ب - تعلیم و تعلّم عقاید صحیح اسلامی:

که عقاید برگرفته شده از آیات محکم قرآنی و سنت می‌باشد؛ اما در مورد آیات متشابه باید محکم کردن و شناخت تفسیر و تأویل‌شان از طریق روایاتی که از پیامبر و آل اطهارش علیهم‌السلام وارد شده است، صورت پذیرد، نه اینکه هر کس طبق خواست‌های نفسانی خود و آنچه خود اعتقاد دارد، آنها را تأویل نماید. و نصیحتی برای برادران مؤمنم:

به دست آوردن عقاید از قرآن تفسیر شده با روایات اهل بیت علیهم‌السلام و انتشار آن در جامعه‌ی اسلامی؛ تا اینکه تبدیل به جامعه‌ی دینی عقیدتی گردد، که اگر کوه‌ها فرو ریزند، جامعه از عقاید قرآنی صحیحش کوتاه نیاید؛ تا به این ترتیب این جامعه‌ی اسلامی برای استقبال و یاری دادن امام مهدی علیه‌السلام آماده گردد.

ج - احکام شرعی:

یادگیری احکام بر هر مسلمانی واجب است؛ زیرا در زندگی به آنها مبتلا نظیر معاملات- و مکلف به ادای آنها همچون عبادات- می‌باشد، و حتی بر هر مؤمنی واجب است که آنها یا برخی از آنها را به برادران مؤمن مسلمانش بیاموزاند.

در حقیقت آنچه در بیش‌تر کتاب‌های فقهی امروزی وجود دارد، فتواها و احکام شرعی کلی است، که بر موارد بسیاری در خارج- یعنی در جامعه‌ی اسلامی ما- منطبق می‌گردد و تطبیق دادن آنها بر مصادیق‌شان دارای اهمیت کمتری از خود آنها نیست، و حتی بدون تطبیق دادن آنها بر مصادیق‌شان هیچ فایده‌ی عملی دربر نخواهند داشت. پس بر طلبه‌های عامل حوزه‌ی علمیه که خداوند از هر شری حفظ‌شان کند، واجب است این احکام کلی را بر مصادیق‌شان در جامعه‌ی اسلامی‌شان انطباق دهند و مردم را از محرّمات و گناهان بسیاری که آنها کوچک‌شان می‌شمارند برحذر دارند؛ حتی بر برخی طلبه‌های عامل حوزه‌ی علمیه واجب است که اقدام به تدوین و نوشتن تطبیق احکام شرعی بر مصادیق آن در جامعه‌ی اسلامی نمایند، و این یک واجب کفایی است؛ شاید با ترک گفتن آن همه‌ی جامعه در گناه گرفتار شوند.

۲ - عمل به شریعت مقدّس اسلامی:

طبیعتاً آنچه در شریعت مهم است عمل به آن می‌باشد؛ چرا که بدون عمل، شریعت کارکرد خود را از دست خواهد داد. گاهی عمل مختص به فرد می‌باشد و گاهی به ارتباطش با جامعه اختصاص دارد. بر هر مسلمانی واجب است پس از اینکه بداند شریعت مقدّس چه حقوقی برای او و چه تکالیفی بر گردنش قرار داده است، آنچه بر عهده دارد را به انجام برساند و حقوقش را بدون هیچ زیادتی مطالبه نماید، و از جمله حقوق او است که در حقوقش در جهت رضای خداوند سبحان با مردم آسان گیرد یا بر آنها ببخشد.

عاقل، کسی است که بهره‌اش از این دنیا و فرصتی که در آن برای سیر به سوی خداوند در اختیار دارد را تباه نسازد. منظور من فقط در ادای واجبات نیست، بلکه آنچه در مستحبات است نیز شامل می‌شود؛ و مهم‌ترین آنها یعنی دعا و نماز شب، و حتی همه‌ی نوافل روزانه، روزه و زیارت پیامبران و ائمه علیهم‌السلام و صالحین و شهدا، توجه به کردار آنها و پیروی از آثارشان، برآوردن نیازهای مؤمنان و خیرخواهی برایشان و ارشاد آنها و رحمت و رأفت نسبت به آنان، دشمنی با طاغوت‌ها و اعوان و انصارشان و نابودی آنان که آنها جنگ و دشمنی با آل محمد علیهم‌السلام و به خصوص با خاتم آنها امام مهدی علیه‌السلام را به پا کرده‌اند؛ و رفتار و کردار این طاغوت‌ها و اعوان و انصارشان گواه بر ناصبی بودن آنها (دشمنی آنها با اهل بیت علیهم‌السلام) دارد، پس باید احکام ناصبی‌ها (دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام) بر آنها جاری شود. بنابراین عمل به شریعت، فقط به جا آوردن عبادات نیست، بلکه رفتار نیکو با مردم را نیز دربر می‌گیرد، و رفتار نیکو با مردم فقط رفتار ملایم و با عطف و مهربانی نیست، بلکه گاهی اوقات باید شدت و جدیت به خرج داد، و هر رفتار، مخاطب خودش را دارد؛ بنابراین مؤمن با مؤمنان با رحمت و نرمش رفتار می‌کند، که حق تعالی می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ قَطًّا غَلِيظًا لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاورهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^۱ (به سبب رحمتی از جانب خدا است که تو با آنها اینچنین نرم‌خوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی قطعاً از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس بر آنها ببخشای و برایشان آموزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن، که خداوند توکل‌کنندگان را دوست دارد) و با طاغوت‌ها و همدستانشان با شدت و تندی؛ حق

تعالی می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَاوَاهِمَ جَهَنَّمَ وَيَسَّ الْمَصِيرَ»^۱ (ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر، جایگاهشان جهنم است و چه بد سرانجامی است).

در کتاب کافی از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به یارانش فرمود: کدام یک از ریسمان‌های ایمان محکم‌تر و مطمئن‌تر است؟ گفتند: خدا و فرستاده‌اش آگاه‌تر است؛ برخی گفتند: نماز؛ برخی گفتند: زکات؛ برخی گفتند: روزه؛ برخی گفتند: حج و عمره؛ و برخی گفتند: جهاد! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه‌ی آنچه را که گفتید فضیلتی است ولی پاسخ، هیچ کدام نبود؛ محکم‌ترین و مطمئن‌ترین ریسمان ایمان، دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خداوند است، و دوست داشتن اولیای خدا و دوری جستن از دشمنان خدا»^۲.

و از علی بن حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «هنگامی که خداوند عزوجل پیشینیان و آیندگان (همگی) را گرد آورد، منادی برمی‌خیزد و ندا می‌دهد تا مردم بشنوند؛ می‌گوید: کجایند دوست‌دارندگان در را خدا؟ عده‌ای از مردم برمی‌خیزند. پس به آنها گفته می‌شود: بدون حساب به بهشت بروید. پس فرشتگان به آنها گویند: شما کدامین گروه از مردم می‌باشید؟ گویند: ما دوست‌دارندگان در راه خدا هستیم. امام فرمود: می‌گویند: اعمال شما کدامین است؟ گویند: ما در راه خدا دوست و در راه خدا دشمن می‌داریم. آنگاه گویند: برترین پاداش عمل‌کنندگان ارزانی‌تان باد»^۳.

از ابا جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: اینکه مؤمن، مؤمنی را به خاطر خدا دوست بدارد از عظیم‌ترین شاخه‌های ایمان است. آگاه باشید هر کس به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر خدا دشمن بدارد، در راه خدا بیخشداید و در راه خدا منع کند، او از برگزیدگان خداوند است»^۴.

شریعت الهی دعوتی برای فساد و رذیلت اخلاقی، یا محرکی برای سستی و خنثی بودن نیست. کسانی را می‌بینیم که به اسم دین در راه رفتن، خود را متواضع جلوه می‌دهند و صدای خود را به قدری پایین می‌آورند که تقریباً صدایی از آنها شنیده نمی‌شود و به اسم

۱ - توبه: ۷۳.

۲ - کافی: ج ۲ ص ۱۲۵ ؛ محاسن: ج ۱ ص ۲۶۴ ؛ وسائل الشیعه: ج ۱۶ ص ۱۷۷ ؛ بحار الانوار: ج ۶۶ ص ۲۴۲.

۳ - کافی: ج ۲ ص ۱۲۶ ؛ محاسن: ج ۱ ص ۲۶۳ ؛ وسائل الشیعه: ج ۱۶ ص ۱۶۷ ؛ بحار الانوار: ج ۶۶ ص ۲۴۵.

۴ - کافی: ج ۲ ص ۵۲۶ ؛ محاسن: ج ۱ ص ۲۶۳ ؛ وسائل الشیعه: ج ۱۶ ص ۶۶۷ ؛ بحار الانوار: ج ۶۶ ص ۲۴۰.

عرفان و اخلاق کسانی را می‌بینیم که خود را عالم و دانشمند نام می‌نهند و یا برخی افراد نادان او را دانشمند می‌نامند، در حالی که آنها مهم‌ترین واجب در اسلام که به واسطه‌ی آن فرایض و واجبات بر پا، مذاهب ایمن، و درآمدها حلال می‌گردد را ترک گفته‌اند؛ یعنی امر به معروف و نهی از منکر. وضعیت این عده بسیار عجیب است!! و عجیب‌تر از این، وضعیت کسانی است که اینها را سمبل قرار داده، مقدس‌شان می‌شمارند!! و حال آنکه رسول خدا ﷺ در عین حال که نسبت به مؤمنان رؤف و رحیم بوده است، با کافران با شدت برخورد می‌کرد، تا آنجا که از امیر المؤمنین (علیه السلام) با این مضمون وارد شده است که آنها در میادین نبرد به ایشان ﷺ پناه می‌بردند!

سپس امیر المؤمنین (علیه السلام) او را به مانند پزشکی دوره‌گرد همراه با داروهایش توصیف می‌فرمود: یعنی: او به امر به معرف و نهی از منکر و تبلیغ مردم اهتمام بسیار داشت. پس این چه عرفانی است و این چه اخلاقی است که به صاحب خود امر می‌کند بر خلاف روش رسول خدا ﷺ حرکت کند؟!

۱- امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «هرگاه نبرد بر ما شدت می‌گرفت به پیامبر پناه می‌بردیم». الرسالة السعدية علامة حلی: پاورقی ص ۷۸. احمد در مسندش روایت می‌کند: از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «ما را در روز بدر دیدید در حالی که ما به رسول خدا ﷺ پناه می‌بردیم و او نزدیک‌ترین ما به دشمن بود و از جنگ‌آورترین مردم در آن روز». مسند احمد: ج ۱ ص ۸۶، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲. طبری روایت کرده است: ابو جعفر (علیه السلام) فرمود: «وقتی رسول خدا ﷺ به خانه‌ی خویش رسید، شمشیرش را به دخترش فاطمه داد و فرمود: خوش را از این شمشیر پاک کن ای دخترم که به خدا سوگند امروز او مرا باور نمود. و علی بن ابی طالب نیز شمشیرش را به او داد و همین سخن را گفت: خوش را از این شمشیر پاک کن که به خدا سوگند امروز او مرا باور نمود. پس رسول خدا ﷺ فرمود: از آنجا که تو جنگ را پذیرفتی و باور نمودی، سهل بن حنیف و ابو دجانة نیز باور کردند». تاریخ طبری: ج ۲ ص ۲۱۰؛ و ابن سعد روایت کرده است: از جابر از محمد بن علی: «رسول خدا ﷺ سخت حمله‌ور می‌شد». طبقات کبری: ج ۱ ص ۴۱۹.

۲- امیر المؤمنین (علیه السلام) در حالی که رسول خدا ﷺ را توصیف می‌کرد، فرمود: «طیبٌ دَوَّارٌ يَطْبُهُ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبِ عَمِي وَ آذَانِ صُمْ وَ أَلْسِنَةِ بَكْمٍ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْخَيْرَةِ» (او پیامبر) پزشکی است که با طب خویش پیوسته در گردش است، داروها و مرهم‌های خود را به خوبی آماده ساخته و ابزار داغ کردن را (برای سوزاندن زخم‌ها) تفتیده و گداخته کرده است، تا بر هر جا که نیاز داشته باشد، بگذارد؛ بر دل‌های کور، بر گوش‌های کر، بر زبان‌های گنگ. او با داروهای خویش بیماران غفلت‌زده و سرگشته را رسیدگی و درمان می‌کند. نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۱ ص ۲۰۷.

ای برادران و خواهران مؤمن! ابراهیم علیه السلام تبری برداشت و بت‌ها را شکست، پس از این سیره و روش شریف پیروی کنید، روش پیامبران و فرستادگان خدا که آنها را در قرآن می‌خوانید، و بر حذر باشید از روش و آیین امثال سامری و بلعم بن باعورا.

تبرها را بردارید و بت‌ها و گوساله‌ها^۱ را بشکنید و پیش از هر چیز هر کدام از ما باید از خویشتن آغاز کند و سپس مردم اطراف خودش، و نهراسید که شما پیروزید، اگر ایمان داشته باشید: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ * وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ * وَ لَقَدْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ * قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتَكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ * مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ»^۲ (آیا خدا کفایت کننده‌ی بنده‌اش نیست؟ در حالی که آنها تو را از آنچه غیر او است، می‌ترسانند! و هر کس را که خدا گمراه سازد برایش هیچ راهنمایی نخواهد بود * و هر کس را که خدا راهنمایی کند، برایش گمراه کننده‌ای نیست. آیا خداوند پیروزمند انتقام گیرنده نیست؟ * و اگر از آنها بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ قطعاً خواهند گفت: خداوند. بگو: پس اینهایی را که غیر از خداوند می‌پرستید چگونه می‌بینید؟ اگر خداوند بخواهد به من آسیبی برساند آیا اینان می‌توانند دفع کننده‌ی آسیب او باشند؟ یا اگر بخواهد به من رحمتی ارزانی دارد، آیا آنها می‌توانند بازدارنده‌ی رحمتش باشند؟ بگو: خداوند مرا کفایت می‌کند، و توکل کنندگان فقط بر او توکل می‌کنند * بگو: ای قوم من! شما بر حسب امکان خود عمل کنید و من نیز عمل کننده‌ام، پس به زودی خواهید دانست * چه کسی به عذابی که خوارش می‌سازد گرفتار می‌شود و عذاب جاوید بر او فرود می‌آید).

طلبه‌های حوزه‌ی علمیه باید به یاد داشته باشند که تکلیف عالم به طور خاص در امر به معروف و نهی از منکر است و این تکلیف، از سایر تکالیف بزرگ‌تر می‌باشد؛ به دلایل بسیار، از جمله: اینکه او خود را در جایگاه پیامبران و فرستادگان قرار داده، در دروازه‌ی ملکوت ایستاده، و با زبان حال خود ادعا می‌کند که او یکی از نشانه‌های راه رسیدن به خداوند است، حتی اگر به صراحت بر زبان نیاورد.

عالم باید با همه‌ی امکاناتی که در اختیار دارد از منکری که طاغوت‌ها و پیروانشان سعی در انتشار آن در جامعه‌ی اسلامی دارند، نهی کند و بر او مراقبت از جامعه‌ی اسلامی و

۱ - گوساله‌هایی که به جای خداوند پرستیده می‌شوند، مانند گوساله‌ی سامری.

۲ - زمر: ۳۶-۴۰.

اصلاح انحرافات در آن، واجب می‌باشد، که در غیر این صورت او نیز راهزنی از راهزنان طریق الی الله و سربازی از سربازان ابلیس خواهد بود. طاغوت‌ها منکر را با دست و زبان خود، و پیشوایان و علمای بی‌عمل، با ترک نهی از آن، با اهمال و غفلت خود از رهنمون کردن جامعه‌ی اسلامی و اصلاحش، منتشر می‌کنند. مثل آنان همانند مثل کسی است که به انجام عملی معین متعهد شود و آن را به انجام نمی‌سازد؛ پس نه خود آن کار را انجام می‌دهد و نه اجازه می‌دهد کسی غیر از خودش به انجامش مبادرت ورزد.

باید توجه داشت که در این خصوص کوتاهی بزرگی در جامعه‌ی اسلامی رخ داده است، به خصوص از طرف نخبگان مؤمن فرهیخته‌اش. پس بر آنها واجب است که مسؤولیت نهی از منکر را هر کس به اندازه‌ی علم و تکلیفش بر عهده گیرد، همان طور که گرد آمدن بر گرد علمای باعمل مخلص برای خدا، واجب است؛ همان امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر، مجاهدین در راه خدا و دفاع کنندگان از او. از عقل به دور است که این علمای باعمل بار انجام این مسؤولیت را بر دوش کشند در حالی که جوامع اسلامی در پی پیروی از طاغوتیان و علمای بد نهاد بی‌عمل، در غفلت و فراموشی به سر برند.

افراد جامعه‌ی اسلامی باید بر حذر باشند، چرا که آنها در روز قیامت در برابر عالم عامل و اینکه چقدر با آنها هم‌صدا شدند، مسؤول خواهند بود. از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «سه چیز به خداوند عزوجل شکایت می‌کنند: مسجد ویرانی که در آن نماز خوانده نشود، عالم میان نادانان، و مصحف بسته شده‌ای که بر آن غبار نشسته باشد و آنچه در آن است قرائت نگرده».

آری ای عزیزان، ای مردان و زنان مؤمن! واجب شما، یاری رسانیدن به عالم عامل مخلص برای خداوند و مجاهد در راه اعتلای کلمه‌ی لا اله الا الله است، نه دوری گزیدن از او، تنها گذاردن و ترک گفتنش تا در نهایت، او به سوی پروردگارش مقهور، مظلوم و با چهره‌ای خونین روانه گردد، تا پس از اینکه نشانه و راهنمایی برای راه مستقیم خداوند بود به درگاه خداوند از نبود یار و یاور شکایت کند.

امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذُّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ

وَ تَتَّقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمَعَانِدَةِ وَ مَا بَرِحَ اللَّهُ عَزَّتْ الْأَوْهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْمَانَ الْفَتَرَاتِ عِبَادَ نَاجَاهِمُ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلِمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ فَاسْتَصَبَحُوا بِنُورِ يَقِظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَفْئِدَةِ يُدْكَرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ مَهْنِزِلَةَ الْأَدِلَّةِ فِي الْفَلَوَاتِ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشُرُوهُ بِالنَّجَاةِ وَ مَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَ شِمَالًا ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَ حَذَرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ أَدْلَةً تِلْكَ الشُّبُهَاتِ وَ إِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْهُ يَفْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ وَ يَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْعَافِلِينَ وَ بِأَمْرُونَ بِالْقِسْطِ وَ يَأْتَهُرُونَ بِهِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ، فَكَأَنَّهُمْ قَطَّعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا فُشَاهِدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَكَأَنَّهُمْ اطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ وَ حَقَّقَتْ الْقِيَامَةَ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا فَكَشَفُوا غِظَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرُونَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ.....

خداوند سبحان و متعال ذکر را روشنی دل‌ها قرار داد تا در پرتو آن پس از سنگینی بشنود و پس از کم‌سویی ببیند و پس از لجاجت و دشمنی، رام گردد؛ و خداوند - که نعمت‌هایش بزرگ باد- در هر عصر و زمانی همواره بندگانی داشته که به فکر آنها الهام می‌کرده و در وادی عقل و اندیشه با آنان سخن می‌گفته است. پس آنها نور بیداری را در دیدگان، گوش‌ها و دل‌ها روشن می‌ساخته‌اند. روزهای خدای را به یاد می‌آورند و مردم را از جلال و بزرگی خدا می‌ترسانند. آنان نشانه‌های روشن خدا در بیابان‌هایند. که هر که از راه میانه رود طریقه‌اش را بستایند و او را به رهایی مژده دهند و هر که به راه راست یا چپ رود طریقه‌اش را نکوهش کنند و از هلاکتش بر حذر دارند و در این حال، چونان چراغ‌هایی هستند که تاریکی‌ها را روشن می‌سازند و راهنمایی که دیگران را از گرفتار شدن در شبهه‌ها بازمی‌دارند. یاد خدا اهلی دارد که آن را به جای زرق و برق دنیا برگزیده‌اند و هیچ تجارت و داد و ستدی آنها را از یاد خدا باز نداشته است و با همین وضع، زندگی خود را ادامه می‌دهند و غافلان را با فریادهای خود متوجه کیفر محرمات الهی می‌کنند، به عدالت فرمان می‌دهند و خود به آن عمل می‌نمایند و مردم را از بدی بازمی‌دارند و خود به گرد آن نمی‌چرخند. با اینکه در دنیا زندگی می‌کنند گویا آن را رها کرده، به آخرت پیوسته، سرای دیگر را مشاهده کرده‌اند، گویا از مسایل پنهان برزخیان و مدت طولانی اقامت‌شان آگاهی دارند، و گویا قیامت، وعده‌های خود را برای آنان تحقق بخشیده است. آنان پرده‌ها را برای مردم دنیا برداشته‌اند، تا آنجا که می‌بینند آنچه را که مردم نمی‌نگرند، و می‌شنوند آنچه را که مردم نمی‌شنوند.

و با کمال تأسف کسانی هستند که امر به معرف و نهی از منکر - این واجب عظیم - را به بهانه‌ی تقیه ترک می‌گویند، و گریزی از ارایه‌ی اندکی روشنگری در این خصوص نمی‌بینم.

تقیه

تقیه عبارت است از اجتناب از ضرر مادی. حیوانات به طور غریزی بهتر از انسان از ضرر و زیان دوری می‌جویند و به طور معمول، انسان‌ها اگر همراه شدن با حق برای‌شان ضرر و زیان اقتصادی یا جسمی هر چند اندک به همراه داشته باشد، از حق به سوی باطل متمایل می‌گردند، و این سیر حرکت انسانی در کتاب‌های تاریخی پیش روی شما قرار دارد، آنها را ورق بزنید؛ خواهید دید کسانی که از دست دادن اموال و جان‌هایشان را در راه برافراشتن کلمه‌ی حق تحمل کرده‌اند، اندک افرادی بیش نبوده‌اند.

از سوی دیگر بخش اعظم مردم تقیه را در پیش می‌گیرند، حتی به صورت افراطی و به شکلی همیشگی. حال اگر به مسلمانان بپردازیم آنها را دو گروه خواهیم یافت: گروهی خاموش، و موافق یا سازش کار با طاغوت‌هایی که بر سرزمین‌های اسلامی حکومت می‌کنند، با وجود اینکه آنها با بی‌داد و ستم بسیار حکومت می‌کنند و شریعت، قرآن و همه‌ی حدود الهی را سبک می‌شمارند، براساس غیر از آنچه خداوند نازل فرموده است، حکم می‌رانند و خون مؤمنان را مباح می‌شمارند و همه‌ی اینها، سوای غصب کردن رهبری امت توسط آنها به جای معصومین (علیهم‌السلام) می‌باشد.

عمده‌ی اهل سنت در این دسته جای می‌گیرند؛ بنابراین، اینان تقیه را به شکلی افراطی به کار می‌گیرند تا آنجا که معتقدند به اینکه مذاهب آنها اطاعت و پیروی از حکومت ستمگر را واجب می‌دانند، حتی اگر شریعت تعطیل و خون‌های حرام ریخته شود و جنبش تبلیغاتی بزرگی برای محو کردن اسلام به حرکت درآید؛ با وجود شیوع می‌خوارگی، فسق و فجور، بی بند و باری و موسیقی‌های مستهجن و هر آنچه از فساد و به فساد کشانیدن جامعه که از تلویزیون حکومت‌های اسلامی پخش می‌گردد.^۱

۱- سخن برخی از ایشان خدمتتان عرضه می‌گردد: نووی در شرح خود بر صحیح مسلم باب لزوم اطاعت امرا در غیر معصیت، گفته است: «عمده‌ی اهل سنت از فقها، محدثین و متکلمین می‌گویند: خلیفه با فسق، ظلم، تعطیل کردن حدود و از بین بردن حقوق، معزول نمی‌شود و خلع نمی‌گردد و جایز نیست به این علت‌ها بر وی خروج نمود، بلکه باید براساس احادیث وارد شده، او را نصیحت نمود و بیم داد». شرح صحیح مسلم: ج

گمان نمی‌کنم کسی از علمای سنت امروز چنین چیزی بگوید، که در این صورت دشمن محمد ﷺ و شریعتش و یآوری برای کفار قریش و پیروان امروزی آنها خواهد بود. بنابراین، با توجه اینکه آنها به صراحت اطاعت از حاکم ستمگر را واجب نمی‌دانند و حتی

۱۲ ص ۲۲۹.

قاضی ابوبکر باقلانی می‌گوید: و اگر کسی از شما در مورد آنچه که خلع کردن امامی را واجب می‌گرداند بپرسد، به او گفته می‌شود: با مواردی واجب می‌گردد، از جمله: کفر پس از ایمان، ترک کردن اقامه‌ی نماز و دعوت به آن، و شهره شدن نزد بیش‌تر مردم به فسق و ظلم با غصب کردن اموال، ضرب و شتم مردمان، دست‌درازی به نفوس حرام، ضایع کردن حقوق و تعطیل نمودن حدود؛ و حال آنکه عموم استدلال‌گرایان و اصحاب حدیث گفته‌اند: با این امور، وی خلع نمی‌گردد و خروج بر وی واجب نمی‌شود، بلکه باید او را نصیحت کنیم و بیم دهیم و از آنچه از معاصی خداوند و گناهان که وی به آن دعوت می‌کند، او را اطاعت نکنیم؛ و برای این موضوع به اخبار بسیار ظاهر شده از پیامبر ﷺ و صحابه‌اش مبنی بر واجب بودن اطاعت از پیشوایان حتی اگر ستم‌کنند و اموال را به انحصار خود درآورند، استناد می‌کنند، که پیامبر ﷺ فرموده است: «گوش فرا دهید و اطاعت کنید حتی اگر غلامی حلقه به گوش و برده‌ای حبشی باشد و پشت سر هر فاجری نماز بخوانید» و روایت شده است که فرمود: «آنها را اطاعت کن حتی اگر مالت را بخورند و پشتت را تازیانه زنند. آنها را اطاعت کنید حتی اگر نماز را به پا ندارند». در این باب اخبار بسیاری وارد شده است. تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل: ص ۴۷۸.

منظور از اخبار و روایاتی که نووی و باقلانی به آن اشاره می‌کنند، آنچه بی‌هقی، مسلم و سایرین روایت کرده‌اند می‌باشد. برخی از آنچه آنها روایت کرده‌اند خدمتتان تقدیم می‌گردد:

بی‌هقی روایت کرده است: از یزید بن سلمه‌ی جعفی که گفت: ای پیامبر خدا! اگر امرایی بر ما حکومت کردند که حق خود را از ما طلب کنند و حق ما را بر ما دریغ دارند، ما را به چه فرمان می‌دهید؟ ایشان ﷺ فرمود: «بشنوید و اطاعت کنید؛ کرده‌ی آنها بر عهده‌ی خودشان و کرده‌ی شما بر عهده‌ی شما است». سنن کبری:

ج ۸ ص ۱۵۸.

و مسلم روایت می‌کند: از حذیفه بن یمان: عرض کردم: ای رسول خدا! ما بشری بودیم که خداوند خیری را بر ایمان آورد و اکنون در آن هستیم. آیا پشت سر این خیر، شری وجود دارد؟ فرمود: «بله». گفتم: چگونه؟ فرمود: «پس از من پیشوایانی خواهند بود که به هدایت من هدایت نخواهند شد و بر سنت من نخواهند بود. در میان آنها مردانی قیام خواهند کرد که قلب‌هایشان قلب شیطان و جسم‌شان جسم انسان است». حذیفه گفت: عرض کردم: اگر آن زمان را درک کردیم، چه کنیم، ای رسول خدا؟! فرمود: «گوش بسیار و امیر را اطاعت کن، حتی اگر تازیانه‌ات بزند و مالت را بگیرد. پس بشنو و اطاعت کن». صحیح مسلم: ج ۶ ص ۲۰؛ سنن کبری بی‌هقی: ج ۸ ص ۱۵۷؛ معجم اوسط طبرانی: ج ۳ ص ۱۹۰. خواننده‌ی محترم برای اطلاع از آنچه گفته شد می‌تواند به این منابع مراجعه نماید.

گمان نمی‌کنم هیچ مسلمانی اطاعت از حاکم ستمگر را حرام نداند؛ چرا که در این صورت محارب با خداوند و رسولش می‌باشد. و با توجه اینکه آنها علیه حاکمان ظالم قیام نمی‌کنند، بلکه در بیش‌تر موارد با آنها همکاری و سازش می‌نمایند، وضعیت آنها را با چه چیزی می‌توانیم توصیف کنیم؛ به غیر از اینکه آنها به صورتی افراطی به تقیه مبادرت می‌ورزند! هر نامی که بخواهند بر آن بنهند، مهم معنی است نه لفظ.

طبیعتاً تعداد کمی از علمای سنت هستند به صورت افراطی به تقیه نمی‌پردازند، و حتی در برابر طاغوتیان و حاکمان ستمکار ایستاده، به مبارزه برمی‌خیزند؛ از جمله‌ی این افراد سید قطب می‌باشد. مانعی ندارد که برخی سخنان او را درباره‌ی داستان اصحاب اخدود بازگو نمایم:

این ماجرای عده‌ای است که به پروردگار خود ایمان آوردند و حقیقت ایمان‌شان آشکار شد. سپس در معرض فتنه‌ای توسط عده‌ای از دشمنان ستمکار ددمنش که حقی برای انسان در آزاد بودن اعتقاد به حق و ایمان به خداوند عزیز حمید، و برای کرمات انسان نزد خداوند قایل نمی‌باشند، قرار گرفتن؛ تا ابزاری برای تسلی سرکشان با دردها و رنجهایی که بر آنها وارد می‌کنند باشند و آنها با نظاره کردن درد و رنج سوزانیدن آنها سرمست شوند. اما با این فتنه ایمان در این قلب‌ها استوار و به واسطه‌ی آن، عقیده بر زندگی پیروز شد. هیچ گاه در برابر تهدید این ستمکاران سرکش سر فرود نیاوردند و هرگز دینشان در این فتنه گرفتار نشد تا جایی که در آتش سوختند و جان به جان آفرین تسلیم کردند.... سپس ادامه می‌دهد:

همه‌ی مردم می‌میرند اما علت و اسباب فرق می‌کند، در حالی که همه‌ی مردم به این شکل پیروز نمی‌شوند و تا این حد ارتقا نمی‌یابند و به این درجه از آزادی نمی‌رسند و به این صورت به چنین افق‌هایی رهسپار نمی‌شوند، که چیزی جز برگزیدن خداوند و گرمای داشتن او توسط عده‌ای از بندگان بزرگوارش می‌باشد؛ تا آنجا که در مرگ با دیگر مردمان شریک می‌شوند اما سوای مردم به تنهایی در این مجد و شکوه قرار می‌گیرند، مجد و شکوه در ملاء اعلی و همچنین در دنیای این مردم. اگر نگاهی حسابگرانه به نسل‌ها پس از نسل‌ها

ببندازیم، خواهیم دید در مؤمنان چنین توانایی وجود دارد که زندگانی خود را در برابر شکست ایمانشان نجات بخشند، اما آنها تا چه اندازه به خویشتن خسارت وارد کرده‌اند و تمام بشریت چه خسارت‌ها دیده است؟ چه بسیار خسارت می‌بینند و کشته می‌شوند؟ این معنایی است بزرگ؛ معنای روی گردنیدن از زندگی بدون عقیده و زشت شمردن آن در صورت نبود آزادگی و به پستی کشیده شدنش آن هنگام که سرکشان پس از اینکه بر جسم‌ها مسلط شدند، بر ارواح نیز مسلط شوند. این واقعاً معنایی کرامند و معنایی بزرگ می‌باشد. این همان چیزی است که منفعتش عاید آنها شد، پس از آنکه در زمین پیروز شدند، و آنها سود جستند در حالی که گرمای آتش را حس می‌کردند و بدن‌های فانی‌شان می‌سوخت، و این همان معنای کرامندی است که آتش آن را تزکیه می‌نماید.^۱

وی می‌گوید:

وضعیت‌ها دگرگون می‌شود و مسلمان در جایگاهی مغلوب بدون داشتن هیچ گونه توان مادی می‌ایستد در حالی که این احساسش که در ملاء اعلیٰ قرار دارد، از او جدا نمی‌گردد و با ایمان همیشگی که دارد به کسی که بر او چیره شده نظر می‌افکند و یقین می‌دارد که این، کوتاه مدتی بیش نیست و سپری می‌گردد، و اینکه ایمان را یورش می‌گیرد که گریزی از آن نمی‌باشد، که آن دوران گذران به او اعطا می‌کند، که هیچ سری برای آن خم نمی‌گردد. همه‌ی مردم می‌میرند، اما او شهید می‌شود در حالی که این زمین را به قصد بهشت ترک می‌گوید و دشمن با ظاهری پیروز شده بر او، آن را به سوی جهنم ترک خواهد نمود؛ در حالی که او ندای پروردگار کریمش را می‌شنود که می‌فرماید: «لَا يَغْرُوكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ * مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بئسَ المهادُ * لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ»^۲ (مبادا جولان کافران در سرزمین‌ها تو را فریب دهد * این برخورداری اندکی است، پی از آن، جایگاهشان جهنم است و چه بد آرامگاهی است * اما برای آنان که تقوای

۱ - معالم فی الطریق: ص ۲۳۲ تا ۲۳۶.

۲ - آل عمران: ۱۹۶ تا ۱۹۸.

پروردگارشان را پیشه کردند، بهشت‌هایی است که در آن نهرها جاری است، در آنجا جاودانند، عطایی است نازل شده از جانب خداوند، و آنچه نزد خدا است برای نیکان بهتر است).

سپس ادامه می‌دهد:

و قرآن کریم سخن کافران به مؤمنان در روزگارهای پیشین را چنین حکایت می‌فرماید: « وَإِذْ أَنْتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ دِينًا^۱ » (چون آیات روشنگر ما را بر آنان خوانده شود، کافران به مؤمنان گویند: کدام یک از دو گروه را جایگاه بهتر و محفل نیکوتر است؟)؛ به راستی کدام یک از دو گروه؟ بزرگانی که به محمد ﷺ ایمان نمی‌آوردند؟ یا فقیرانی که گرد او هستند؟ کدام یک از دو گروه؟! نظر بن حارث و عمرو بن هشام و ولید بن مغیره و ابوسفیان بن حرب؟ یا بلال و عمار و صهیب و خباب؟ اگر آنچه را که محمد ﷺ به آن دعوت می‌نمود بهتر و نیکوتر بود، آیا پیروانش همان کسانی نبودند که نه جایگاهی و نه منسبی در قریش داشتند و نه خطری؟ آنها در خانه‌ای معمولی همانند خانه‌ی ارقم تجمع می‌کردند در حالی که آیا معارضین و دشمنان‌شان همان اصحاب آن مجلس بزرگان نیرومند و دارای شکوه و جلال و تسلط نبودند؟!

این، منطق زمین است؛ منطق پوشیده شدگان از افق‌های بالا، در هر زمان و مکان، و این از حکمت خداوندی است که عقیده به دور از هرگونه زینت و نگارگری است، و خالی از هر گونه تطمیع و اغواگری؛ نه هیچ گونه نزدیکی به حاکمی، نه عزتمندی نزد سلطانی، نه هلهله‌ی لذتی و نه دغدغه‌ی غریزه‌ای، بلکه فقط تلاش، مشقت، جهاد، شهادت و تا کسی که آن را می‌پذیرد، بپذیرد در حالی که او بر یقینی از سوی خویشان قرار دارد که لذت‌هایش را خالص برای خداوند می‌خوهد و نه برای مردم، سواى هر چیزی که دیگران در اثر جاذبه‌هایش تواضع و گُرنش می‌کنند، تا هر کسی که پی مطامع و منافی است از آن روی گرداند؛ هر کسی که خواستار زینت و شکوهی است، هر کسی که در

جست‌وجوی مال و متاع است، هر کسی که برای اعتبارات مردمی وزنی قایل است در حالی که این اعتبارات در کفه‌ی ترازوی الهی بی‌ارزش می‌باشند!

مؤمن ارزش‌ها و تصورات و موازینش را از مردم نمی‌ستاند، تا آنجا که از تقدیر مردم مأیوس و ناامید می‌گردد؛ بلکه آن را فقط از پروردگار مردمان می‌ستاند که او را کافی است و کفایتش می‌کند. او ارزش‌ها و معیارهایش را از شهوات مردم برنمی‌گیرد، تا همراه با شهوات خلائق بلغزد؛ او آنها را از میزان حق ثابتی که نه لغزشی دارد و نه هیچ میلی می‌کند، اقتباس می‌نماید. او اینها را از این عالم فناپذیر محدود دریافت نمی‌کند، بلکه آنها را فقط از سرچشمه‌های وجود در ضمیرش برمی‌گیرد. پس چگونه در خود سستی ببیند و یا در قلبش اندوهی بیاید، در حالی که او متصل شده به پروردگار مردم، میزان حق و سرچشمه‌های وجود می‌باشد؟!

او بر حق است؛ و پس از حق، چه چیز دیگری جز گمراهی وجود دارد؟ لاجرم گمراهی را حجت و دلیلی است، مال و منال فراوان دارد، و آن را جماعت و گروه‌هایی است. اما همه‌ی اینها چیزی از حق را تغییر نمی‌دهد؛ چرا که او بر حق است و پس از حق، چیزی جز گمراهی نیست و هیچ مؤمنی در حالی که مؤمن باشد- گمراهی را بر حق برنمی‌گزیند، حق با گمراهی تغییر نمی‌کند؛ چیزی که هیچ شبهه و پوششی بر آن نمی‌نشیند...^۱

اما گروه دیگر مسلمانان، از جمله‌ی آنها کسانی هستند که حکومت طاغوت‌ها را نپذیرفتند و تسلط آنها بر حکومت و استیلای‌شان بر سکان رهبری را پذیرا نگشتند و حکومت‌داری‌شان به دور از آنچه خداوند نازل فرموده است و فساد‌کردنشان در زمین را رد کردند، تا آنجا که مردم اینان را رافضی (خارج از دین) نامیدند، در حالی که این اسم، مایه‌ی فخر آنها و نشان شرافت آنها است که آنها را متمایز می‌سازد، و اینان، عمدتاً از شیعیان می‌باشند.

طبیعی است که این عده -اندک مؤمنانی که تمثیل دین خدا در زمینش می‌باشند- اگر

امامان‌شان علیهم‌السلام برایشان قوانینی باقی نمی‌گذاشتند که بقایشان و بقای مذهب حقشان را تضمین کند، آنها مستأصل و درمانده می‌شدند و دین خدا نیز در زمینش مستأصل می‌گردید، و فرجام‌شان همانند فرجام اصحاب اخدود می‌شد، که فرجامی شریف می‌باشد. اما مسئله این است که خداوند بقای این امت را تا آخر زمان اراده فرمود تا کلمه‌ی توحید را به سوی همه‌ی اهل زمین بر دوش کشند، و از همین رو اهل بیت علیهم‌السلام بر استفاده از تقیه و اجتناب از ضرر تأکید داشته‌اند؛ اما نه به شکل منفی و ترک عمل و ترک امر به معروف و نهی از منکر، بلکه انجام عمل و اجتناب از ضرر، توأمًا؛ همانند کسی که خانه‌اش آتش گرفته است اما خانه را ترک نمی‌کند تا آتش نگیرد، و خود را نیز آتش نمی‌افکند، اما تا آنجا که ممکن باشد، آتش را خاموش می‌کند و از زیان آن دوری می‌جوید؛ این همان تقیه‌ای است که اهل بیت علیهم‌السلام آن را اراده فرموده‌اند و سیره و گفتار و روشنگری‌های‌شان به یارانشان گواه بر آن می‌باشد. این همان تقیه‌ای است که در قرآن در سوره‌ی غافر آمده است: مؤمنی از آل فرعون که با تقیه ایمانش را از فرعون پنهان می‌دارد و در همان حین به دین خدا و ایمان آوردن به موسی و کفر به فرعون و گروه شیطان‌ی‌اش فرامی‌خواند.

اما خضوع و کرنش برخی از علمای بی‌عمل و پیروانشان در برابر طاغوت‌ها، و سکوت‌شان و ترک گفتن امر به معروف و نهی از منکر توسط آنها، تصرف و استنباطی شخصی است و هیچ ارتباطی با مقوله‌ی تقیه ندارد. این فقط ترسی است که بر نفس‌های آنها مستولی شده، و حبّ زندگی و دنیا است که سینه‌هایشان از آن مملو گشته است، تا آنجا که آنجا رسیده‌اند که در راهی بر خلاف راه و روش پیامبران و اوصیا علیهم‌السلام سیر می‌کنند؛ راهی مخالف با صراط مستقیمی که قرآن ترسیم نموده است، و کار به آنجا رسید که پیشوایان گمراهی مردم را به خضوع، سازش و تسلیم و متمایل شدن به طاغوت‌ها فرامی‌خوانند تا آنجا که جاهلان و حکومت‌های گمراهی پیروز شدند؛ و اگر رحمت خداوند و وجود برخی علمای عامل نبود، طاغوت نه اسمی و نه رسمی از دین بر جای نمی‌گذاشت.

۳ - شناخت امام مهدی علیه‌السلام

این، علاوه بر دانستن اسم، ولادتش، غیبت صغری او و سفرای حضرت در آن، و غیبت کبری تا به امروز، یا احادیث ایشان و احادیث پدران‌شان علیهم‌السلام که در مورد غیبت، ظهور و قیامش وارد شده، است که شامل شناخت علامات ظهور ایشان و روش آن حضرت پس از ظهورش

می‌باشد. با شناخت علامات ظهورش نزدیکی زمان ظهورش را شناخته، خود را مهیای یاری رسانیدن به ایشان (علیه السلام) خواهیم نمود.

با شناخت سیره‌ی ایشان (علیه السلام) پس از ظهورش خود را برای پذیرش آن آماده می‌کنیم تا خدای ناکرده از کسانی که بر آن حضرت خرده می‌گیرند و بر سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌های حضرت اعتراض می‌کنند نباشیم. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «**هنگامی که قائم خروج کند کسانی که خود را از یاران حضرت می‌دیدند، از این امر خارج می‌شوند**».^۱

پس بر مؤمنین است که همواره پیرو علمای عاملی باشند که بر راه پیامبران، فرستادگان و ائمه (علیهم السلام) سیر می‌کنند، و از دنباله‌روی از علمای بد نهاد بی‌عمل بر حذر باشند؛ همان کسانی که برای خشم خداوند هنگامی که کتاب قرآن کریمش مورد اهانت قرار می‌گیرد خشمگین نمی‌شوند^۲ و کسانی که بسیاری از آنها در مقابل امام مهدی (علیه السلام) خواهند ایستاد و چه بسا با او پیکار کنند.

• از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود: «**زمانی بر امت من خواهد رسید که از قرآن جز خطش و از اسلام جز نامش باقی نمی‌ماند، خود را منتسب به آن می‌دانند در حالی که دورترین مردم از آن هستند، مسجدهایشان آباد اما خالی از هدایت است، فقه‌های آن زمان شریب‌ترین فقهایی هستند که آسمان بر ایشان سایه انداخته است، از آنها فتنه خارج می‌شود و به آنها بازمی‌گردد**».^۳

• رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیث معراج فرموده‌اند: «... **گفتم: خداوند! آن موقع (یعنی قیام قائم (علیه السلام) چه وقت خواهد بود؟ خداوند عزوجل به من وحی فرمود: هنگامی که علم برداشته شود و جهل ظاهر گردد، قاریان فراوان شوند و عمل اندک، کُشت و کشتار فراوان شود و فقه‌های هدایت‌گر اندک در حالی که فقه‌های گمراهی خیانت‌کار فراوان گردند. شاعران فراوان گردند و امت تو قبرهایشان را به عنوان مسجد بگیرند، مصحف‌ها آراسته گردد و مسجدها مزین گردند، ظلم و ستم**

۱ - غیبت نعمانی: ص ۳۳۲ ؛ معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام) ج ۳ ص ۵۰۱ ؛ میزان الحکمت: ج ۱ ص ۱۸۶.

۲ - ایشان (علیه السلام) به آنچه صدام در نجس کردن قرآن انجام داد اشاره می‌فرمایند و اینکه حوزه‌ی علمیه از یاری دادن به قرآن و دفاع از آن شانه خالی کرد. این ماجرا در پاورقی در جلد اول این کتاب توضیح داده شد؛ مراجعه فرمایید.

۳ - کافی: ج ۸ ص ۸۰۱ ؛ ثواب الاعمال: ص ۲۵۳ ؛ فصول مهم در اصول مهم: ج ۱ ص ۶۱۰ ؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۱۰۹.

بسیار گردد...»^۱.

• از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است: «هنگامی که قائم (علیه السلام) به پا خیزد به سوی کوفه می‌رود. چند ده هزار نفر از بتربه که با خود سلاح دارند به او می‌گویند: به همان جا که آمده‌ای برگرد، ما به فرزندان فاطمه نیازی نداریم. پس شمشیر را در میانشان قرار می‌دهد و تا آخرینشان را می‌کشد. سپس به کوفه داخل شده، تمام منافقین شکاک را از بین می‌برد، کاخ‌هایشان را ویران می‌کند و مبارزینشان را می‌کشد تا خداوند عزوجل راضی گردد»^۲.

• امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «وارد کوفه می‌شود در حالی که در آنجا سه پرچم با هم درآمیخته‌اند، اما با ورود امام مطیع فرمان او می‌شوند. او داخل می‌شود، از منبر بالا می‌رود و خطبه می‌خواند...»^۳.

• امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «ای مالک بن ضمره! چگونه خواهی بود وقتی شیعیان این گونه اختلاف می‌کنند»، و حضرت انگشتان دو دست مبارکش را در هم کردند. عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! در آن زمان هیچ خیری وجود ندارد. حضرت فرمود: «تمام خیر در آن زمان است. ای مالک! آن موقع قائم ما قیام می‌کند. سراغ هفتاد نفر که به خدا و پیامبرش دروغ می‌بندند می‌رود و آنها را می‌کشد و سپس خداوند شیعیان را بر یک امر (امام زمان) متحد می‌سازد»^۴.

«سراغ هفتاد نفر که به خدا و پیامبرش دروغ می‌بندند می‌رود»؛ یعنی علمای بی‌عمل، و چه بسا مردم را براساس غیر از آنچه خداوند بر فرستاده‌اش نازل فرمود فتوا می‌دهند؛ طبقات عقلی و خواست‌های شخصی‌شان.

• از ابا جعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «ای گروه شیعه، ای پیروان آل محمد (علیهم السلام)! همانگونه که سرمه در چشم زیر و رو می‌شود، شما هم، هر آینه، به شدت زیر و رو خواهید شد؛ زیرا صاحب سرمه، می‌داند کی سرمه را در چشم خواهد کرد ولی نمی‌داند کی این سرمه از چشم بیرون می‌رود. پس هر کدام از شما ممکن است صبح، خود را در راه ما ببیند در حالی که شب از آن

۱- مختصر بصائر: ص ۲۴۸ ؛ بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۷۰ ؛ غایة المرام: ج ۲ ص ۷۳ ؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۳ ص ۱۲۴.

۲- ارشاد: ج ۲ ص ۳۸۴ ؛ صراط مستقیم: ج ۲ ص ۲۵۴ ؛ بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۳۳۸ ؛ معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام): ج ۳ ص ۳۰۸.

۳- ارشاد: ج ۲ ص ۳۸۰ ؛ غیبت طوسی: ص ۶۸ ؛ صراط مستقیم: ج ۲ ص ۲۵۱ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۱.

۴- غیبت نعمانی: ص ۲۱۴ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۱۵ غ معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام): ج ۳ ص ۳۰.

خارج شده است، و ممکن است شب در مسیر ما باشد و صبح از آن خارج گردد»^۱.

• از ابا عبد الله امام صادق علیه السلام روایت شده است: «چگونه خواهید بود هنگامی که بدون امام هدایت‌گر بمانید؟ و بدون پرچمی برافراشته که آن را ببینید؟ برخی از برخی دیگر تبری و بیزاری جویند! در آن هنگام متمایز شده، امتحان می‌شوید و غربال می‌گردید و پس از آن اختلاف سال‌ها است^۲؛ پادشاهی در اول روز، و کشتن و بریده شدن در انتهای روز است»^۳.

• بیزنطی می‌گوید: از امام رضا علیه السلام در مورد مسئله‌ی رؤیا پرسیدیم. ایشان درنگی نمود و فرمود: «اگر آنچه را که می‌خواهید به شما بدهیم، برایتان شرّ می‌شود و گریبان صاحب الامر علیه السلام را می‌گیرید» و ادامه داد: «و شما در عراق اعمال این فرعونیان را خواهید دید و آنچه با تقوای الهی به ایشان مهلت داده شده است؛ پس این دنیا شما را نفریبد و با آن کس که به او مهلت داده شده، فریب نخورید. پس گویی امر به شما رسیده است»^۴.

الف - علامت‌های ظهور و قیام ایشان علیه السلام

با توجه به محقق شدن علامات بسیاری که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام ذکر کرده‌اند، چیزی جز علایم خیلی نزدیک به سال ظهور و قیام ایشان علیهم السلام و یا علامت‌هایی که دلالت بر پس از ظهور ایشان علیهم السلام می‌نمایند، باقی نمانده است.

به طور گذرا نگاهی به این نشانه‌ها می‌اندازیم؛ و از آنجا که بیان علامت‌ها و نشانه‌هایی که تحقق یافته‌اند فایده‌ی زیادی در بر ندارد، به اختصار به نشانه‌های نزدیک به ظهور مبارک ایشان علیهم السلام می‌پردازم:

از جمله: آسمان بارانش را منع می‌کند و همچنین گرمای شدید و اختلاف بین شیعه می‌باشد. از امام حسن بن علی علیه السلام روایت شده است که می‌فرماید: «این امری که منتظرش هستید واقع نخواهد شد تا اینکه بعضی از شما از بعضی دیگر برائت جویند، بعضی‌تان بعضی دیگر را لعنت کند و برخی از شما در صورت برخی دیگر آب دهان بیندازند و حتی برخی از شما بر کفر برخی دیگر شهادت دهد». گفتم: در آن خیری وجود ندارد. فرمود: «همه‌ی خیر در آن هنگام

۱ - غیبت طوسی: ص ۳۳۹ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۰۱.

۲ - منظور خشک‌سالی و قحطی است؛ از ایشان علیهم السلام.

۳ - کمال‌الدین: ص ۳۴۸ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۱۲ ؛ معجم احادیث امام مهدی علیه السلام: ج ۳ ص ۴۲۲.

۴ - کافی: ج ۱ ص ۲۵۵ ؛ بصائر الدرجات: ص ۱۰۵ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۱۰.

است؛ قائم ما قیام می‌کند و همه‌ی آنها را رفع می‌نماید»^۱.

و از جمله‌ی آنها: مرگ بسیاری از فقها، و گسترش فساد به شکلی علنی و آشکارا معصیت کردن؛ مانند زنا و شرب خمر، و گوش دادن به آوازه‌ها، و بسیار شدن ابزارآلات فساد همانند تلویزیون در هنگامه‌ی کنونی. سبک شمردن مساجد و حرمت آنها؛ که به جای اینکه با سادگی و عاری بودنشان از مظاهر دنیوی، وسیله‌ای برای رسیدن به خدا باشند، مردم آنجا را به سالن‌های تزیین شده با زیورآلات و رنگ‌ها و مظاهری که وارد شونده به آن را به سوی دنیا می‌کشاند، تبدیل می‌کنند و اینگونه، مساجد از کار می‌افتند، و آن را مکانی برای خوردن در برخی مناسبات مانند محرم و رمضان قرار می‌دهند.

و از جمله‌ی آنها: شیوع و گسترش ابزار زیباسازی مانند پوشش‌هایی با ظاهری آراسته که قلب‌های شیطنی برخی مردم در آن پوشیده می‌شود.

و از جمله‌ی آنها: خوار و سبک کردن حرمت علمای عامل مجاهد، و تمسخر و استهزای آنها و بستن اتهامات باطل به آنها، و ریخته شدن خون بسیاری از آنها؛ به این دلیل که آنها همان سیره و روش امامان شان (علیهم‌السلام) را پیروی می‌کنند؛ پس هر آنچه ائمه (علیهم‌السلام) از طاوغوت‌های بنی امیه و بنی عباس که لعنت خدا بر آنها باد، دیدند، آنها هم از طاوغوت‌های مستبد مسلط امروز بر امت خواهند دید.

از امیر المؤمنین (علیه‌السلام) روایت شده است که فرمود: «**هنگامی که مرگ در بین فقها شایع شود، امت محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نماز را ضایع و از شهوات پیروی کنند، امانت‌ها کم و خیانت‌ها بسیار گردند، نوشیدنی‌ها بنوشند^۲، ضرب و شتم پدر و مادر را علنی کنند، نماز را از مساجد با خصومت‌ها و دشمنی‌ها بردارند و مسجدها را تبدیل به مجالس غذا خوری نمایند، زشتی‌ها را بسیار و نیکویی‌ها را اندک نمایند، آسمان‌ها فشرده گردند^۳، در آن هنگام که سال همانند ماه، ماه همانند هفته، هفته همانند روز، و روز همانند یک ساعت گردد، باران با غیظ فرود آید، فرزندان کم شوند، مردمان آن زمان صورت‌هایی زیبا و باطن‌هایی فاسد خواهند داشت، هر کس آنها را ببیند خوشش خواهد آمد و هر کس با آنها معامله کند به او ستم شود. چهره‌هاشان صورت آدمی و قلب‌هاشان قلب‌های**

۱ - غیبت نعمانی: ص ۲۱۳ ؛ غیبت طوسی: ص ۴۳۸ ؛ خوارج و جرایح: ج ۳ ص ۱۱۵۳ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۱۱.

۲ - یعنی شراب‌ها و مسکرات (از ایشان (علیهم‌السلام)).

۳ - یعنی باران کم شود (از ایشان (علیهم‌السلام)).

شیاطین است.... و بر علما بی‌احترامی شود و خون‌شان بسیار ریخته گردد.... و مردم بر سه وجه حج گذارند: ثروتمندان برای تفرّج، طبقه‌ی متوسط به قصد تجارت، و فقیران از روی نیاز و حاجت!».

و از جمله‌ی آنها: منع شدن عراقیان از حج، که جز عده‌ای اندک از آنها به حج نمی‌روند و این وضعیت آنان پیش‌تر در حدیث بیان شده است. از امام صادق (علیه السلام) در حالی که در حضور ایشان جماعتی از اهل کوفه حضور داشتند روایت شده است که رو به ایشان کرده، فرمود: «حج به جا آورید پیش از آنکه نتوانید به حج بروید، پیش از آنکه برجانبه (روم) مانع شود - یعنی آمریکا و غرب امروز - حج کنید پیش از آنکه مسجدی در عراق بین نخل و رودها ویران شود. به حج بروید پیش از آنکه درخت سدّری در زورا که بر ریشه‌های نخلی که مریم (علیها السلام) از آن رطب تازه رسیده چید، استوار است، از ریشه کنده شود؛ که در آن زمان، از حج منع می‌شوید، میوه‌ها کم و بلا پدیدار شود، به توّرم قیمت‌ها مبتلا شوید و به جور و ستم سلطان، و به همراه بلا، وبا و گرسنگی، میان تان ظلم و دشمنی پدیدار گردد و از تمامی افق‌ها بر شما فتنه‌ها سایه افکند».

و از امیر المؤمنین (علیه السلام) در حالی که به اصحاب مهدی (علیه السلام) اشاره می‌نمود، روایت شده است که فرمود: «آگاه باشید! آنان که پدر و مادرم فدایشان باد، از کسانی هستند که در آسمان‌ها معروف و در زمین گمنام‌اند.

هان ای مردم! در آینده پشت کردن روزگار خوش، و قطع شدن پیوندهایتان (متوقف شدن حج) و روی کار آمدن خردسالان را انتظار کشید، و این روزگاری است که ضربات شمشیر بر مؤمن آسان‌تر از یافتن مال حلال است، روزگاری که پاداش‌گیرنده از دهنده بیش‌تر است و آن روزگاری که بی‌نوشیدن شراب مست می‌شوید، بلکه با فراوانی نعمت‌های فراوان، بی‌هیچ اجباری سوگند می‌خورید، و بی‌هیچ عذر و بهانه‌ای دروغ می‌گویید، آن روزگاری است که بلاها شما را می‌گزد چونان گزیدن و زخم شدن دوش شتران از پالان. چه طولانی است این رنج و اندوه، و چه

- ۱ - الزام الناصب: ج ۲ ص ۱۶۱ ؛ و با اختلافی در متن در مستدرک الوسائل: ج ۱۱ ص ۳۷۷ ؛ جامع احادیث شیعه: ج ۱۳ ص ۳۷۵.
- ۲ - در امالی مفید: پنهان شود.
- ۳ - در امالی مفید: و سرزمین‌ها خشک شود.
- ۴ - بشارت سید مصطفی کاظمی: ص ۱۷۳.
- ۵ - متوقف شدن حج (از ایشان (علیه السلام)).

دور است امید گشایش!»^۱.

از جمله‌ی آنها: مبتلا شدن اهل عراق به ظلم و ستم حاکم، و بالا رفتن قیمت‌ها. از محمد بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «پیش از قائم (علیه السلام) بلوایی از طرف خداوند وجود دارد». عرض کردم: فدایت شوم چه چیزی خواهد بود؟ ایشان (علیه السلام) قرائت فرمود: «وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالشَّمْرَاتِ وَبَشْرٍ الصَّابِرِينَ»^۲ (و قطعاً شما را با مقداری از ترس و گرسنگی، و کاهش در اموال و نفوس و محصولات می‌آزماییم، و شکیبایان را بشارت ده) و سپس فرمود: «ترس از پادشاهان بنی فلان^۳، و گرسنگی از گران شدن قیمت‌ها، و کم شدن اموال از کساد و راکد بودن تجارت و کم شدن سود آن، و کاهش در نفوس یعنی با مرگ ناگهانی، و کم شدن محصولات با کم شدن عایدی زراعت و برکت در میوه‌ها است». سپس فرمود: «وَبَشْرٍ الصَّابِرِينَ» (و شکیبایان را بشارت ده) در آن هنگام با تعجیل خروج قائم (علیه السلام)^۴.

و از جمله‌ی آنها: اینکه حاکم عراق معروف است به اینکه با کاهنان در ارتباط است؛ یعنی: احضار جن و جادوی سیاه؛ و اینکه او ولد زنا است؛ یعنی فرزند زن زناکار است. امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «و امیر مردم^۵ ستمگری لجوج است که به او کاهن ساحر گفته می‌شود»^۶ و امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «اما امارت و فرمانروایی شما در آن روز جز از آن زنا زادگان^۷ نخواهد بود»^۸.

و از جمله‌ی آنها: اختلاف حکام عراق با یکدیگر و هلاکت آنها به دست لشکر سفیانی

۱ - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۲ ص ۱۲۶ ؛ بحار الانوار: ج ۳۴ ص ۲۱۲ ؛ معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام) ج ۳ ص ۱۳.

۲ - بقره: ۱۵۵.

۳ - ایشان (علیه السلام) بر لفظ بنی فلان تعلیقی فرموده‌اند؛ یعنی: بنی عباس و از حاکمان عراق به عباسی‌ها تعبیر نموده‌اند؛ چرا که آنها در مرکز حکومتی آنها حکومت، و به روش آنها اقتدا می‌کنند.

۴ - ارشاد مفید: ج ۲ ص ۳۷۷ ؛ کمال الدین: ص ۶۴۹ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۰۳.

۵ - یعنی حاکم عراق (از ایشان (علیه السلام)).

۶ - مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۹۹ ؛ بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۸۳ ؛ معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام) ج ۵ ص ۲۵۵.

۷ - فرزندان زنان زناکار (از ایشان (علیه السلام)).

۸ - غیبت طوسی: ص ۴۵۰ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۱۵ ؛ معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام) ج ۳ ص ۴۸۱.

که از جانب سرزمین شام می‌آید؛ همان کسی که برای یکسره کردن کار حاکم عراق وارد عراق می‌شود، و طبق آنچه در روایت آمده است، سفیانی تجهیز شده از سوی غرب یا آمریکا می‌باشد.

در تورات سفر دانیال آمده است که سفیانی دست‌نشانده‌ی سرزمین آهنین یا همان آمریکا برای از بین بردن سه دست‌نشانده‌ی پیشین آمریکا در منطقه که یکی از آنها حاکم عراق است، می‌آید. سپس هر آنچه از همدستان و مزدوران باقی می‌ماند توسط نیروهای خراسانی با رهبری شعیب بن صالح از بین خواهد رفت، همان کسی که برای بیرون راندن نیروهای سفیانی وارد عراق می‌شود، و عراق را از فرومایگان و مسخ‌شده‌های شیطنانی پاک می‌کند.

از امام باقر علیه السلام روایت شده است: سپس فرمود: «**هنگامی که بنی فلان^۱ با یکدیگر دچار اختلاف شوند، در آن هنگام منتظر فرج باشید و فرج شما نخواهد بود مگر با اختلاف بنی فلان.... تا اینکه خراسانی و سفیانی بر آنها خروج کنند - یکی از مشرق و دیگری از مغرب - و مانند دو اسب مسابقه به سمت کوفه مسابقه دهند و آنها کسی از ایشان را باقی نگذارند**»^۲.

و از جمله‌ی آنها: خسوف ماه و کسوف خورشید در ماه رمضان، و صیحه‌ی جبرئیل در ابتدای روز.

و از جمله‌ی آنها: ظاهر شدن ستاره‌ای دنباله‌دار در آسمان که همچون ماه، روشن می‌کند، سپس خم می‌شود تا آنجا که گویی دو طرفش به هم می‌رسند.

و از جمله‌ی آنها: سفیانی، که مهم‌ترین فتنه پیش از قیام قائم علیه السلام است و خروجش در سرزمین شام، حتمی است. به احتمال بیش‌تر در اردن و در «وادی یابِس» (صحرای خشک)؛ سپس سوریه و بخشی از فلسطین را به اشغال خود درمی‌آورد، آنگاه به عراق وارد می‌شود و در ابتدای ظهورش عدالت را نشان می‌دهد تا آنجا که مردم دچار توهم می‌شوند که او عادل است، و اغفال شدگان، آل محمد علیهم السلام را تکذیب می‌کنند.

• از ابو حمزه‌ی ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت شده است: عرض کردم: آیا خروج سفیانی از حتمیات است؟ فرمود: «**بله! و ندا حتمی است، و طلوع خورشید از غربش حتمی است، و اختلاف**

۱ - بنی عباس (از ایشان علیهم السلام).

۲ - غیبت نعمانی: ص ۳۶۴ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۳۱ ؛ معجم احادیث امام مهدی علیه السلام ج ۳ ص ۲۵۴.

بنی عباس در حکومت حتمی است، و قتل نفس زکیه حتمی است، و خروج قائم از آل محمد علیهم السلام حتمی است». عرض کردم: و ندا چگونه خواهد بود؟ فرمود: «منادی از آسمان در اول روز ندا می‌دهد: آگاه باشید که حق با علی علیه السلام و شیعاننش است. سپس ابلیس در آخر روز از زمین ندا می‌دهد: آگاه باشید که حق با عثمان و شیعاننش است؛ و در این هنگام دروغ‌پردازان به شک می‌افتند»^۱.

• از امام باقر علیه السلام روایت شده است: «دو نشانه پیش از قیام اتفاق می‌افتد: کسوف خورشید در نیمه‌ی ماه رمضان و خسوف ماه در انتهای آن»^۲.

بر شیعه واجب است که به هنگام ظهور سفیانی برای یاری دادن امام مهدی علیه السلام به مکه بروند؛ چرا که بر ظهور و قیامش در مکه پس از این علامت تأکید شده و بسیار نزدیک می‌باشد، و حتی تقریباً هم‌زمان با آن، و ائمه علیهم السلام به آن فرمان داده‌اند.

• از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «... زمین عذابی نخواهد دید ای فضل، تا اینکه سفیانی خروج می‌کند؛ پس اگر سفیانی خروج کرد ما را اجابت کنید. و این را سه مرتبه تکرار می‌کند، و او حتمی است»^۳.

• از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «ای سدیرو! ملازم خانه‌ات باش، و همانند فرشی از فرش‌های خانه‌ات در خانه بمان، و مادامی که شب و روز ساکن است ساکن باش، ولی هنگامی که خبر رسد سفیانی خروج نموده، به سوی ما بیا هرچند با پای پیاده باشد». عرض کردم: فدایت شوم! آیا پیش از آن چیزی هست؟ فرمود: «سه پرچم: پرچم حسنی، پرچم اموی و پرچم قیسی. هنگامی که سفیانی خروج کند آنها را چون درو کردن زراعت، درو می‌کند؛ هرگز نظیرش را ندیده‌ام»^۴.

۱ - ارشاد مفید: ص ۳۷۱ ؛ کمال الدین: ص ۳۲۸ ؛ غیبت طوسی: ص ۴۳۵ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۰۶ ؛ متن از منبع نخستین است و در متن سایر منابع اندکی اختلاف وجود دارد.

۲ - ارشاد مفید: ج ۲ ص ۳۷۴ ؛ کافی: ج ۲ ص ۲۱۲ ؛ غیبت طوسی: ص ۴۴۴ ؛ خراج و جرایح: ج ۳ ص ۱۱۵۸ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۱۴ ؛ متن مربوط به منبع نخستین است و در سایر منابع با اندکی اختلاف آمده است.

۳ - کافی: ج ۸ ص ۲۷۴ ؛ بحار الانوار: ج ۴۷ ص ۲۹۷ ؛ معجم احادیث امام مهدی علیه السلام: ج ۳ ص ۴۶۴.

۴ - بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۷۱ ؛ عصر ظهور: ص ۱۰۳ ؛ و کلینی آن را تا «با پای پیاده باشد» روایت کرده است: ج ۸ ص ۳۶۵ و همچنین در وسایل الشیعه: ج ۱۵ ص ۵۱.

• از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است: «... وقتی این فاسق^۱ قیام کند، بر شما باکی نیست که یک یا دو ماه درنگ کنید تا اینکه او تعداد زیادی از غیر شما را بکشد». یکی از اصحاب گفت: در این هنگام با خانواده‌مان چه کنیم؟ فرمود: «هر مردی از شما خود را از او پنهان کند که خشم و اشتباهی وی بر شیعیان ما است، و اما زنان، اگر خدا بخواهد بر آنها هیچ ترسی نیست». پرسیدند: مردان در حالی که از او می‌گریزند، به کجا روند؟ به مدینه، مکه یا برخی کشورها؟ فرمود: «شما را با مدینه چه کار در حالی که لشکر فاسق قصد آنجا را دارد؟! اما بر شما واجب است که به مکه بروید که آنجا محل گرد آمدن شما است. این فتنه‌ای است به اندازه‌ی مدت زمان بارداری یک زن یعنی نُه ماه، و انشاء الله بیش‌تر نخواهد شد»^۲.

اما با کمال تأسف همان طور که در روایات آمده است جز ده هزار نفر برای یاری مهدی (علیه السلام) به مکه نخواهند رفت و آنها اولین یارانش با سیصد و سیزده نفر اصحابش خواهند بود.^۳

۱ - سفیانی (از ایشان (علیه السلام)).

۲ - غیبت نعمانی: ص ۳۱۱ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۴۱ ؛ معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام) ج ۳ ص ۲۷۱.
 ۳ - طبرسی در احتجاج روایت می‌کند: از عبد العظیم حسنی (رضی الله عنه) روایت شده است: به محمد بن علی بن موسی (علیه السلام) عرض کردم: ای مولای من! امیدوارم شما همان قائم از اهل بیت محمد باشید که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند همان طور که از ظلم و ستم پر شده است. فرمود: «از ما کسی نیست مگر اینکه قائم به امر خدا باشد و هدایتگر به دین خدا، اما آن قائمی که خداوند به واسطه‌ی او زمین را از اهل کفر و ناسپاسی پاکیزه می‌نماید و زمین را از قسط و عدل آکنده می‌نماید، کسی است که ولادتش بر مردم مخفی است و شخصیتش پنهان است و بردن نامش حرام، او به نام و کنیه‌ی رسول خدا خوانده می‌شود، و او کسی است که زمین برایش پیچیده، و هر سختی برایش نرم می‌شود، اصحابش به تعداد اهل بدر (سیصد و سیزده نفر) به سویش جمع می‌شوند، هر یک از گوشه‌ای از زمین و این سخن خداوند است که می‌فرماید: «إِنَّ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (هر جا که باشید خداوند همه‌ی شما را گرد می‌آورد، که او بر هر چیز توانا است) و هرگاه این عده از مخلصین برایش گرد آیند خداوند امرش را آشکار می‌کند، و هنگامی که حلقه کامل شود یعنی ده هزار مرد، به اذن خدا خروج می‌کند، و پیوسته دشمنان خدا را می‌کشد تا خداوند عزوجل راضی گردد». احتجاج: ج ۲ ص ۲۴۹.

مجلسی در بحار روایت کرده است: از ابو جعفر (علیه السلام) در حدیثی طولانی که فرمود: «قائم (علیه السلام) به اصحابش می‌فرماید: ای قوم! مردم مکه مرا نمی‌خواهند ولی کسی را به سوبشان می‌فرستم تا با آنچه کسی چون من شایسته‌ی احتجاج بر آنها است، بر آنها احتجاج کند. یکی از اصحابش را فرامی‌خواند و به او می‌گوید: برو به سوی اهل مکه و بگو: ای اهل مکه! من فرستاده‌ی فلانی به سوی شما هستم که او به شما می‌گوید: ما اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافت هستیم، ما ذریه‌ی محمد و سلاله‌ی انبیا هستیم، ما مورد ستم واقع شدیم و خوار و ذلیل شدیم و مورد قهر قرار گرفتیم و از زمانی که پیامبر ما قبض روح شد تا همین حالا، حکمان از ما با تهدید و نیرنگ غضب شد. اکنون ما از شما یاری می‌طلبیم

اینها بعضی از علامت‌های ظهور ایشان و نزدیک به قیامش می‌باشند. و شاید مدت زمانی پیش از قیامش در مکه ظهور نماید و چه بسا از طریق سفرا همانند غیبت صغری باشد و این احتمالی است که برخی روایات وارد شده از ایشان علیهم‌السلام آن را تقویت می‌کنند، و شاید ابتدای بعثت و ظهورش در امّ القری این زمان باشد که نجف اشرف می‌باشد همانند جدش محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که در امّ القری زمانش که مکه بود، مبعوث شد؛ و خداوند عالم‌تر و حکیم‌تر می‌باشد و به ما جز اندکی از علم داده نشده است.

ب - کارهای حضرت علیه‌السلام پس از ظهور و قیامش:

پیش از آنکه به کارهای ایشان علیه‌السلام پس از ظهورش بپردازیم لازم است از برخی احادیثی که از واقعیتی تلخی پرده برمی‌دارند، اطلاع حاصل کنیم؛ واقعیت تلخی که ما امروز لمس می‌کنیم، چه در مورد برخی علمای بی‌عمل یا از سوی کسانی که خود را شیعه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام یا دوست‌دار آنها علیهم‌السلام نام می‌نهند، اما در عین حال نه امر به معروف می‌کنند و نه نهی از منکر، با طاغوت‌ها سازش و برایشان کُرنش، نزدشان دادخواهی و حتی با کمال تأسف در بسیاری موارد از روی ترس یا طمع، به آنها همکاری می‌کنند؛ بدون اینکه به حرام بودن این کار و زشت بودنش توجهی کنند، بلکه پس از اینکه مسخ و وارونه شدند تا آنجا که مقیاس‌ها را وارونه می‌بینند و منکر را معروف، و از روی ترس و طمع به عبادت مستمر گوساله‌ها، بت‌ها و نمادهای گمراهی گرفتار آمدند، آن را عملی مباح می‌یافتند.

پس ما را یاری رسانید. هنگامی که این جوانمرد این سخنان را می‌گوید، به سوی او می‌آیند و بین رکن و مقام او را سر می‌برند که او همان نفس زکیه است. هنگامی که این خبر به امام می‌رسد به اصحابش می‌فرماید: آیا شما را آگاه نساختم که اهل مکه ما را نمی‌خواهند؟! پس او را نمی‌خوانند تا خروج می‌کند و از پشت طوی با سیصد و سیزده مرد به تعداد اهل بدر فرود می‌آید تا به مسجد الحرام می‌رسد. در آنجا نزد مقام ابراهیم چهار رکعت نماز می‌گذارد و پشتش را به حجر الاسود تکیه می‌دهد، سپس حمد و ستایش خدا و ذکر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را می‌گوید و بر او صلوات می‌فرستد و با سخنی که احدی از مردم با آن سخن نگفته است، سخن می‌گوید. اولین کسانی که با او دست می‌دهند و با او بیعت می‌کنند جبرئیل و میکائیل هستند و به همراه آن دو رسول خدا و امیر المؤمنین برمی‌خیزند و کتابی جدید با مهوری تازه به او می‌دهند که بر عرب سخت و شدید است و به او می‌فرمایند: به آنچه در این است عمل کن، و با او سیصد و اندی از اهل مکه بیعت می‌کنند. سپس از مکه خارج می‌شود تا آنچه حلقه است، شکل گیرد. گفتیم: حلقه چیست؟ فرمود: ده هزار مرد...». بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۰۷.

۱ - اینها روایاتی است که بیان می‌دارند یمانی علیه‌السلام با زمینه‌ساز اصلی برای امام محمد بن الحسن العسکری المهدی علیه‌السلام و فرستاده‌ی از سوی ایشان علیه‌السلام به سوی مردم است، و همچنین روایاتی که اشاره دارند به ارسال نفس زکیه توسط مهدی علیه‌السلام که در پاورقی پیشین ارایه گردید.

سخنی بهتر از قرآن کریم و حدیث معصومین علیهم السلام پیدا نمی‌کنم تا به وسیله‌ی آن وضعیت امام مهدی علیه السلام را در برابر اینگونه افراد را توصیف نمایم: «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَ قَطَالَ عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي * قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ مَلَكْنَا وَكُنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَتَىٰ السَّامِرِي * فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَ إِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِي * أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَ لَا يَهْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَ لَا نَفْعًا * وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَ إِنِّي رَجَعْتُ إِلَىٰ رَبِّكُمْ فَاذْكُرُوا عَهْدِي وَإِنِّي عَلَىٰ الْبَيْتِ بِحِثِّي * قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ * قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي * قَالَ يَا بَنِ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَمْ تَرْفُبُ قَوْلِي * قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِي * قَالَ بَصُرْتُ مِمَّا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَ كَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي * قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَ أَنْظِرْ إِلَىٰ إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا * إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» (پس موسی خشمگین و پُراندوده به سوی قومش بازگشت و گفت: ای قوم من! آیا پروردگارتان شما را وعده‌ای نیکو نداده بود؟ آیا این مدت بر شما به درازا کشید یا خواستید خمسی از پروردگارتان بر شما فرود آید که وعده‌ی مرا مخالفت کردید؟ * گفتند: ما به اختیار خویش با تو خُلف وعده نکردیم؛ ولی بارهایی سنگین از زینت قوم بر دوش داشتیم، آنها را در آتش بیفکنیم و به این ترتیب سامری نیز بیفکند * و برایشان تندیس گوساله‌ای که نعره‌ی گاوان را داشت بساخت و گفتند: این، خدای شما و خدای موسی است؛ پس فراموش نمود * آیا نمی‌بینند که هیچ پاسخی به سخنشان نمی‌دهد، و هیچ سود و هیچ زیانی برایشان ندارد؟ * هارون نیز پیش از این به آنها گفته بود: ای قوم من! شما با این گوساله به فتنه و آزمایش درافتادید. پروردگار شما، خدای رحمان است. مرا پیروی کنید و فرمان‌بردار من باشید * گفتند: ما هرگز از عبادت او دست برنمی‌داریم تا موسی به نزد ما بازگردد * گفت: ای هارون! چه چیزی مانعت شد هنگامی که دیدی گمراه می‌شوند، * چرا از من پیروی نکردی؟ آیا از فرمان من سرپیچی کرده بودی؟ * گفت: ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه سرم را! ترسیدم که بگویی: میان بنی اسرائیل جدایی افکندی و گفتار مرا رعایت نکردی * گفت: و تو ای سامری! این چه خطایی بود که کردی؟ * گفت: من چیزی دیدم که آنها نمی‌دیدند. مشت‌ی از خاکی که نقش پای آن رسول بر آن بود برگرفتم و در آن پیکر بیفکندم و نفس من این کار را در چشم من بیاراست * گفت: برو، در زندگی این دنیا چنان شوی که پیوسته بگویی: به من نزدیک مشوید، و نیز تو را وعده‌ای است که از آن رها نشوی و اینک به خدایت که پیوسته ملازمش بودی بنگر که می‌سوزانیمش و سپس خاکسترش را به دریایش افشانیم * جز این نیست که خدای شما الله است

که هیچ معبودی جز او نیست، و علم او همه چیز را در بر گرفته است).

اکنون به جهت یادآوری و تأکید به دو حدیث که پیش تر گفته شد بازمی‌گردم:

• امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «خداوند این امر را با کسانی که جایگاهی در آن ندارند یاری خواهد رسانید، و اگر امر ما آید آن کس که امروز به عبادت بتان مشغول است، از آن بیرون خواهد رفت»^۱.

یعنی خداوند قائم را با قومی غیر از شیعه پیروز می‌گرداند و یا حتی چه بسا آنها از غیر مسلمانان باشند، پس از اینکه به حرکت اسلامی اصلاح‌گرایانه‌ی محمدی اصیل ایمان می‌آورند و آن را همراهی می‌نمایند. در حالی که قومی از شیعه هستند که او علیه السلام را یاری نمی‌دهند!

این معنا را روایتی از امام صادق علیه السلام تأیید می‌نماید، آنجا که می‌فرماید: «آنگاه که قائم خروج کند، کسی که گمان می‌شد اهل این امر است از آن بیرون می‌رود و کسانی شبیه خورشیدپرستان و ماه‌پرستان وارد آن می‌شوند»^۲.

ای برادران! اگر ما به راستی شیعه هستیم پس باید به سیره‌ی اهل بیت علیهم السلام، حدیث آنها و راه و منهج آنها علیهم السلام تمسک جوئیم، نه اینکه بارهایی از زینت این قوم را بر دوش کشیم و از آنها گوساله‌ای بسازیم و عبادتش کنیم و در عین حال بگوئیم: ما شیعه هستیم!

• از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «... در امر ما و آنچه از ما به شما رسد نظر کنید، اگر آن را موافق قرآن یافتید آن را بگیرید و اگر موافق نیافتید، رهاش کنید و اگر امر بر شما مشتبه شد توقف نموده، آن را به ما برگردانید تا آنچه برای ما شرح داده شده است را برایتان تشریح نماییم. و اگر شما چنین باشید که ما سفارش کرده‌ایم و به غیر آن نگرانید، اگر پیش از خروج قائم ما کسی از شما از دنیا برود، شهید خواهد بود و اگر کسی قائم ما را درک کند و به همراهش کشته شود، اجر دو شهید را خواهد داشت و اگر کسی در پیشگاه او دشمنی از دشمنان ما را به قتل برساند اجر و پاداش بیست شهید را خواهد داشت»^۳.

• امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای بر منبر کوفه در حالی که امام مهدی علیه السلام و کم بودن کسانی که پیش از قیام حضرت علیه السلام به حق تمسک می‌کنند را توصیف می‌نمود، فرمود:

۱ - غیبت طوسی: ص ۴۵۰ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۲۹.

۲ - غیبت نعمانی: ص ۳۳۲ ؛ معجم احادیث امام مهدی علیه السلام ج ۳ ص ۵۰۱.

۳ - امالی طوسی: ص ۲۳۲ ؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۳۶ و ج ۵۲ ص ۱۲۳ ؛ وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۱۲۰.

«بار خدایا! من می‌دانم که بساط علم و دانش برچیده نمی‌شود و همه‌ی محل‌های ورودش از میان نمی‌رود و می‌دانم که تو هرگز زمینت را از حجت خود بر خلقت خالی نمی‌سازی که او یا آشکار است و فرمانش نبرند و یا ترسان و نامعلوم؛ تا حجت تو باطل نگردد و دوستان تو پس از آنکه هدایتشان فرمودی، گمراه نشوند؛ ولی آنان کجایند و چه تعداد هستند؟ تعدادشان بسیار اندک است و نزد خدایی که یادش بلند است، ارزشی بس گران دارند»^۱.

• و از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خوشا به سعادت کسی که قائم اهل بیت مرا درک کند و به او پیش از قیامت اقتدا نماید، دوستش را دوست بدارد و از دشمنش دوری جوید، و پیشوایان هدایتگر پیش از او را به دوستی گیرد. آنها رفیقان من و صاحبان مودت و دوستی من و گرامی‌ترین امتم بر من هستند. رفاعه گفت: و گرامی‌ترین خلق خدا، علی است»^۲.

• از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: پس از شما قومی خواهند آمد که هر مردی از آنها اجر و پاداش پنجاه نفر از شما را دارد. گفتند ای رسول خدا! ما با شما در بدر و احد و حنین بودیم و قرآن در میان نازل شد. فرمود: شما نمی‌توانید آنچه آنها تحمل می‌کنند را تحمل کنید و نمی‌توانید همانند آنها صبر پیشه کنید»^۳.

و بر ما است که با هر ندا دهنده‌ای منحرف نشویم، بلکه صاحب این امر را با آنچه اهل بیت نبوت علیهم السلام توصیفش فرموده‌اند، بشناسیم.

• از حارث بن مغیره نصری روایت شده است: به ابو عبد الله علیه السلام عرض کردم: صاحب این امر با چه چیزی شناخته می‌شود؟ حضرت فرمود: «با سکینه و وقار». عرض کردم: و با چه ابزاری؟ فرمود: «او را با حلال و حرام می‌شناسی، و اینکه مردم به او نیازمندند و او به احدی نیازمند نیست، و سلاح رسول صلی الله علیه و آله خدا نزد او می‌باشد». گفتم: آیا او وصی فرزند وصی خواهد بود؟ فرمود: «جز این نخواهد بود که او وصی و فرزند وصی می‌باشد»^۴.

• و از مفضل بن عمر نقل شده است: شنیدم ابا عبد الله امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «صاحب این امر دو غیبت دارد؛ در یکی از آنها به خانواده‌اش برمی‌گردد و در دومی گفته

۱ - کافی: ج ۱ ص ۳۳۵ ؛ مصباح البلاغه: ج ۲ ص ۲۱۳ ؛ تفسیر نور ثقلین: ج ۲ ص ۴۹۸.

۲ - غیبت طوسی: ص ۴۵۶ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۳۰.

۳ - غیبت طوسی: ص ۴۵۶ ؛ خرایج و جرایح: ج ۳ ص ۱۱۴۹ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۳۰.

۴ - غیبت نعمانی: ۲۴۹۲ ؛ بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۱۵۶.

می‌شود به هلاکت رسید، و به کدام صحرا رفته است». عرض کردم: اگر اینچنین شد چه کنیم؟ فرمود: «اگر مدعی چنین ادعایی نمود از او در مورد چیزهایی که تنهای کسی چون او می‌تواند پاسخ گوید، بپرسید»^۱.

کارهای قائم علیه السلام پس از قیامش

برخی از کارهای ایشان علیه السلام پس از ظهور و قیامش به شرح زیر می‌باشد:

● از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است: «از چه روی برای ظهور قائم شتاب می‌کنید؟ به خدا سوگند! به خدا سوگند! لباسش جز لباسی ضخیم و خوراکش جز غذایی ناگوار نیست. قیام او جز با شمشیر و مرگ در سایه‌ی شمشیر نیست»^۱.

● ابو جعفر علیه السلام می‌فرماید: «قائم با امری جدید، کتابی جدید و قضاوتی جدید قیام می‌کند که بر عرب گران است. او جز با شمشیر کار ندارد و از کسی توبه درخواست نکند و سرزنش سرزنش گران در راه خداوند او را از کار نیندازد»^۲.

شمشیر، اشاره‌ای به سلاح موجود در زمان آن حضرت علیه السلام می‌باشد.

● از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «گویا قایم را در پشت نجف می‌بینم. پس زمانی که در پشت نجف مستقر شود، بر اسبی ابلق (سیاه و سفید) که در میان دو چشمش سفیدی روشنی است سوار می‌شود»^۳.

«ابلق»: خال دار، «شمراخ»: دارای عمودی بلند. بنابراین معنی حدیث اینگونه می‌شود که او سوار بر یک تانک می‌شود؛ و خداوند داناتر است.

احادیث اشاره دارند به اینکه او در جنگی ویرانگر با دشمنان دین و دشمنان خودش علیه السلام وارد می‌شود^۴ که در آن بسیاری از انصارش شهید می‌شوند و حتی از برخی روایت‌ها چنین استنباط می‌شود که چه بسا امام علیه السلام در معرض اصابت و جراحت در این جنگ‌ها قرار می‌گیرد^۵؛ و خداوند داناتر است.

۱ - غیبت نعمانی: ص ۲۳۹ ؛ غیبت طوسی: ص ۴۶۰.

۲ - غیبت نعمانی: ص ۲۳۸ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۵۴.

۳ - کمال الدین: ص ۶۷۳ ؛ غیبت نعمانی: ص ۳۲۲ با اضافاتی در متن ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۲۵.

۴ - پیش‌تر اشاره‌ای از ایشان علیه السلام به این روایت‌ها تقدیم گردید؛ می‌توانید مراجعه نمایید.

۵ - چه بسا چنین مفهومی از روایات بعدی برداشت می‌گردد:

از بشیر بن نبال روایت شده است: گفت: به مدینه رسیدم و همانند حدیث قبلی را ذکر کرد؛ جز اینکه گفت: هنگامی که به مدینه رسیدم به ابو جعفر علیه السلام عرض کردم: آنان می‌گویند: اگر مهدی قیام کند، همه‌ی کارها به خودی خود برایش راست و استوار می‌گردند و به اندازه‌ی یک ظرف حجامت خون نمی‌ریزد. ایشان علیه السلام فرمود: «هرگز چنین نیست! سوگند به آن که جانم در دست او است، اگر کارها به خودی به خود برای کسی هموار می‌شد،

● از امام باقر علیه السلام روایت شده است: «چون قائم ما به پا خیزد امری جدید می آورد، همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابتدای اسلام به امری جدید دعوت نمود. اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان»^۱.

● ابو بصیر می گوید امام صادق علیه السلام فرمود: «اسلام غریبانه آغاز شد و همان گونه که آغاز شد، غریبانه باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان». به ایشان عرض کردم: خدا تو را به صلاح برساند، این را برای من تشریح فرما! پس امام علیه السلام فرمود: «دعوت کننده‌ای از ما، دعوتی جدید می نماید همان گونه که رسول الله صلی الله علیه و آله دعوتی جدید نمود»^۲.

● از امام صادق روایت شده است علیه السلام که فرمود: «او همان می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد؛ همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه پیش از خودش بوده است را ویران می کند و اسلامی جدید را پایه گذاری می کند»^۳.

● از ابن عطا روایت شده است: از ابا جعفر امام باقر علیه السلام پرسیدم: هنگامی که قائم قیام کند به کدامین سیره و روش در بین مردم حکم می راند؟ فرمود: «همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه پیش از خودش بوده است را ویران، و اسلامی جدید را پایه گذاری می کند»^۴.

پیش تر حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد که در آخر الزمان از اسلام جز اسمش و از قرآن جز کلمات و خطوطش باقی نمی ماند و مساجد از حضور مردم آباد است در حالی که از هدایت خالی -یعنی از هدایت آل محمد صلی الله علیه و آله-؛ این وضعیت امروزین ما است؛ مسجدها آذین

مسلماً برای رسول خدا صلی الله علیه و آله اینگونه می شد در حالی که داندن های پیشین آن حضرت شکست و صورتش زخمی شد! هرگز چنین نیست! سوگند به آنکه جانم به دست او است، کار به آنجا می انجامد که ما و شما عرق و خون بسته شده را پاک کنیم» و سپس پیشانی خود را پاک نمود. کتاب غیبت نعمانی: ص ۲۹۴ و ۲۹۵.

از بشیر بن ابو اراکه نبال، و همان حدیث با روایت ابن عقده که گفت: ... عرض کردم: آنان می گویند: اگر چنین شود، همه‌ی کارها به خودی خود برایش راست و استوار می گردند و به اندازه‌ی یک ظرف حجامت خون نمی ریزد. ایشان علیه السلام فرمود: «هرگز چنین نیست! سوگند به آنکه جانم به دست او است، کار به آنجا می انجامد که ما و شما عرق و خون بسته شده را پاک کنیم» و سپس به پیشانی خود اشاره نمود. کتاب غیبت نعمانی: ص ۲۹۳ و ۲۹۴.

۱- غیبت نعمانی: ص ۳۳۶ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۶.

۲- غیبت نعمانی: ص ۳۳۶ ؛ بحار الانوار: ج ۸ ص ۱۲ و ج ۵۲ ص ۳۶۶.

۳- غیبت نعمانی: ص ۳۳۶ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۵۲.

۴- بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۵۲ ؛ غیبت نعمانی که آن را از امام باقر علیه السلام روایت می کند: ص ۲۳۶.

شده، مُصحف‌ها طلا کوب و رنگارنگ، و مسلمانان در دورترین وضعیت از قرآن می‌باشند.

• از ابا عبد الله علیه السلام روایت شده است که فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند، بنی شیبیه را می‌گیرد و دستانشان را قطع می‌کند و آنها را می‌گرداند و می‌گوید: اینان دزدان خداوند هستند»^۱.

• از ابا عبد الله علیه السلام روایت شده است که فرمود: «... دست‌های سارقان، بنی شیبیه را قطع می‌کند و بر کعبه می‌آویزد»^۲.

• امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «... و دستان بنی شیبیه را قطع می‌کند و بر کعبه می‌آویزد و بر آن می‌نویسد: اینان دزدان کعبه‌اند»^۳.

بنی شیبیه، خدمت‌کاران کعبه در زمان امام باقر علیه السلام بودند؛ بنابراین حدیث اشاره به همه‌ی خدمت‌کاران عتبات مقدّس امروز می‌کند و اینکه امام دست‌هایشان را قطع و آنها را مفتضح می‌کند؛ زیرا آنها اقدام به سرقت عتبات مقدّس نموده‌اند. آنها غالباً سر سپردگان طاغوت هستند ولی نه همه‌شان؛ برخی از آنها امید اصلاح‌شان وجود دارد و چه بسا برخی از آنها از مؤمنان باشند.

• امام صادق علیه السلام فرمودند: «دو خون را در اسلام خداوند عزوجل حلال فرموده است که کسی در مورد آن دو به حکم خداوند عزوجل قضاوت نمی‌کند تا اینکه خداوند قائم را از اهل بیت برانگیزاند، که درباره‌ی آن دو به حکم خداوند عزوجل قضاوت خواهد نمود و در این خصوص مدرک و دلیلی نمی‌خواهد: زناکار محسن را سنگ‌سار می‌کند و منع‌کننده‌ی زکات را گردن می‌زند»^۴.

• امام صادق علیه السلام فرموده است: «دنیا پایان نمی‌پذیرد تا مردی از ما اهل بیت خروج کند به حکم داوود علیه السلام حکم می‌راند و از مردم دلیل و بینه نمی‌خواهد»^۵.

و این، یعنی اینکه خداوند سبحان، امام مهدی علیه السلام را از باطن امور آگاه می‌سازد و به او اجازه می‌دهد که براساس باطن قضاوت کند؛ همان طور که خضر علیه السلام هنگامی که کشتی را سوراخ کرد و غلام را کشت، به انجام رسانید و همانند روایتی که ابو حمزه‌ی ثمالی درباره‌ی

۱ - کافی: ج ۱ ص ۲۴۳ ؛ علل الشرایع: ج ۲ ص ۴۰۹ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۷۳.

۲ - غیبت طوسی: ص ۴۷۲ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۲.

۳ - ارشاد: ج ۲ ص ۳۸۳ ؛ اعلام الوری: ج ۲ ص ۲۸۹ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۸.

۴ - کافی: ج ۱ ص ۵۰۳ ؛ کمال الدین: ص ۵۷۱ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۷۱.

۵ - شرح الاخبار: ج ۳ ص ۵۶۱ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۱۹.

داوود علیه السلام از ابو جعفر علیه السلام روایت نموده است که فرمود: «داوود علیه السلام از پروردگارش درخواست نمود که یکی از داوری‌های جهان آخرت را به وی بنمایاند. جبرئیل علیه السلام نزدش آمد و گفت: به راستی چیزی را از پروردگارت درخواست نمودی که غیر از تو هیچ یک از انبیایش - که صلوات خداوند بر آنها باد- درخواست ننموده بودند. ای داوود! هیچ یک از بندگام را به آنچه تو درخواست نمودی آگاه ننمایم و شایسته نیست کسی به غیر آن حکم براند و نباید کسی غیر از خداوند براساس آنان حکم کند؛ ولی خداوند چنین اراده فرموده است که تو را اجابت و آنچه را که خواسته بودی، به تو عنایت فرمود. اولین دو دشمنی که فردا نزد تو می‌آیند، داوری در بین آنها به سان داوری آخرت خواهد بود.

هنگامی که صبح شد و داوود در مجلس قضاوت نشست، پیرمردی از در وارد شد که جوانی را می‌کشید در حالی که در دست آن جوان یک خوشه‌ی انگور بود. پیرمرد گفت: این جوان وارد تاکستان من شده، انگورهای مرا خراب کرده و بدون اجازه من از آن خورده است.

داوود علیه السلام رو به جوان کرده، گفت: تو چه می‌گویی؟ و جوان اقرار کرد که این کار را انجام داده است. در همان هنگام خداوند به داوود وحی فرمود: ای داوود! اگر من یکی از داوری‌های آخرت را برای تو آشکار کنم و تو براساس آن میان پیرمرد و جوان داوری کنی، نه خودت می‌توانی تحملش کنی و نه قومت آن را می‌پذیرند. این پیرمرد به پدر این جوان در باغش هجوم برد و او را در باغش به قتل رسانید، باغش را غصب کرد، چهل هزار درهم از او برداشت و او را در کنار همان بستان دفن نمود. پس شمشیری به این جوان بده و به او امر کن گردن این پیرمرد را بزند و بعد برود فلان محل باغ را بکند و مالش را از آنجا در بیاورد.

امام علیه السلام فرمود: داوود از این به وحشت افتاد. علمای یارانش را دور هم جمع کرد و آنها را از خبر آگاه ساخت و قضیه به همان صورت که خداوند وحی فرموده بود، فیصله یافت.^۱

• از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «اولین چیزی که قائم از عدالت آشکار می‌کند این است که منادی خود را ندا می‌کند تا صاحب نافله را بر صاحب فریضه‌ی حجر و طواف تحویل دهد».^۲

و این، یعنی کسی که حج واجب را در زمان امام انجام دهد از حج مستحب منع می‌گردد تا مسلمانان دیگری که حج واجب را انجام نداده‌اند، به حج روند. امروز پدیده‌ی حج مستحبی بین ثروتمند شایع شده است در حالی که فقرا از رسیدن به بیت الله الحرام برای به جا آوردن حج واجب، ناامید گشته‌اند.

۱ - کافی: ج ۷ ص ۴۲۱ ؛ جواهر السنیه: ص ۸۵ ؛ بحار الانوار: ج ۱۴ ص ۶.

۲ - کافی: ج ۴ ص ۴۲۷ ؛ وسائل الشیعه: ج ۱۳ ص ۳۲۸ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۷۴.

اگر به واقع این ثروتمندان خواستار رضای وجه خداوند سبحان بودند این اموال را به فقرایی که از گرسنگی به خود می‌پیچند و بسیاری از آنها به علت کمبود دارو تلف می‌شوند، انفاق می‌کردند؛ و اگر آنها واقعاً خواستار وجه خداوند بودند فقیری را با این اموال به حج خانه‌ی خدا می‌فرستادند.

حقیقتی که آنها سعی در جعل و تحریفش می‌زنند این است که آنها همان طور که امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید^۱، فقط برای تفریح می‌روند و مصیبت بزرگ این است که بعضی از آنها خود را عالم می‌شمارند! که اگر اینگونه بودند حتماً در اخلاق، اسوه و الگویی برای دیگران می‌شدند.

• از ابا عبد الله امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «سرور اعمال سه چیز است: درباره‌ی خودت در برابر خلق انصاف داشته باشی تا جایی که از هیچ چیز راضی نشوی مگر آنکه برای آنها هم مثل آن را بخواهی، کمک و یاری رسانیدن به برادر (دینی) در مال، و یاد خدا در همه حال»^۲.

• از امام صادق علیه السلام از پدراناش از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «وقتی مرا به آسمان بردند خداوند جل جلاله به من وحی فرمود: تا آنجا که فرمود: خداوند عزوجل فرمود: سرم را بالا گرفتم و خود را در برابر نورهای علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و حجت بن الحسن قائم که در وسط آنها همچون ستاره‌ای درخشان بود دیدم. عرض کردم: پروردگارا! اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: اینها امامان هستند و این قائمی است که حلال را حلال و حرام را حرام می‌کند و با او از دشمنانم انتقام می‌گیرم. او آرامش و آسودگی اولیای من است و او همان کسی است که قلب‌های شیعیان تو را از ظالمان، منکران و کافران بهبود می‌دهد، لات و عزی را تر و تازه بیرون می‌آورد و آنها را می‌سوزاند که فتنه‌ی مردم در آن روز با آن دو شدیدتر از فتنه‌ی گوساله و سامری است....»^۳.

۱ - امیر المؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه‌هایش می‌فرماید: «... و مردم بر سه وجه حج گذارند: ثروتمندان برای تفریح، طبقه‌ی متوسط به قصد تجارت، و فقیران از روی نیاز و حاجت». الزام الناصب: ج ۲ ص ۱۶۱؛ با اختلافی در متن در مستدرک الوسائل: ج ۱۱ ص ۳۷۷؛ جامع احادیث شیعه: ج ۱۳ ص ۳۷۵.

۲ - کافی: ج ۲ ص ۱۴۴؛ امالی طوسی: ص ۵۷۷؛ بحار الانوار: ج ۶۶ ص ۴۰۴.

۳ - کمال الدین: ص ۲۵۲؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۶۱ با اختلافی اندک؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۷۹.

• از بشر نبال از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «آیا می‌دانی اولین چیزی که قائم علیه السلام با آن شروع می‌کند، چیست؟» عرض کردم: خیر. فرمود: «این دو را همچون دو گیاه سبز و تازه بیرون می‌آورد، آتش‌شان می‌زند و آنها را به باد می‌سپارد، و مسجد را ویران می‌کند». سپس فرمود: «که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: سقفی چون سقف موسی علیه السلام» و بیان فرمود که جلوی مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله از گل بود و کناره‌هایش از شاخه‌های نخل^۱.

• از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است که فرمود: «قائم علیه السلام پیش می‌آید و به سرعت آماده می‌شود تا دیواری که بر روی قبر است را خراب کند. خداوند بادی شدید و رعد و برق‌هایی برمی‌انگیزاند تا آنجا که مردم گویند اینها به خاطر آن عمل است. یارانش از گردش پراکنده می‌شوند تا آنجا که کسی باقی نمی‌ماند. پس آن حضرت کلنگ به دست می‌گیرد و خود اولین کسی است که با کلنگ ضربه می‌زند. سپس وقتی اصحابش می‌بینند که او با دستان خودش با کلنگ ضربه می‌زند، به سویش باز می‌گردند؛ در آن روز فضل و برتری برخی بر برخی دیگر به اندازه‌ی مقدار پیشی گرفتنشان بر یکدیگر می‌باشد. دیوار را خراب می‌کنند و سپس آن دو نفر را همچون دو شاخه‌ی تر و تازه بیرون می‌آورند. سپس آن دو را لعنت می‌کند، از آنها دوری می‌جوید و به دارشان می‌کشد. سپس پایین‌شان می‌آورد و می‌سوزاندشان و خاکسترشان را بر باد می‌دهد»^۲.

• مردی در مورد خانه‌های عباسیان گفت: خداوند آنها را خرابه‌ای به من نشان دهد یا به دستان ما خراب شوند. ابو عبد الله علیه السلام فرمود: «چنین مگو! که آنها خانه‌های قائم و یارانش خواهند بود. آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: «وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» (و در منازل کسانی که به خویشتن ستم کردند، ساکن شدید)^۳.

• از ابن بکیر نقل شده است: از ابا الحسن علیه السلام در مورد این سخن حق تعالی «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»^۴ (حال آنکه آنچه در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه تسلیم فرمان او هستند و به او بازگردانیده می‌شوند) سؤال کردم، فرمود: «در مورد قائم علیه السلام نازل شده است؛ او چون ظهور کند اسلام را بر یهود، نصارا، صابئین، ملحدان، مرتدان و کافران شرق و غرب زمین عرضه می‌کند. کسی که با اختیار اسلام آورد او را به نماز، زکات، واجبات

۱ - بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۸۶.

۲ - بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۸۶.

۳ - تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۲۳۵ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۴۷ ؛ الزام الناصب: ج ۲ ص ۶۴.

۴ - آل عمران: ۸۳.

الهی و هراتچه بر عهده‌ی هر مسلمانی است دستور می‌دهد و کسی که اسلام نیاورد گردنش را می‌زند تا اینکه در شرق‌ها و غرب‌ها کسی نماند مگر اینکه خدا را به یگانگی یاد کند. راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم! مردمان بیش از اینها هستند؟ فرمود: خداوند چون کاری را اراده فرماید، زیاد را کم و کم را زیاد می‌کند.^۱

• از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «علم بیست و هفت حرف است و همه‌ی آنچه پیامبران آورده‌اند تنها دو حرف است و مردم تا امروز جز آن دو حرف را نمی‌شناسند. هنگامی که قائم ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد و آن را بین مردم نشر می‌دهد، و آن دو حرف را نیز ضمیمه می‌کند و بیست و هفت حرف را منتشر می‌سازد».^۲

یعنی امام مهدی (علیه السلام) علوم الهی جدیدی را بین مردم منتشر می‌کند و شاید بعضی از آنها اسرار قرآنی باشد که تقریباً چیزی از آن را نمی‌دانیم. حق تعالی می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتُ بَلَّ اللَّهُ الْأَمْرَ جَمِيعًا».^۳ (و اگر قرآنی بود که کوه‌ها با آن به جنبش درآیند یا زمین پاره‌پاره شود یا مردگان را به سخن آورد، جز این قرآن نمی‌بود، که همه‌ی کارها از آن خدا است).

• و روایت شده است که اصحاب امام (علیه السلام) بر روی آب راه می‌روند^۴ و اینکه هر کدام از آنها اگر با کوه‌ها بجنگد با ایمانش آنها را ویران می‌سازد.

• روایت شده است که او (علیه السلام) در پهنه‌های آسمان‌ها بالا می‌رود^۵؛ و خدا داناتر است.

۱ - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۸۳ ؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۱ ص ۳۶۲ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۴۰ ؛ معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام) ج ۵ ص ۶۰.

۲ - مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۱۷ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۶ ؛ مستدرک سفینه بحار: ج ۲ ص ۲۵۸. ۳ - رعد: ۳۱.

۴ - از محمد بن جعفر بن محمد از پدرش (علیه السلام) روایت شده است: «هنگامی که قائم به پا خیزد، برای هر منطقه‌ای از زمین کسی را ارسال می‌کند و می‌گوید: عهد تو در دست است؛ اگر موضوعی بر تو ارایه شد که آن را نفهمیدی و قضاوت در مورد آن را ندانستی به کف دست نگاه کن و به آن عمل نما» فرمود: «سپاهی را به قسطنطنیه می‌فرستد. هنگامی که به خلیج می‌رسند چیزی بر پاهایشان می‌نویسد و آنها بر روی آب راه می‌روند. هنگامی که رومیان آنها را می‌بینند که بر روی آب راه می‌روند، می‌گویند: اگر این یارانش باشند که بر آب راه می‌روند، پس خودش چگونه است؟ در آن هنگام درهای شهر را به رویشان می‌گشایند. آنان داخل می‌شوند و در آنچه می‌خواهند حکم می‌رانند». غیبت نعمانی: ص ۳۳۴ و ۳۳۵.

۵ - رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیث معراج از خداوند جل جلاله روایت می‌کند که فرمود: «... و به عزت و جلالم سوگند، دین خودم را به واسطه‌ی آنها آشکار می‌کنم، و کلمه‌ی خودم را بلند (مرتبه) می‌کنم، و به واسطه‌ی آخرین آنها،

شاید همراه با این پیشرفت در علوم الهی و روحی، پیشرفتی هم در علوم مادی همراه باشد، و حتی من گمان می‌کنم که پیشرفت مادی حتماً همراه با رویکرد و پیشرفت روحی خواهد بود. حق تعالی می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱ (اگر مردم شهرها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند، برکاتی از آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم، ولی (فرستادگان) را تکذیب کردند؛ ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه‌شان کردیم) و همچنین می‌فرماید: «وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا»^۲ (و اگر بر راه راست پایداری کنند، قطعاً از آبی فراوان و گوارا سیرابشان کنیم).

گفته می‌شود دانشمند فیزیک اینستین یهودی مذهب نظریه‌ی نسبیت و رابطه‌ی بین انرژی و ماده و تبدیل هر کدام به دیگری را طبق نظریه‌ی وحدت وجود فلسفه‌ی دینی پایه‌ریزی نمود.

- امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «گویی به شیعیان مان در مسجد کوفه می‌نگرم که خیمه‌ها را بر پا می‌کنند و قرآن را آن گونه که نازل شده است به مردم می‌آموزند، اما اگر قائم ما قیام کند آن را ویران نموده، قبله‌اش را در آنجا استوار می‌کند»^۳.
- از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «گویی شیعیان علی را می‌بینم که در دست آنها مثنائی

زمین را از دشمنان خودم پاک نمودم، و مشارق و مغارب زمین را به فرماندهی او درمی‌آورم، و بادها را برای او رام می‌کنم، و انسان‌های قدرتمند را ذلیل او می‌کنم، و او را در بلندا و پهنه‌ها بالامی‌برم، و او را به واسطه‌ی سربازانم یاری می‌دهم، و به واسطه‌ی فرشتگانم به او مدد می‌رسانم، تا اینکه دعوت من آشکار شود، و مردم را گرد توحید من جمع کند. سپس سلطنت او را ادامه می‌دهم و تا روز قیامت روزگار را بین دوستانم می‌چرخانم...» (کمال الدین و تمام النعمه: ص ۲۵۴ تا ۲۵۶)

از عبد الرحمن نقل شده است: ابو جعفر (علیه السلام) شروع به سخن گفتن با من نمود و فرمود: «ذو القرنین میان دو نوع ابر مخیر شد. او ابر رام را برگزید و برای صاحب شما ابر ناآرام را باقی گذاشت». روای گوید: عرض کردم: ابر ناآرام چیست؟ فرمود: «آن ابری که رعد و برق و سر و صدا داشته باشد. صاحب شما بر آن سوار می‌شود. آری او سوار بر ابر می‌شود و بر اسباب بالا می‌رود؛ اسباب آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه؛ پنج تا آباد و دو تا خراب هستند».

(بصائر الدرجات صفار: ۴۲۸ و ۴۲۸)

۱ - اعراف: ۹۶.

۲ - جن: ۱۶.

۳ - غیبت نعمانی: ص ۳۳۳ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۴ ؛ معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام): ج ۳ ص ۱۲۶.

است، به مردم چیزهای جدیدی می‌آموزند»^۱.

• اصغ بن نباته می‌گوید شنیدم علی علیه السلام می‌فرماید: «گویی خیمه‌های عجم را در مسجد کوفه می‌بینم، که قرآن را همان طور که نازل شده است به مردم می‌آموزند». گفتم: ای امیر المؤمنین علیه السلام! آیا همان گونه نیست که نازل شده است؟ فرمود: «خیر. هفتاد (سوره) از آن پاک شده است، از نام‌های قریش و نام‌های پدرانشان، و از ابو لهب جز عیب‌جویی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی نمانده است؛ چرا که او عموی رسول خدا^۲ بود».

• امام صادق علیه السلام فرمودند: «در چه حالی خواهید بود اگر اصحاب قائم خیمه‌ها را در مسجد کوفان بر پا کرده، قرآن را به گونه‌ای جدید عرضه کنند به طوری که بر عرب سخت و گران باشد»^۳.

• از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «آنگاه که قائم علیه السلام قیام کند، برای آموزش‌دهندگان قرآن آنگونه که خداوند جل جلاله نازل فرموده است، خیمه‌هایی بر پا می‌کند، که برای کسی که آن را امروز از حفظ دارد، سخت و گران باشد؛ چرا که در آن تألیفات متفاوتی خواهد بود»^۴.

• امام صادق علیه السلام فرمودند: «گویی قائم را بر منبر کوفه می‌نگرم که گردش سیصد و سیزده مرد به تعداد یاران رسول خدا در جنگ بدر هستند، آنان صاحبان ولایت و فرمانروایی و حاکمان خدا در زمینش بر خلقش هستند، تا اینکه قائم از قبای خود نامه‌ای مهر شده با مهری طلایی بیرون آورد که وصیتی از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله است. سپس همانند گوسفندان وحشت‌زده از گردش می‌روند و جز وزیر و یازده نقیب کسی باقی نمی‌ماند، همانند آنان که با موسی بن عمران علیه السلام باقی ماندند. آنها در زمین پراکنده می‌شوند و راهی برای برون رفت از او نمی‌یابند، پس به سوی او بازمی‌گردند. حقا که من می‌دانم او به آنها چه می‌گوید که آنها به آن کافر می‌شوند»^۵.

• از ابن ابی یعفور نقل شده است: بر ابو عبد الله علیه السلام وارد شدم در حالی که عده‌ای از صحابه‌اش نزد ایشان بودند. به من فرمود: «ای ابن ابی یعفور! آیا قرآن را خوانده‌ای؟» عرض

۱ - غیبت نعمانی: ص ۳۳۳ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۴.

۲ - غیبت نعمانی: ص ۳۳۳ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۴ ؛ الزام الناصب: ج ۱ ص ۴۲۱.

۳ - غیبت نعمانی: ص ۳۳۴ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۵ ؛ معجم احادیث امام مهدی علیه السلام: ج ۴ ص ۴۲۱.

۴ - ارشاد مفید: ج ۲ ص ۳۸۶ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۹ ؛ معجم احادیث امام مهدی علیه السلام: ج ۳ ص ۳۳۱.

۵ - کمال الدین: ص ۶۷۲ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۲۶ ؛ معجم احادیث امام مهدی علیه السلام: ج ۴ ص ۲۰.

کردم: بله، به این صورت. فرمود علیه السلام: «از همان قرائت پرسیدم نه چیز دیگر». گفتم: بله، فدایت شوم؛ اما چرا؟ فرمود: «زیرا موسی علیه السلام با قومش سخنی گفت که آن را تاب نیاوردند، پس در مصر بر او خروج کردند و با او جنگیدند، و او نیز با آنها جنگید و آنها را کشت؛ و عیسی علیه السلام با قومش سخنی گفت که آن را تاب نیاوردند، پس در تکریت بر او خروج کردند و با او جنگیدند، او نیز با آنها جنگید و آنها را کشت؛ و این همان سخن خداوند عزوجل است که می‌فرماید: «قَامَتَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ»^۱ (پس گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند. پس ما کسانی را که ایمان آورده بودند علیه دشمنانشان مدد کردیم تا پیروز شدند). هنگامی که اولین قائم از ما اهل بیت قیام کند به گونه‌ای با شما سخن خواهد گفت که آن را تاب نمی‌آوردید، پس در شنزار دسکره بر او خروج خواهید کرد و با او خواهید جنگید، او نیز با شما بجنگد و شما را بکشد، و آن آخرین خروج خواهد بود...»^۲.

بیانی از مجلسی رحمته الله: و این پرسش او: «اما چرا؟»؛ یعنی چرا از من سؤال از غیر این قرائت نمی‌پرسید، که این همان قرائتی است که شایسته است فرا گرفته شود. ایشان علیه السلام پاسخ می‌دهد: «زیرا این قوم تغییر در قرآن را تحمل نمی‌کنند و آن را نمی‌پذیرند» و برای گفته‌اش شاهد می‌آورد.^۳

• از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است: «هوای نفس را به هدایت بازمی‌گرداند پس از اینکه هدایت را به هوای نفس گریانند، و رأی و نظر را به قرآن بازمی‌گرداند پس از اینکه قرآن را به رأی گریانند»^۴.

• از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «باران موسی علیه السلام با نهری آزموده شدند که این همان سخن خداوند است که می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ» (خداوند شما را به جوی آبی می‌آزماید) و اصحاب قائم نیز با همانند آن آزموده می‌شوند»^۵.

• از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «قائم مسجد الحرام را ویران می‌سازد تا اینکه آن را

۱ - صف: ۱۴.

۲ - بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۷۵.

۳ - بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۷۵.

۴ - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۲ ص ۲۱ ؛ بحار الانوار: ج ۳۱ ص ۵۴۹ ؛ معجم احادیث امام

مهدی علیه السلام: ج ۳ ص ۱۲۷.

۵ - غیبت طوسی: ص ۴۷۲ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۲ ؛ مکیال المکارم: ج ۱ ص ۱۸۵.

به اساس خود برمی‌گرداند، و مسجد پیامبر ﷺ را نیز تا آن را به اساس خود برگرداند و خانه را به جایگاه خود بازمی‌گرداند و آن را بر پایه‌اش بنیان می‌نهد و دستان بنی شیبیهی دزد را قطع می‌کند و بر کعبه می‌آویزد»^۱.

• از ابو بصیر در حدیثی که شیخ طوسی آن را خلاصه کرده روایت شده است، که فرمود: «هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند وارد کوفه می‌شود و دستور به تخریب چهار مسجد را صدر می‌کند تا آنها را به بنیان‌شان بازگرداند و چهار ستون آنها را همانند چهار ستون (مسجد) موسی علیه السلام می‌سازد، مساجد همگی ساده خواهند بود بی‌هیچ برتری، همان طور که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود...»^۲.

• و از ابا محمد عسکری علیه السلام روایت شده است که فرمود: «هنگامی که قائم قیام کند دستور به ویران کردن مناره‌ها و محراب‌هایی که در مسجدها قرار دارند را می‌دهد»^۳. در این حین با خودم گفتم: این کار چه معنی دارد؟ امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود: «معنی آن این است که آنها نوآوری و بدعت می‌باشند و هیچ پیامبر یا حجتی آنها را بنا نکرده است»^۴.

• امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «هنگامی که قائم قیام کند، مسجد الحرام را ویران می‌سازد تا آن را به اساس خود برمی‌گرداند، و مقام (ابراهیم) را نیز به جایی که در آن قرار داشته بازمی‌گرداند و دستان بنی شیبیه را قطع می‌کند و بر کعبه می‌آویزد و بر آن می‌نویسد: اینان دزدان کعبه‌اند»^۵.

• از اصبح نقل شده است: امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی درباره‌ی او (قائم) تا به مسجد کوفه رسید و اینکه از سفال پخته و گل ساخته شده بود رسید، فرمود: «وای بر کسی که تو را ویران کرد، و وای بر کسی که ویران کردن تو را آسان نمود، و وای بر بنا کننده‌ی تو یا گل پخته که قبله‌ی نوح را تغییر داد، خوشا به حال کسی که ویران شدن تو همراه با اهل بیت مرا شاهد باشد،

۱ - غیبت طوسی: ص ۴۷۲ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۲ ؛ جامع احادیث شیعه: ج ۲۵ ص ۵۹۵.

۲ - غیبت طوسی: ص ۴۷۵ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۳ ؛ معجم احادیث امام مهدی علیه السلام: ج ۳ ص ۳۱۲.

۳ - اصل لغت در حدیث «مقاصیر» بوده که به معنای «محراب‌های داخلی» می‌باشد. علامه مجلسی گفته است: «روشن و واضح است که اصحاب از اینکه مناره‌ها از ارتفاع مسجد بالاتر باشند، کراهت دارند تا مؤذن بر خانه‌های همسایه‌ها مشرف نگردد و مناره‌های بلند از بدعت‌های عمر می‌باشد، و همان طور که گفته شد منظور از «مقاصیر» محراب‌های داخلی می‌باشند». بحار الانوار: ج ۸۰ ص ۳۷۶.

۴ - غیبت طوسی: ص ۲۰۶ ؛ خراج و جرایح: ج ۱ ص ۴۵۳ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۲۳.

۵ - غیبت طوسی: ص ۲۰۶ ؛ خراج و جرایح: ج ۱ ص ۴۵۳ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۲۳.

آنها برگزیدگان این امت همراه با نیکوکاران عترت اند»^۱.

• از ابو عبد الله (علیه السلام) در مباره‌ی مسجدهای سیاه و مشکوک سؤال شد که آیا نماز خواندن در آنها مانعی دارد؟ فرمود: «بله؛ ولی امروز بر شما حرجی نیست؛ اما اگر عدالت بر پا شود، خواهید دید که چگونه در این خصوص برخورد خواهد شد»^۲.

• از عمرو بن جمیع نقل شده است: از ابا جعفر (علیه السلام) در مورد خواندن نماز در مسجدهای نگارگری شده سؤال کردم، ایشان (علیه السلام) فرمود: «آن را ناپسند می‌دارم، اما امروز برای شما اشکالی ندارد؛ اما اگر عدالت بر پا شود، خواهید دید که چگونه در این خصوص برخورد خواهد شد»^۳.

احادیث به این موضوع اشاره دارند که امام مهدی (علیه السلام) مسجدها را به همان سادگی زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بازمی‌گرداند تا بریدن مردم به سوی خداوند را شدت بخشد. زینت‌ها و تصویرها را از آنها برمی‌دارد و چه بسا سقف‌هایشان را به آسمان بگشاید. آنچه اهل دنیا به آن اهمیت می‌دهند زینت‌ها، تزئینات، و راحتی و آسایش، سیستم‌های تهویه (گرمایش و سرمایش) و رفاهی می‌باشد، اما آنچه برای پیامبران و اوصیای (علیهم السلام) اهمیت دارد توجه به و بریدن به سوی خداوند است نه به سوی دنیا و زینت‌هایش؛ در کنار اهتمامی که انبیا و اوصیای (علیهم السلام) به آبادانی زمین و بالا بردن رفاه اقتصادی مردم دارند.

• از فضیل بن یسار روایت شده است که گفت: شنیدم ابا عبد الله (علیه السلام) می‌فرماید: «هنگامی که قائم ما قیام نماید، آزاری که از جهالت و نادانی مردمان می‌بیند، از آزار و اذیتی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از جاهلان دوره‌ی جاهلیت دید، بیش‌تر و شدیدتر است». عرض کردم: چگونه؟ فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر مردمانی مبعوث شد که سنگ، تخته سنگ‌های بزرگ، چوب و مجسمه‌های چوبی را می‌پرستیدند؛ اما هنگامی که قائم ما قیام می‌نماید، مردم کتاب خدا (قرآن) را از پیش خود تأویل می‌نمایند و با استناد خود با آن حضرت به بحث و جدال می‌پردازند؛ ولی عاقبت، حضرت، عدل خود را بر آنها و در خانه‌های آنها وارد خواهد کرد، همان گونه که گرما و سرما داخل می‌شود»^۴.

۱ - غیبت طوسی: ص ۴۷۳ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۲ ؛ معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام) ج ۳ ص ۱۱۱.
 ۲ - کافی: ج ۳ ص ۳۶۸ ؛ تهذیب الاحکام: ج ۳ ص ۲۵۳ ؛ وسایل الشیعه: ج ۵ ص ۲۰۷ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۷۴.
 ۳ - کافی: ج ۳ ص ۳۶۹ ؛ وسایل الشیعه: ج ۵ ص ۲۱۵ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۷۴.
 ۴ - غیبت نعمانی: ص ۳۰۷ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۲.

کسانی که قرآن را بر ایشان علیهم السلام تأویل می‌کنند عامه‌ی مردم نیستند بلکه آنها علمای بی‌عاملی هستند که می‌پندارند با به دست آوردن قواعد استقرایی و عقلی بر تمامی علوم احاطه پیدا کرده‌اند و در نتیجه هیچ علمی غیر از آنچه نزد خودشان هست را نمی‌بینند؛ و این تکبر، آنها را از تسلیم شدن در برابر امام معصوم علیه السلام و پذیرفتن علوم الهی بازمی‌دارد؛ پس به او اعتراض و قرآن را بر او تأویل می‌کنند و او را به جهل و نادانی و چه بسا سحر و جنون متهم می‌نمایند، که این دو تهمت اخیر تقریباً از هیچ یک از انبیای الهی علیهم السلام جدا نبوده است.

به همین جهت علم امام علیه السلام به تنهایی فتنه‌ی این علمای بی‌عمل را درمان نمی‌کند؛ چرا که آنها تسلیم امام نمی‌شوند و علومش را نمی‌پذیرند، همان طور که در روایت واضح و روشن می‌باشد. بنابراین راه علاج، رسوا کردن این علمای بی‌عمل در برابر همگان می‌باشد همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نمود و همان رفتاری که عیسی صلی الله علیه و آله با علمای یهود انجام داد؛ هنگامی که مردم عدالت امام علیه السلام را چه در امور مالی، همانند تقسیم کردن اموال صدقات به طور مساوی در بین فقرا و زهد ایشان علیه السلام در پوشیدن، خوردن و نوشیدن و یا اهتمام و توجه ایشان به امور جامعه‌ی اسلامی و اخلاصش در عمل برای خداوند سبحان را ببینند، و سپس سیره و روش این امام عادل مهدی علیه السلام را با سیره و روش آن علمای بی‌عمل مقایسه می‌کنند. به طور مثال اگر مسکینی که بچه‌هایش گرسنه و لباس‌هایشان پاره و مندرس باشد و از آنها پولی بخواهد تا تنگی معیشت خود را برطرف کند، آنها به او می‌گویند: برای ما معرفی بیاور تا به تو پولی بدهیم! شما را به خدا قسم، آیا شنیده‌اید و یا خوانده‌اید که محمد صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام یا یکی از ائمه علیهم السلام به فقیری گفته باشند برای من معرفی بیاور تا به تو چیزی ببخشم؟!

به علاوه، این معرف‌ها چه کسانی هستند؟ و چند نفر لازم است؟ و این مسکین از کجا می‌تواند یکی از آنها را بیاورد؟! این در حالی است که طلاب حوزه‌ی علمیه نیاز به سلسله‌ای از معرفین دارند و حتی یک طلبه‌ی باتقوای حوزه هیچ راهی نمی‌یابد تا خودش را به او بشناساند؛ چرا که بیش‌تر معرفین و کسانی که آنها را به اموال صدقات متصل می‌کنند، متکبر، فاسق و انحصارگرا هستند. گمراهی با هدایت جمع نمی‌گردد، پس در اغلب موارد کسی به این معرفین هدایت نمی‌شود مگر متملق و چاپلوس یا فرومایه‌ی دنیا طلب؛ کبوتر با

کبوتر، باز با باز! شما را به خدا سوگند، چطور می‌شود که یک پست فرومایه یک شریف باتقوا را بشناسد؟! چگونه گرگ چوپان گوسفندان باشد؟! و چگونه فرزند ناخلف امانت‌دار باشد؟! و چگونه نادان بی‌خرد، عالم فقیه را بشناسد؟! آیا خداوند چنین اجازه‌ای به شما داده یا بر خداوند دروغ می‌بندید؟!

شما را به خدا، آیا این روش امام سجاد (علیه السلام) است؟ کسی که غذا را در تاریکی شب حمل می‌کرد و آن را زیر سر مردم تنگ‌دست چه موافق و چه مخالف قرار می‌داد، و یا روش محمد (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) که می‌بخشیدند تا قلب‌های‌شان را نرم کنند و به فقیران و یتیمان رحم می‌آوردند و چه بسا اشک از چشمان علی (علیه السلام) جاری می‌شد پیش از آنکه از چشم بیوه‌زنان یا یتیمان جاری شود، و آه و حسرت، پیش از آنکه از سینه‌ی فقیر بلند شود، از نهاد محمد (صلی الله علیه و آله) برمی‌آمد. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) گرسنه می‌ماندند تا فقیران سیر باشند و به بیگانه قبل از نزدیکه می‌بخشیدند.

اسلام با اخلاق این رهبران بزرگ گسترش یافت نه با اصطلاحات فلسفی. هنگامی که خلافت به امام علی (علیه السلام) رسید اولین کاری که به انجامش اقدام نمود، مساوات و برابری در بخشش و برانداختن دیوان‌ها و دفاتر تبعیض‌آمیزی بود که پیش از او اجرا می‌کردند؛ و به همین دلیل شورشیان قوم علیه او سر به شورش گذاشتند و طلحه و زبیر و نظایر آنها به جنبش درآمدند.

اما شما امروز دیوان‌های تبعیض را بازگردانیده و آنها را به همان سبک و سیاق عثمانی ایجاد کرده‌اید تا آن کس که شما را به جای خداوند عبادت می‌کند، فراوان سیر کنید؛ این یکی را به زعم خودتان به خاطر علمش برمی‌گزینید و آن دیگری را با ادعای خودتان برای فضلش، فضیلت می‌بخشید و برتر می‌شمارید، در حالی که فالانی‌ها نه امر به معروف می‌کنند و نه نهی از منکر! از سوی دیگر از بیوه‌زنان دریغ می‌دارید؛ چرا که وضعیت آنها برایتان نامشخص است، و همچنین یتیم، چرا که معرفی ندارد و همچنین بر بسیاری از طلبه‌های تنگ دست حوزه‌ی علمیه، و حتی از کسانی که در روش و آیین ننگ‌آورتان - چه از نظر علمی و چه عملی - شما را همراهی نمی‌کنند، دریغ می‌دارید؛ همان آیینی که از واضح‌ترین مظاهر انحرافش، دور شدن از کتاب خدا و غور در آن و مطالعه‌ی آن می‌باشد؛ و همچنین

غفلت شما از ارشاد مردم و امر به معروف و نهی از منکر، و تسلیم شدن تان در برابر رفاه و آسایش تا آنجا که به قومی نازپرورده که حتی تحمل گرمای خورشید را ندارد، تبدیل شده‌اید، چه برسد به تحمل سختی‌ها و تنگناهای زندگی و آزار و اذیت‌های طاغوت‌ها در راه بالا بردن کلمه‌ی لا اله الا الله!

در برخی از روایت‌هایی که نبردی را که مهدی علیه السلام برای فتح شهر نجف و پاک‌سازی آن از منافقانی که در برابرش می‌ایستند و با وی پیکار می‌کنند، واردش می‌شود را توصیف می‌نمایند، آمده است که یاران امام مهدی علیه السلام او را احاطه می‌کنند در حالی که لباس‌های پاره بر تن دارند! آری، لباس‌های پاره؛ چرا که آنها با اموال بیوه‌زنان، یتیمان و بیماران، لباسی برای خود نخریده‌اند.

• از ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام در مورد سخن خداوند عزوجل «فَكْبِكِبُوا فِيهَا هُمْ وَ الْغَاوُونَ»^۱ (پس آنها و گمراهان در آن (آتش) افکنده شوند) روایت شده است که فرمود: «آنها قومی هستند که عدالت را با زبان‌شان توصیف می‌کنند و سپس بر خلاف آن به سویی دیگر حرکت کند»^۲.

• و از خنیمه نقل شده است: ابو جعفر علیه السلام به من فرمود: «به شیعیان ما برسان که به آنچه نزد خداوند است جز با عمل نمی‌توان رسید. به شیعیان ما برسان کسی در روز قیامت بیش‌ترین و بزرگ‌ترین حسرت را دارد که عدالتی را توصیف و سپس برخلاف آن به سمت و سویی دیگر حرکت کند»^۳.

• از ابا عبد الله علیه السلام روایت شده است که فرمود: «از خدا بترسید و عدالت ورزید؛ چرا که شما از کسانی عیب‌جویی می‌کنید که عدالت را رعایت نمی‌کنند»^۴.

• و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است: «بدانید هر کس با مردم منصفانه رفتار کند، خداوند جز بر عزت‌ش نیفزاید»^۵.

شما را به خدا، آیا دیگر چیزی باقی مانده است که شما را با آن از طاغوت‌های مستبد و

۱ - شعرا: ۹۴.

۲ - کافی: ج ۱ ص ۴۷ ؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۳۵.

۳ - کافی: ج ۲ ص ۳۰۰ ؛ وسائل الشیعه: ج ۱ ص ۹۳.

۴ - کافی: ج ۲ ص ۱۴۷ ؛ وسائل الشیعه: ج ۱ ص ۲۹۳.

۵ - کافی: ج ۲ ص ۱۴۴ ؛ وسائل الشیعه: ج ۱ ص ۲۸۳.

مسلط بر امت اسلامی بازشناسیم؟ شما و کسانی را که به آنان که شما را به جای خداوند عبادت می‌کنند و آخرتشان را به دنیای شما می‌فروشند، بی‌حساب می‌بخشید، و در عین حال فقرا و مساکین را رها می‌کنید تا از گرسنگی به خود بیچند و همچنین بیماران را تا آنجا که با تحمل درد و رنج‌ها جان دهند! شما و آنها که امر به منکر می‌کنید؛ پس آنها چکش هستند و شما منکر؛ آنها به کتاب خدا اهانت می‌کنند و شما کردار شنیع آنها را با سکوت و سکون خبثت‌بارتان پذیرا می‌شوید!^۱

پس وای بر شما! ادعا می‌کنید شیعه‌ی علی (علیه السلام) هستید و راه خلاف آن را می‌پیمایید! هرگز! و هرگز چنین نیست! شما پیروان عثمانید؛ چرا که با او موافق هستید؛ علی بزرگ و پیشوای مؤمنان است در حالی که مال و ثروت، پیشوای منافقان! همین تفاوت شما را کفایت می‌کند؛ که «از کوزه همان برون تراود که در او است».^۲

شما پیشوایانی کور هستید! آری، پیشوایانی کور! و کورتر از شما کسی است که شما را پیروی کند. خدا ما را بس است و او چه نیکو و کیلی است و تنها به خداوند شکایت می‌بریم. هر آنچه دانسته شود، گفته نشود، و هر آنچه گفته شود، وقتش نرسیده باشد، و هر آنچه وقتش رسیده باشد، اهلش حاضر نباشند.

ابو الحسن سوم (علیه السلام) می‌فرماید: «**آنگاه که علم شما از پیش روی تان برداشته گردد انتظار فرج و گشایش را از زیر پاهایتان داشته باشید**».^۳

انشاء الله فرج نزدیک است.

و حمد و سپاس تنها از آن خداوندی است که ترسیده‌ها را ایمنی، و صالحان را نجات می‌بخشد، مستضعفین را بالا می‌برد و مستکبرین را به زیر می‌کشد، پادشاهان را به هلاکت می‌رساند و دیگران را جایگزینشان می‌کند.

و حمد و سپاس تنها از آن خداوندی است که در هم کوبنده‌ی ستمگران، دریابنده‌ی گریختگان، عذاب کننده‌ی ظالمان، فریادرس کمک خواهان، موضع نیازهای درخواست

۱ - ایشان (علیه السلام) به آنچه صدام در نجس کردن قرآن به انجام رساند اشاره می‌فرمایند، که شرح آن در پاورقی در جلد اول همین کتاب ارایه گردید.

۲ - اصل عبارت: «کل إناء بالذی فیہ ینضح» (هر ظرفی هر چه در خودش دارد را تراوش می‌کند) (مترجم).

۳ - کافی: ج ۱ ص ۳۴۱ ؛ کمال الدین: ص ۳۸۱ ؛ غیبت نعمانی: ص ۱۹۳ ؛ بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۱۵۵.

کنندگان، و وکیل مؤمنان است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ خَشِيئَةً عَلَيَّ عَدَا السَّمَاءِ وَسُكَّاهَا، وَفَرَجَ الْأَرْضَ وَعَمَّارَهَا، وَتَمَوَّجَ الْجَارِيَّ مَنِّي وَسَجَّحَ فِي عَمْرَاتِهَا

پس مخصوص خدایی است که از ترس و خشیت او، آسمان و ساکنانش می‌غزد و زمین و آبادکنندگانش می‌لرزد و دریاها و هر آن که در اعماش

عوطه در است موج می‌زند.

بسم الله الرحمن الرحيم

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ * قَالُوا سَمِعْنَا فَتَنَّا يَدُوكُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ * قَالُوا فَأَتُوا بِهِ عَلِيَّ أَعْيُنَ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ * قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ^۱

به نام خداوند بخشاینده‌ی بخشایش‌گر

گفتند: چه کس با خدایان ما چنین کرده است؟ هر آینه او از ستمکاران است * گفتند: شنیده‌ایم که جوانی به نام ابراهیم، از آنها سخن می‌گفته است * گفتند: پس او را در برابر دیدگان مردم بیاورید، باشد که آنان شهادت دهند * گفتند: ای ابراهیم، آیا تو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟ * گفت: بلکه همین بزرگ‌ترینشان چنین کرده است. اگر سخن می‌گویند، از آنها بپرسید!